

پاسخ به شبهات فضای مجازی
پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی
(جلد اول)

نویسنده

احمد پودینه‌ئی


بسم الله الرحمن الرحیم

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی‌فرد

سال انتشار: پاییز ۱۴۰۳

فهرست مطالب

خطبه کتاب

الحمد لله الّذى لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصي نعماءه العادّون و لا يؤدّي حقّه المجتهدون. الّذى لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن، الّذى ليس لصفته حدّ محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود، و لا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته و نشر الرّياح برحمته و وتّد بالصّخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق و برأ النسمات، و أقام على وجوده البراهين و الدلالات، و من لطفه لم يترك الخلق عبثا حائرين، بل أرسل إليهم مبشّرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكّروهم منسيّ نعمته، و أيّدهم بالمعجزات و الآيات البيّنات.

و صلّى الله على خيرة خلقه محمد صلى الله عليه وآله، الذي ختم الله به الرسالات و النبوّات، و على آله الأوصياء المصطفين، و الحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید به فضل الهی در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی تنظیم شده است که هم اینک جلد اول از این کتاب در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است.

در این جلد بخشی از شبهات در موضوع ذکر شده ارائه می‌شود و ادامه شبهات به امید خدا در سایر مجلدات منتشر می‌شود.

شبهات پاسخ گفته شده به گونه‌ای است که مولف با شبهه یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و نویسنده معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

در گذشته کتابهای پاسخ به شبهات کرونایی در دو جلد، پاسخ به شبهات فقهی در دو جلد و جلد اول کتابهای پاسخ به شبهات اربعین، پاسخ به شبهات اعتقادی، پاسخ به شبهات قرآنی، پاسخ به شبهات پیرامون پیامبر گرامی اسلام، پاسخ به شبهات پیرامون فاطمه صدیقه و شهادت ایشان و پاسخ به شبهات

پیرامون امام مهدی علیه‌السلام منتشر شده و در دسترس شما عزیزان قرار گرفته است و ادامه شبهات در موضوعات فوق الذکر و برخی دیگر از موضوعات در دست تنظیم و انتشار است که انشاء الله در آینده نزدیک آماده و منتشر می‌شود.

۱. آیا از نظر آموزه‌های اسلامی، دین از سیاست جدا است؟

پرسش اول:

برخی میگویند دین از سیاست جدا است. لطفا این حرف را رد کنید و ثابت کنید که سیاست و تشکیل حکومت ضروری اسلام است؟

پاسخ:

ادله قرانی و روایی و عقلی بر پیوند بین دین و سیاست و ضرورت تشکیل حکومت گواهی می‌دهد که ذیلا به برخی از موارد اشاره می‌کنیم.

ادله قرانی بر ضرورت حکومت:

۱. در داستان بنی اسرائیل می‌خوانیم: هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن حاکمیت قوی و لایق، گرفتار ضعف و فتور و شکست شدند، و دشمنان بر آنان مسلط گشتند، نزد پیامبر خویش آمدند و گفتند: «زمامداری برای ما انتخاب کن تا تحت فرماندهی او در راه خدا پیکار کنیم» پیامبرشان گفت: «شاید اگر دستور جهاد به شما داده شود سرپیچی نمایید؛ و در راه خدا پیکار نکنید» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا جهاد نکنیم در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم؟» (شهرهای ما بوسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند.) (بقره ۲۴۶)

اگر چه در این آیه به یکی از ابعاد و آثار وجود زمامدار برای یک قوم و ملت اشاره شده، و آن مسأله مبارزه با دشمنان خارجی و پاک کردن شهرها از لوث

وجود بیگانگان و آزادی اسیران است ولی مسلّم است که در ابعاد دیگر نیز این معنی صادق به نظر می‌رسد.

قرآن با این تعبیر نشان می‌دهد که بدون تشکیل حکومت با حاکمیت قوی رسیدن به آزادی و آرامش اجتماعی ممکن نیست؛ البته شاید تصور شود

درخواست بنی اسرائیل در اینجا تنها برای تعیین فرمانده لشگر بود، نه زمامدار ولی باید توجه داشت که تعبیر به «ملک» به معنی زمامدار در تمام شئون است هر چند برنامه بارز او در این ماجرا پیکار با دشمنان خارجی بوده است.

در حقیقت پیامبر آن زمان (اشموئیل) نقش رهبر را در آن جامعه به عهده داشت و طالوت منتخب او در نقش زمامدار و فرمانده لشکر بود.

۲. قرآن در ذیل همین ماجرا در چند آیه بعد، سخن از شکست لشکر جالوت در برابر بنی اسرائیل به میان آورده، و می‌گوید:

«سپس به فرمان خدا، آنها دشمن را به هزیمت واداشتند، و داوود (جوانِ کم سن و سال و نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت (زمامدار دشمن) را کشت؛ و خداوند حکومت و دانش به او بخشید، و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد». (بقره ۲۵۱)

جمله اخیر به خوبی نشان می‌دهد که اگر حکومت مقتدر و نیرمندی نباشد، و جلوی طاغیان و سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می‌شود. به این ترتیب حکومت عادلانه یکی از عطایای بزرگ الهی است که جلو مفاسد دینی و اجتماعی را می‌گیرد.

۳. شبیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره «حجّ» نیز آمده است که بعد از اجازه جهاد در برابر دشمن، به مسلمین می‌فرماید:

«همانها که ناحق از خانه و شهر خود بیرون رانده شدند، جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصاری، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده، می‌شود ویران می‌گردد»

در اینجا نیز سخن از نقش حکومت در بعد جهاد است، ولی مسلّم است که جهاد بدون یک تشکیلات منظّم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی امکان پذیر نیست چرا که مجاهدان معمولا از دو بخش تشکیل می‌شوند: نیروهای نظامی، و نیروهای اجتماعی که در پشت جبهه‌ها پشتیبانی می‌کنند و در واقع تمام جامعه را زیر بال و پر می‌گیرند.

۴. در آیه بعد از آن (آیه ۴۱ حجّ) درباره مؤمنان راستین می‌خوانیم:

«همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

این آیه نیز تلویحاً می‌رساند که برپا داشتن نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر ـ در مقیاس گسترده و عام ـ از طریق تشکیل حکومت میسّر است و لذا مؤمنان راستین را به این صفت توصیف می‌کند که آنها به هنگام قدرت یافتن و به حکومت رسیدن، این فرائض بزرگ الهی را بر پا می‌دارند، و اجرا می‌کنند و از اینجا نقش حکومت در اصلاح جامعه از دیدگاه اسلام روشن می‌شود.

۵. در سوره «یوسف» از آیه ۴۳ تا ۵۶ به ماجرایی اشاره می‌کند که ضرورت حکومت در لابلای آن به خوبی تبیین شده، و آن اینکه سلطان مصر خوابی می‌بیند، و از یوسف که در زندان بوده ـ و به تعبیر صحیح خواب‌ها کم کم مشهور شده بود ـ تعبیر آن را می‌خواهد. او تعبیری برای آینده کشور مصر می‌کند، که هفت سال بحرانی و قحطی در پیش دارند و اگر از آن به سلامت بگذرند، سال‌های پر برکت و وفور نعمت فرا خواهد رسید، سپس دستورهای لازم برای

چگونگی مقابله با این سال‌های سخت، و طرز تهیه و نگهدای آذوقه، و چگونگی صرفه جویی در مواد غذایی را به آنها یاد می‌دهد و سلطان مصر اورا از زندان آزاد کرده و سرپرست خزانه داری مصر می‌کند، و به کمک مدیریّت یوسف که در کنار سلطان مصر قرار گرفته بود، یک ملّت عظیم از مرگ رهایی می‌یابد.

این داستان به خوبی ضرورت وجود حکومت مدیر و مدبّر و آگاه را برای جوامع انسانی مخصوصاً در مواقع بحرانی روشن و آشکار می‌سازد؛که اگر جامعه از چنین حکومتی محروم شود، به ضررهای عظیم و جبران ناپذیری گرفتار می‌شود.

۶. از آیات متعددی از قرآن مجید بر می‌آید که حکومت الهی یکی از نعمت‌های بزرگ خدا است و این نیست مگر به خاطر نقش مهمّی که در نظم جامعه انسانی و جلوگیری از مظالم و ستم‌ها و فراهم ساختن شرایط تکامل انسان‌ها دارد.

از جمله در آیه ۷۹ سوره «انبیاء» درباره حضرت داوود عليه‌السلام و فرزندش اسماعیل می‌خوانیم: «به هر یک از آنان داوری و علم فراوان دادیم».

در آیه ۲۰ سوره «مائده» ضمن بر شمردن نعمت‌های الهی بر بنی اسرائیل می‌فرماید: «(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت:

«ای قوم من! نعمت خدا را نسبت به خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را بشکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود».

البتّه همه بنی اسرائیل حاکم و سلطان نبودند ولی هنگامی که از میان آنها حاکمانی بر می‌گزینند، چنین خطابی درباره آنان ـ به عنوان یک قوم و ملّت ـ می‌کند که خداوند شما را حاکمان و پادشاهان قرار داد.

در آیه ۳۵ سوره «ص» از زبان حضرت سلیمان می‌خوانیم: «گفت: پروردگارا مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای»!

آیات بعد از آن نشان می‌دهد که خداوند دعای او را مستجاب کرد، و حکومتی عظیم و مواهبی فراوان و بی‌نظیر به او بخشید. و در آیه ۵۴ سوره «نساء» آمده است: «یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش)، بر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده حسد می‌ورزند! یا اینکه ما به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند نیز،) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیارشان قرار دادیم».

این مسأله به قدری اهمیت دارد، که خداوند بخشیدن حاکمیت را هم ردیف عزّت و گرفتن آن را قرین ذلت شمرده است.

در آیه ۲۶ سوره «آل عمران» می‌فرماید:

«بگو: بار الها! ای مالک حکومت‌ها، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری هر کس را،بخواهی عزّت می‌دهی و هر کس را بخواهی،خوار می‌کنی تمام خوبی‌ها به دست تو است تو بر هر چیزی قادری».

از مجموع آیاتی که در بالا آمد، اهمیت حکومت برای جامعه بشری از دیدگاه قرآن مجید روشن می‌شود، و در واقع این آیات دریچه‌ای به سوی جهان بسیار وسیع حکومت در جوامع انسانی است.

ضرورت حکومت از دیدگاه روایات:

۱. در نهج البلاغه آمده است در پاسخی که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به خوارج داد که می‌گفتند: «حکومت و حاکمیت و داوری مخصوص خدا است» فرمود: «این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده»، سپس فرمود: «آری درست است که

فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: حکومت و زمامداری مخصوص خدا است»، سپس فرمود: «مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره مند شوند، و مردم در دوران حکومت او زندگی راحتی داشته باشند به وسیله او اموال بیت المال گردآوری شود، و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده‌ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود. مردم نیکوکار در رفاه باشند و از دست بدکاران در امان».[1]

بدیهی است اینکه می‌فرماید: «امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار» مفهومش این نیست که این دو یکسان‌اند، بلکه منظور این است که در درجه اوّل باید زمامداری عادل و نیکوکار پیدا کرد و اگر نشد وجود زمامدار ظالم از هرج و مرج بهتر است و این امر منافات با حاکمیت خداوند بر کلّ جهان هستی ندارد چرا که حاکمیت مانند: نبوّت و قضاوت از ذات پاک او نشأت می‌گیرد.

۲. در روایات معروفی که فضل بن شاذان از امام رضا نقل کرده است، در بیان دلائل تعیین «اولو الامر» و حاکمیت بر اجتماع به سه نکته مهم اشاره فرموده؛ می‌گوید: «اگر کسی بگوید چرا اولو الامر قرار داده شده، و مردم مأمور به اطاعت از حاکم الهی هستند»؟

گفته می‌شود: «به دلائل زیاد از جمله اینکه هنگامی که برای مردم حدودی تعیین شود، و دستور یابند که از آن حدود تجاوز نکنند، چون باعث فساد آنها می‌شود. این کار سامان نمی‌گیرد، مگر بوسیله حاکم امین در رأس آنها که آنان را از تعدّی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد زیرا اگر این موضوع نباشد، کسی لذّات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترک نمی‌کند و لذا سرپرستی برای آنها قرار داده شده که آنان را منع از فساد کنند و حدود و احکام الهی را در میان

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۴۰

آنها برپا دارد.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه‌ای از فرق دنیا، و هیچ ملّتی از ملل را نمی‌یابیم که بدون رئیس و سرپرستی باقی مانده باشند، همان رئیس و سرپرستی که امر دین و دنیای آنها را سامان بخشد، پس در حکمت (خداوند) حکیم جایز نیست که خلق را بدون آنچه می‌داند برای آنان ضروری است، رها سازد و سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند، و اموال بیت المال را به وسیله او تقسیم کنند، و جمعه و جماعت آنها را برپا دارد، و ظالم را از تعدّی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند.

دیگر اینکه اگر مردم پیشوا و سرپرست امین و درستکاری نداشته باشند، دین و آیین خدا بر باد می‌رود، و سنّت و احکام الهی تغییر می‌یابد، و بدعت گذاران چیزهایی از پیش خود بر آنها می‌افزایند، و مخالفان از آن کم می‌کنند، و امور را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند»[1]

۳. در تفسیر نعمانی از امیر مؤمنان علی بعد از ذکر آیاتی از قرآن، مانند آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را، هنگامی که شما را دعوت می‌کنند به سوی چیزی که شما را زنده می‌سازد». (انفال ۲۴)

و آیه ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (بقره ۱۷۹)

در حدیثی می‌فرماید:

«در این آیات دلیل بسیار روشنی است بر اینکه امت باید امام و پیشوایی داشته باشند که قیام به کارهای آنها کند، و به آنها امر و نهی نماید، و حدود الهی را در میان آنها برپا دارد، با دشمن پیکار کند، و غنائم را عادلانه تقسیم نماید، واجبات را تحقق بخشد، و ابواب صلاح آنها را به آنان نشان دهد، و آنان را از آنچه برای آنان زیان بخش است برحذر دارد؛ زیرا امر و نهی یکی از اسباب بقای خلق

---

۱. بحار الانوار، ج۶، ص۶۰

است؛ و گر نه تشویق و ترس از بین می‌رود، و هیچ کس از گناه باز نمی‌ایستد، نظام جامعه فاسد می‌شود و این سبب هلاکت بندگان خدا است».[۱]

در حدیث دیگری از امام صادق چنین آمده است:

«اهل هر شهری از سه چیز بی‌نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند، اگر این‌ها را از دست دهند سقوط می‌کنند، فقیه آگاه و باتقوی، و امیر خوب مورد اطاعت، و طبیب بینا و معتمد».[۲]

این مسأله در روایات اسلامی به اندازه‌ای اهمیت دارد، که حتّی حکومت ظالم، مقدم بر هرج و مرج و بی‌حکومتی شمرده شده چنانکه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «زمامدار ظالم و ستمگر، بهتر است از فتنه (و هرج و مرجی) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد».[۳]

ضرورت حکومت از دیدگاه عقل:

اوّلا: زندگی انسان، یک زندگی اجتماعی است به گونه‌ای که اگر حیات انسانی از این ویژگی خالی شود به پایین‌ترین مراحل جاهلیت و بهیمّیت سقوط می‌کند چرا که تمام منافع و آثار مفید و سازنده در زندگی بشری، تمدن‌ها و تکامل‌ها، و علوم و فنون و صنایع گوناگون، همه از برکات زندگی اجتماعی و همکاری و تعاون در جهات مختلف است و تا نیروهای کوچک فکری و بدنی به هم ضمیمه نشوند، حرکت‌ها و جنبش‌های عظیم اجتماع، در هیچ قسمت صورت نمی‌گیرد.

به تعبیر ساده تر: ازیک سو انسان اگر از اجتماع جدا شود، هم ردیف حیوانات خواهد شد؛ و این تمایل و خواست درونی و حیات اجتماعی است، که

---

۱. بحار الانوار، ج۹۰، ص۴۱

۲. بحار الانوار، ج۷۵، ص۲۳۵

۳. غرر الحکم، ج۲، ص۷۸۴

به او این همه قدرت و امکان پیشرفت و برتری بخشیده است و از سوی دیگر واضح است که حیات انسان در درون جامعه علی رغم آن همه برکات و منافع مهمّی که در بر دارد، خالی از کشمکش‌ها و تنازع‌ها و تصادم منافع نیست نه تنها به خار غلبه خودخواهی و خود پرستی، بلکه به خاطر اینکه بسیار می‌شود که افراد جامعه در تشخیص حدود و حقوق خود گرفتار اختلاف و اشتباه می‌شوند اینجا قوانینی لازم است تا حقوق هر کس را مشخص کند، و راه را بر تعدّی و تجاوز و منازعات ببندد.

از سوی سوم، مسلّم است که این قوانین به تنهایی اثری در رفع تجاوز و تنازع ندارد بلکه در صورتی مفید و مؤثر است که افراد مورد قبول جامعه آن را به اجرا در آورند و به تعبیر دیگر تنها بوسیله ایجاد حکومت است که نظم در جامعه برقرار می‌شود و جلو فساد و خونریزی و غصب حقوق (هر چند به طور نسبی) گرفته می‌شود. به همین دلیل از قدیم‌ترین ایّام، اقوام بشری هر کدام حکومتی برای خود داشتند.

ثانیاً: به فرض که مردم بدون حکومت بتوانند با هم زندگی سالمی داشته باشند، - امری که محال است - ولی پیشرفت و تکامل در علوم و دانش‌ها و صنایع و شئون مختلف اجتماعی تنها در سایه برنامه ریزی دقیق و مدیریت آگاه، امکان پذیر است و برنامه ریزی و مدیریت عبارت دیگری از تشکیل حکومت است.

از این رو تمام عقلای جهان تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت برای جوامع بشری می‌کنند، همچنین برای پیشرفت علوم و صنایع و حفظ سلامت مردم و حفظ نظم و آزادی و تأمین مواد غذایی و مسکن و سایر نیازمندی‌ها، برنامه ریزی و مدیریت لازم است. آیا می‌توان مثلا بدون وزارت علوم و آموزش و پرورش، برنامه صحیحی جهت تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان داشت؟ و آیا بدون وزارت صنایع ممکن است به مسائل صنعتی سرو سامان بخشید؟ آیا بدون وزارت دفاع

می‌توان ارتش نیرومندی برای جلوگیری از تهاجم‌های بیگانه به وجود آورد؟ و به فرض که در جهان هیچ جنگی نباشد آیا بدون نیروی انتظامی می‌توان نظم مطلوبی به جامعه بشری داد؟

به هر حال این نکته از بدیهیات است که هیچ گاه جامعه بشری حتی برای یک روز بدون حکومت نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد و منکران این امر نیز هرگز به آن نرسیدند، و از وسط راه با دستپاچگی و شتاب به صورت شرم آوری بازگشتند.

اما از دیدگاه خدا پرستان یعنی: آنها که معتقد به ارسال رسل و انزال کتب از سوی خداوند می‌باشند «ضرورت حکومت» واضح تر و آشکارتر است:

زیرا از یک سو اهدافی که برای بعثت انبیاء در منابع دینی آمده و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند تحقق آن بدون تشکیل حکومت غیر ممکن خواهد بود، مثلا تعلیم و تربیت صحیح و تزکیه نفوس، بدون تشکیل حکومت بسیار مشکل یا غیر ممکن است.

فکر کنید اگر تمام مدارس و دانشگاه‌ها در عصر و زمان ما درا ختیار یک حکومت ضد مذهبی یا بی‌تفاوت در برابر مذهب باشد؛ و وسائل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز به همین شکل اداره شوند و ما بخواهیم تنها با نصیحت و اندرز مردم و یا حداکثر استفاده کردن از مساجد و منابر آنها را به اهداف انبیاء و تعلیم و تربیت الهی نزدیک کنیم مطمئناً به جائی نمی‌رسیم و تنها شعله ضعیفی از ایمان و تقوا در نفوس اقلیتی باقی و برقرار خواهد بود. ولی هرگاه حکومتی بر مبنای ایمان و توحید و اعتقاد به خدا و مقدسات تشکیل شود، و تمام این مراکز حساس را در اختیار بگیرد آنگاه مسأله شکل دیگری به خود خواهد گرفت.

در مورد عدالت اجتماعی و قیام مردم به قسط که هدف دیگری است، باز

مطلب همین گونه است چگونه ممکن است با وجود یک حکومت ظالم و فاقد دین و ایمان، یا وابسته به مستکبران و استعمارگران اقامه قسط و عدل نمود؟

کوتاه سخن اینکه هیچ یک از اهداف مقدس پیامبران الهی بدون تشکیل حکومت، جز در مقیاس محدود، تحقق نمی‌یابد به همین دلیل پیامبر اسلام تا تشکیل حکومت نداد به اهداف والای خود نرسید. در میان سایر پیامبران نیز آنها که موفق به تشکیل حکومت الهی شدند، به پیروزی و موفقیت چشمگیری نائل گشتند ولی آنها که این توفیق نصیبشان نشد، شدیداً از سوی قشرهای فاسد و مفسد در محاصره قرار گرفتند. به همین دلیل در آخر زمان نیز، گسترش توحید و عدل تنها از طریق تشکیل حکومت جهانی مهدی صورت می‌گیرد اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر احکام اسلام منحصر به عبادات نیست بلکه احکام فراوانی داریم که به شئون سیاسی و اجتماعی مسلمین مربوط است. (مانند احکام حدود، دیات، خمس، زکات، انفال و مانند آنها)

آیا بدون تشکیل حکومت می‌توان حقوق نیازمندان را به عنوان زکات از همه اغنیاء گرفت؟ و یا قضاوت اسلامی را در تمام سطوح پیاده کرد؟ چه تضمینی برای اجرای حدود، و جلوگیری از فاسدان در دست داریم؟ و اگر دشمنی به کشور اسلام هجوم آورد؛ چگونه بدون تشکیل حکومت و بسیجِ لشگرهای کار آزموده و تهیه سلاح‌های مختلف، دفاع از حوزه اسلام و دفع هجوم خارجی امکان پذیر است؟

کوتاه سخن اینکه: تا حکومتی عادلانه و مردمی بر اساس اعتقادات الهی تشکیل نشود، قسمت عمده احکام اسلامی زمین می‌ماند چرا که از بخش‌های سه گانه احکام، «سیاسات» برنامه حکومت است و در متن حکومت قرار گرفته، و «معاملات» بدون پشتوانه حکومت صالح هرگز سامان نمی‌پذیرد حتی

«عبادات» مانند: حج و نماز جمعه و جماعت، نیز در سایه حکومت الهی عظمت و شکوه دارد.[۱]

۲. آیا در عصر غیبت اجازه تشکیل حکومت برای اجرای حدود را داریم!

پرسش دوم:

شیخ الطائفة الطوسی در التبیان، قاضی عبدالعزیز ابن البرّاج، امین‌الاسلام طبرسی، قطب‌الدین راوندی، یحیی‌بن‌سعید الحلّی و ابن‌فهد حلی اجرای حد را وظیفهٔ امام و آنکه او را به اقامهٔ حد بگمارد (یعنی منصوب خاص) منحصر دانسته‌اند. ابن ادریس با صراحت و جزئیات بیشتری، عدم جواز اقامهٔ حد در زمان غیبت را تشریح کرده است. او به سود این ادعای اجماع جمیع مسلمانان از یک‌سو و اجماع شیعیان ازسوی دیگر استناد می‌کند. ابن ادریس معتقد است این اجماع عام و خاص تنها با اجماعی در مقابل آن یا با آیات قرآن یا با سنت متواتر شکسته می‌شود و اخبار واحد چنین توانی ندارند. به نظر وی، قول به جواز اقامهٔ حدود توسط فقها در عصر غیبت، مستندی جز خبر واحد ندارد!؟

پاسخ:

فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت، به نیابت از امام علیه‌السلام، می‌توانند به اجرای حدود و تعزیرات بپردازند و این حقی است که از جانب امامان به آنان واگذار شده است.

حفص بن غیاث» می‌گوید؛

«سألت ابا عبد الله علیه‌السلام من یقیم الحدود؟ السّلطان؟ او القاضی؟ فقال: اقامة الحدود الی من الیه الحکم». «من از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردم که چه کسی می‌تواند اقامه حدود کند، سلطان یا قاضی؟ امام علیه‌السلام فرمود: هر کس که حکم در

---

۱. برگرفته از کتاب تفسیر موضوعی پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی ج۱۰، ص۹ تا، ص۲۱

دست اوست».[۱]

در این روایت، کسی که حکم به دست اوست، مامور اجرای حدود معرفی شده است، در روایت دیگری، چنین فردی، فقیه جامع الشرایط معرفی شده است.

امام صادق علیه‌السلام پس از آنکه در پاسخ به عمربن حنظله رجوع به حاکمان طاغوت را در موارد منازعه در قرض و میراث حرام دانسته، در جواب این پرسش که شیعیان در این موارد چه کنند، فرمود:

«در اختلافات و شکایات، به فردی از شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال وحرام ما می‌نگرد و احکام ما را می‌شناسد، مراجعه کنید و او را به قضاوت و داوری بپذیرید؛ چراکه من چنین فردی را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر به حکم ما قضاوت کرد و از او نپذیرفتند، حکم الهی را کوچک شمرده و ما را رد کرده‌اند و هرکس حکم ما را مردود داند، حکم الهی را مردود دانسته و چنین کسی در حد شرک به خداست»[۲]

در این روایت از فقیه به عنوان حاکم و آنکه حکم به دست اوست یاد شده است.

لذا شیخ مفید می‌نویسد؛

«اقامه حدود بر عهده حاکم اسلامی است که خداوند او را منصوب کرده و ایشان ائمه هدی از اهل بیت حضرت محمد می‌باشند و یا امیران و حاکمانی که امامان برای این کار نصب کرده‌اند و آنان اعمال نظر در این مسئله را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند. درصورتی که شرایط این کار برای آنها ممکن باشد، ... تا اینکه فرمود: پس بر آنان لازم است حدود را اقامه نمایند و دست سارقان را قطع

---

۱. الفقیه، ج۴، ص۷۱

۲. الکافی، ج۱، ص۶۷

کند و زناکار را شلاق بزنند و قاتل را بکشند. و این کارها همچنین برای کسی [فقیه‌ی] که حاکم غاصب او را برای این کار نصب نموده و یا او را برای حکومت از طرف خود بر عده‌ای از مردم معین کرده نیز واجب و متعین است. پس بر او لازم است که اقامه حدود کند و احکام را جاری نماید و امر به معروف و نهی از منکر نماید و با کفار جهاد کند و با کسانی که فاجر و مستحق جهاد هستند، جهاد کند و بر مردان مؤمن واجب است او را بر انجام این امور یاری کنند.»[1]

فقیه بزرگوار حمزة بن عبد العزیز دیلمی ملقب به سلّار می‌گوید؛

«[امامان معصوم] اقامه حدود و برپایی احکام الإهی را [که از شؤون ولایت سیاسی است] به فقیهان شیعه واگذار کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند که برای انجام این مهم به یاری فقیهان [جامع الشرایط] بشتابند»[2]

علامه حلی نیز می‌آورد؛

«حق اقامه حدود از آن امام معصوم علیه‌السلام و یا کسی است که از سوی آن حضرت مأذون باشد. در زمان غیبت این حق از آن فقهای شیعه است و حکومت میان مردم در صورت ایمنی از ظالمان و نیز تقسیم زکات و خمس و افتا، از آن فقهاست».[3]

شیخ طوسی نیز می‌گوید؛

«اقامه حدود الهی جز برای حاکم زمان که از ناحیه خداوند تعیین شده یا شخصی که امام معصوم علیه‌السلام او برای این امر نصب فرموده، جایز نیست. اگر کسی اجرای حدود را از جانب ظالم عهده دار شد، باید براساس مذهب حق و کامل اجرای حدود کند و معتقد باشد که آن را از جانب امام زمان انجام می‌دهد و نیز

---

۱. مقنعه ۸۱۰

۲. المراسم العلوية و الاحكام النبوية ص۲۶۱.

۳. قواعد الاحكام، ج۱، ص۵۲۵ و ۵۲۶

حکومت در میان مردم و قضاوت بین دو طرف دعوا جز برای کسی که حاکم حق علیه‌السلام به او اذن داده، جایز نیست و ائمه علیهم‌السلام این امر را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند».[۱]

شهید اول هم می‌نویسد؛

«در زمان غیبت اجرای حدود و تعزیرات برای فقیه جامع الشرایط افتا نافذ و جایز می‌باشد و بر مردم لازم و واجب است که در این کار او را یاری و تقویت کنند».[۲]

ابن فهد حلی در مورد اقامه حدود می‌گوید؛

«بر عهده فقهاست که بر عموم مردم حدود را جاری کنند و این عقیده شیخ طوسی و ابن یعلی است و علامه هم آن را اختیار نموده و دلیل این مسئله را قبلا گفته ایم و به دلیل روایت عمر بن حنظله...».[۳]

شهید ثانی هم می‌گوید؛

«برای فقهاء در زمان غیبت جایز است که اقامه حدود کنند»[٤]

صاحب جواهر که کتاب فقهیش دائرة المعارف در فقه شیعه است پس از بحث گسترده درباره‌ی اجرای حدود در عصر غیبت تصریح میکنند که بین علمای شیعه اجماع وجود دارد به اینکه فقها در صورت تمکن میتوانند در عصر غیبت حدود را اجرا کنند؛[۵]

ما اگر بخواهیم کلام سایر علمای شیعه را در این زمینه بیان کنیم، سخن به

---

۱. النهایه، ص۳۰۰

۲. الدروس، ج۲، ص۴۷

۳. المهذب البارع همان، ج۲، ص۳۲۸.

٤. الروضه البهیه، ج۲، ص۴۱۷

۵. جواهرالکلام، ج۲۱، ص۳۹۴

درازا می‌کشد، جهت اطلاع به کتب ذیل رجوع کنید؛[1]

از آنچه گفتیم کذب شبهه افکن که با نسبت‌های دروغینی که به برخی از علما داد،روشن می‌شود که بزرگان و اکثریت علمای شیعه قائل هستند که ولایت بر اجرای حدود در عصر غیبت، با فقیه جامع الشرایط است که این سخن مستند و دلیل روایی هم دارد.

فقیه ارجمند، مکارم شیرازی نیز در این رابطه که اجرای حدود در عصر غیبت با فقیه جامع الشرایط است، این سه تحلیل را ارائه می‌دهد؛

۱. با تأمل در علتهای تشریع حدود که از حکم عقل و روایات بر می‌آید می‌توان به این نتیجه رسید که حدود باید در عصر غیبت اجرا شود، مثلا اجرای حد زنا برای جلوگیری از شیوع فساد و فحشا می‌باشد و اجرای حد شرب خمر برای نهی از شرب آن می‌باشد واجرای حد سرقت برای حفظ اموال می‌باشد و روشن است که این علل در عصر غیبت وجود دارد و با ترک حدود مفاسد عظیم در جامعه ایجاد میشود،چگونه میتوان حدود را تعطیل کرد در حالی که علتهای آن باقی است.

۲. ادله اجرای حدود در قرآ ن و در روایات مطلق است و مقید به زمان خاصی نشده است و ظاهر آنها وجوب اقامه‌ی حدود در تمام زمانها می‌باشد.

۳. روایاتی که تصریح می‌کنند فقیه در عصر غیبت نائب امام است، عام می‌باشد که یکی از موارد این نیابت اجرای حدود است.[2]

---

۱. تذکره الفقهاء، ج۱، ص۴۹۵؛ ارشاد الاذهان، ج۱، ص۳۵۳؛ تحریر الاحکام، ج۱، ص۵۸؛ تبصره المتعلمین، ص۱۱۴؛ جامع المقاصد، ج۲، ص۳۷۵؛ روض الجنان، ص۲۹۰؛ ذخیره المعاد، ج۲، ص۳۰۹؛ کشف الغطاء، ج۲، ص۴۲۰ و... .

۲. انوار الفقاهه، کتاب البیع، ص۴۳۵

۳. آیا هر قیامی که قبل از ظهور محقق شود باطل بوده و پرچم گمراهی است؟

پرسش سوم:

باتوجه به روایتی که هست که هر حکومتی قبل از ظهور قائم باطل و غیر مجاز است لطفا فلسفه ولایت فقیه و حکومت اسلامی را توضیح دهید؟

پاسخ:

برخی از محققین در این رابطه می‌نویسند:

«این روایات را که هر نوع قیام و تشکیل حکومتی را قبل از ظهور امام عصر ممنوع می‌سازد، شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه نقل می‌کنند:[۱]

در مورد این چند روایت، توجه شما را به چند نکته‌ی ضروری جلب می‌کنم:

۱. ما دارای یک سلسله اصول مسلم در شریعت اسلامی هستیم که تخطی از آنها جایز نیست از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» از امور مسلمی است که هیچ گونه تردیدی در آن روا نیست، آیات و روایات فراوان با تاکید بسیار،روی این دو اصل مسلم تکیه کرده است.

حال اگر در محیطی قرار بگیریم که احکام الهی پایمال شده، منکرات آشکار گشته و معروفها به فراموشی سپرده شده، و ظلم و فساد همه جا را فرا گرفته است، و ما قادر هستیم که با یک قیام موثر نظام حکومت فاسد را بر هم زنیم و در مقیاس وسیعی منکرات را از میان ببریم و معروف را جانشین آن سازیم، آیا در چنین فرضی هیچ کس می‌تواند مدعی شود که این کار حرام است؟ و باید نشست و تماشاچی صحنه‌های فساد و پایمال شدن احکام اسلام و خروج جوانان مسلمان از دین و آیین بود؟!

ممکن است بهانه جویان بگویند چنین چیزی واقع نشده، ما می‌گوییم فرض

---

۱. وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۵۰ باب ۱۳

کنید چنین امری رخ داد، این فرض که محال عقلی نیست، آیا باز هم در این فرض می‌گویید باید دست از هر اقدامی برداشت و تسلیم فراگیری فساد و ظلم ونابودی احکام اسلامی بود؟!

گمان نمی‌کنیم هیچ عالم و محققی چنین چیزی بر زبان جاری کند!

از شواهد این سخن اینکه در حالات محمد بن عبد الله از دودمان امام مجتبی علیه‌السلام که معروف به نفس زکیة است، می‌خوانیم:

«هنگامی که گروهی از افراد سر شناس به عنوان حضرت مهدی با او بیعت کردند و جریان به امام صادق علیه‌السلام رسید و حتی از حضرتش خواستند با او بیعت کند! امام فرمود که این کار را نکنید زیرا هنوز موقع آن نرسیده است (و ظهور مهدی در آینده خواهد بود) اگر تو (یعنی عبد الله پدر محمد) فرزندت را مهدی موعود می‌دانی، او مهدی نیست، و اکنون وقت آن فرا نرسیده است، و اگر می‌خواهی او را وادار کنی که برای خدا خروج کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید، به خدا سوگند ما او را تنها نمی‌گذاریم، و با او بیعت خواهیم کرد» «و إن كنت إنما تريد أن تخرجه غضبا لله و ليأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر فإنا و الله لا ندعك و أنت شيخنا و نبايع ابنك في هذا الأمر»[۱]

کوتاه سخن اینکه: به فرض که روایات فوق تصریح کند که قبل از قیام مهدی علیه‌السلام هر گونه قیامی مایه‌ی گمراهی است، ما هرگز به خاطر خبر واحد یا چند خبر که در حکم خبر واحد است نمی‌توانیم اصول مسلمه اسلام را که در قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام است کنار بگذاریم، بنابراین هر وقت مقدمات تشکیل حکومت اسلامی و بر چیدن بساط ظلم و فساد و جنایت و بیدادگری فراهم گردد نباید در اقدام بر آن تردیدی به خود راه داد، و ادله امر به معروف و نهی از منکر،و اجرای حدود و اقامه عدل و داد را به عذر اینکه در چند خبر مشکوک

---

۱. الإرشاد ج ۲ ص۱۹۰

از این کار نهی شده است نمی‌توان زیر پا نهاد.

۲. در برابر این روایات، روایات دیگری داریم که نشان می‌دهد ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام بعضی از قیامهایی را که در عصر و زمان آنها روی داد ستودند،هر چند این قیامها به نتیجه نهایی نرسید، چگونه ممکن است این قیامها ممنوع باشد و باز آن را بستایند»؟!

در ادامه محقق فوق الذکر روایاتی در مدح زید بن علی و حسین بن علی شهید فخ و ستودن قیامشان وارد شده است را ذکر می‌کنند:[1]

و ادامه می‌دهد:

«از همه اینها گذشته در روایتی آمده است که قبل از قیام مهدی علیه‌السلام اقوامی قیام می‌کنند و زمینه را برای قیام مهدی علیه‌السلام آماده می‌سازند، و از آنها در روایات به نیکی یاد شده است،اگر قیامهای قبل از حضرت مهدی علیه‌السلام باطل و دعوت به طاغوت بود این روایات مفهوم صحیحی نداشت در اینجا به دو روایت از طرق شیعه و اهل سنت قناعت می‌کنیم، در حالی که روایات بسیار بیش از این است.

در حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود:

«مردی از اهل قم قیام می‌کند و مردم را دعوت به حق می‌نماید جمعیتی گرد او را می‌گیرند که مانند پاره‌های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفانهای سخت آنها را تکان نمیدهد، و از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس به خود راه نمی‌دهند و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است.»[2]

در بضی از روایاتی که به این گونه قیامها اشاره می‌کند تصریح شده که آنها زمینه ساز قیام حضرت مهدیهستند، و به هر حال نشان می‌دهد که قیام‌های مشروعی قبل از قیام مهدی صورت میگیرد، قیامهای خونین و برای دعوت به

---

۱. بحار الانوار، ج۴۸، ص۱۶۵

۲. سفینه البحار ماده قم

سوی حق توام با پیروزی.

در حدیثی در سنن ابن ماجه، از منابع معروف اهل سنت می‌خوانیم:

«گروهی از جوانان بنی هاشم خدمت پیامبرﷺ آمدند، هنگامی که پیامبرﷺ آنها دید، چشمانش پر از اشک شد و رنگ مبارکش دگرگون گشت،سوال شد چرا در صورت مبارک شما آثار ناراحتی می‌بینیم فرمود:

«ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده و خاندان من بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها (از مقامهایشان) رو برو می‌شوند تا اینکه گروهی ازمشرق می‌آیند که با پرچم‌های سیاه است، مطالبه نیکی می‌کنند (وخواهان حق وعدالت می‌شوند) اما به آنها نمی‌دهند، پس پیکار می‌کنند ویاری می‌شوند وپیروزمی گردند وآنچه رامی خواهند به آنها می‌دهند، ولی آنها پذیرا نمی‌شوند تا آنرا به کسی از اهل بیت من بسپارند، پس زمین را از عدالت پر می‌کند آنگونه از ظلم پر شده است، هر کدام از شما آن زمان را درک کند باید به آنها بپیوندد هر چند روی برفها با سینه راه برود.»[۱]

از ذیل روایت به خوبی استفاده می‌شود که این قیام در آستانه قیام مهدی و قبل از آن واقع می‌شود و زمینه ساز قیام آن حضرت خواهد بود و قیامی مشروع است.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که قبل از قیام مهدی قیامهای دیگری صورت میگیرد که جنبه الهی دارد، بعضی به نتیجه می‌رسد و بعضی به شکست منتهی می‌شود، و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی برافراشته شود پرچم طاغوت باشد هر چند با اجازه اهل بیتعليهم‌السلام یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد.

۳. آخرین سخن اینکه روایاتی که می‌گوید: هر قیامی قبل از قیام مهدی

---

۱. سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۶۶

صورت گیرد قیامی شرک آلود و در مسیر طاغوت است باید آن چنان تفسیر شود که هم با مسلمات فقهی و احکام امر به معروف و نهی از منکر «مبارزه با فساد» سازگار باشد و هم با قیامهای متعددی که در زمان معصومین واقع شده و بر آن صحه نهادند هماهنگ گردد، و برای تفسیر این روایات چند راه در پیش داریم:

۱. منظور از آن قیامهایی است که بدون اذن و اجازه معصومین یا حکام شرع و نائبان عام امام در عصر غیبت صورت بگیرد.

۲. منظور قیامهایی است که به قصد دعوت خویش و نه دعوت به سوی اهداف آل محمد انجام گیرد که در روایات مکرر به آن اشاره شده است.

۳. منظور قیامهایی است که در مقاطع خاصی صورت میگیرد که هیچ گونه آمادگی برای اینگونه قیامها نیست،و ائمه هدی علیهم‌السلام برای پیشگیری از این قیامهای زود رس و ناپخته آن جمله‌ها را فرمودند و از آن نهی کردند.

در اینجا بار دیگر بازگشت به قرآن مجید می‌کنیم و دعوتهای عمومی قرآن را می‌نگریم که امت اسلامی را دعوت به قیام بر ضد ظالمان و حمایت از مظلومان و اقامه قسط و عدل می‌کند.

در آیه‌ی ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾

«چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما!»

روشن است که این آیه و همچنین آیات مشابه آن که در زمینه اقامه‌ی قسط و عدل یا دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان سخن می‌گوید انحصار به زمان و

مکان خاصی ندارد، و یکی از اصول زیر بنایی اسلام است و هر جا مقدمات و زمینه‌های این هدف مقدس فراهم گردد باید بدون فوت وقت به آن اقدام نمود.[۱]

به بیان دیگر:

ممکن است عده‌ای بگویند که ما نباید در عصر غیبت، حکومت تشکیل داده و قیام کنیم، زیرا ائمه فرموده‌اند که هر پرچمی که قبل از ظهور بر افراشته شود، پرچم گمراهی است؛[۲]

این روایات که به صورت مطلق، دستور به سکوت و عدم قیام در برابر حکومت‌های ظالم می‌دهد، خلاف قرآن و روایات متواتر ائمه است و برای ما حجت نیست.

۱. خداوند می‌فرماید؛

«از کسی که قلبش از ذکر ما غافل است و از هوی و هوس پیروی می‌کند اطاعت نکنید» (کهف ۲۸) «از گناهاکاران و کافران اطاعت مکن» (قلم ۱۰) «از مسرفین اطاعت مکن» (شعراء ۱۵۱) «تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد» (هود ۱۱۳)

چگونه ممکن است که ما چشم خود را بر این آیات ببندیم و بر خلاف حکم این آیات، تا زمان ظهور از ظالمین اطاعت کنیم و قیام نکنیم، در حالی که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«روایتی که از ما نقل می‌شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا باشد» «لا تصدق علینا الا ما وافق کتاب الله»[۳]

۲. یا در روایات می‌بینیم که از اطاعت از ظالمین نهی شده است.

---

۱. تفسیر موضوعی پیام قرآن، ج۱۰، ص۵۷ به بعد

۲. وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۵۰

۳. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۲۳

پیامبر گرامی فرمود:

«چون روز قیامت شود، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: «کجایند ستمگران و یاران آنها؟ هر کسی که دواتی برای آنان لیقه کرده، یا سرِ کیسه‌ای را برای آنان بسته، یا قلمی برای آنان در مرکّب فرو برده است، اینان را نیز با ستمگران محشور کنید!».[۱]

در روایت دیگر آمده است:

«ستمگر را در ستمش کمک نکنید، که برتری شما از بین می‌رود»[۲]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کسی که بقاء ظالمین را دوست داشته باشد، پس دوستدار آن است که خداوند عصیان شود»[۳]

و فرمود:

«عامل به ظلم و یاری‌کننده ظالم و راضی به ظلم، شریکان سه گانه‌اند»[٤]

علی علیه‌السلام فرمود:

«دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید» «کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا»[٥]

بنابراین ترک قیام در برابر حکومت ظالمین، تقویت و یاری آنان است که به حسب این روایات ممنوع است و روایاتی که می‌گوید تا زمان ظهور باید در برابر ظالم سکوت کنید، چون بر خلاف این روایات مشهور و موافق قرآن است، برای ما قابل پذیرش نیست، ما ماموریم که روایتی را که بر خلاف روایات مشهور اهل بیت علیهم‌السلام است را طرد کنیم، چنان که راوی می‌گوید؛

---

۱. ثواب الاعمال، ص۳۰۹

۲. الفقیه، ج۴، ص۴۰۰

۳. الکافی، ج۵، ص۱۰۸؛ معانی الاخبار، ص۲۵۳

٤. الکافی، ج۲، ص۳۳۳

٥. نهج البلاغه نامه ۴۷

«از امام باقر عليه السلام پرسیدم؛دو خبر یا حدیث متعارض از شما نقل می‌شود.کدام‌یک را بپذیریم؟ فرمود: آن را که بین اصحاب تو مشهور است و شاذّ نادر را رها کن»[1]

۳. روایاتی که دستور به سکوت در برابر ظالم به صورت مطلق تا زمان ظهور می‌دهد، موافق روایات اهل‌سنت و بر خلاف روایات فوق الذکر شیعه است و باید طرد شود، زیرا اهل‌سنت عقیده به اطاعت از حکام ظالم دارند و از پیامبر نقل می‌کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»[2]

و نقل می‌کنند که فرمود:

«پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره نبرده‌اند و به سنت من عمل نکرده و در میان آنها افرادی خواهند بود که در شکل و پوست آدمیزاد اما قلب آنها قلب شیطان است. به سخنان آنان گوش ده و از فرمانشان اطاعت کن اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار داده و اموال شما را غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری آنهاست»[3]

احمد بن حنبل می‌گوید؛

«شنیدن و اطاعت کردن برای امیر و حاکم مومنین واجب است، چه حاکم

---

۱. بحار الانوار، ج۲، ص۲۴۶
۲. صحیح بخاری، ج۱۱، ص۹؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۷۷
۳. صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۷۶؛ سنن بیهقی، ج۸، ص۱۵۹؛ کنزالعمال، ج۵، ص۳۰۹

نیکوکار باشد و چه بدکار و فاجر و هرکس بر امام مسلمین خروج کند و در حال خروج بر او بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است»[۱]

یا در کتاب شرح عقیده الطحاویه که از کتب مشهور در حوزه‌های اهل‌سنت است آمده است؛

«جایز نمی‌دانیم خروج بر حاکمان و ولاه امرمان را، اگرچه آنان اهل جور و ستم باشند»[۲]

شیخ اشعری نیز به این نکته تصریح می‌کند؛[۳]

ما ماموریم، روایاتی را که موافق با عقیده اهل‌سنت و مخالف با قرآن و روایات مشهور اهل‌بیت علیهم‌السلام است را طرد کنیم، زیرا چنین روایاتی از روی تقیه، موافق عقیده اهل‌سنت صادر شده است.

لذا می‌بینیم راوی از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه‌السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است»[٤]

در گذشته در این رابطه، توضیحات بیشتری داده‌ایم؛[۵]

بنابراین روایات مورد بحث که از قیام کردن نهی می‌کند می‌تواند بر وجه تقیه و دفع شر حکام ظالم از سر شیعیان و موافق با عقیده اهل‌سنت صادر شده باشد یعنی امام علیه‌السلام موافق اعتقاد اهل‌سنت در اطاعت از حاکم و عدم قیام سخن گفته است تا مخالفین بهانه‌ای برای ضربه زدن به شیعیان نداشته باشند.

---

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابی زهره، ج۲، ص۳۲۲

۲. شرح العقیده الطحاویه، ص۱۱۰

۳. مقالات الاسلامیین، ص۳۲۳

٤. الکافی، ج۱، ص۶۸

5. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3523

از سوی دیگر امام علیه‌السلام از روی تقیه و مصلحت مهمتر روایات مورد بحث را بیان کردند تا مبادا برخی شیعیان در زمان غیر مناسب قیام کنند و موجودیت شیعه را به خطر بیندازند.

یعنی اگر انسان در برابر حاکم و سلطان جائر قدرت نداشته باشد تا در برابرش قیامی صورت دهد و او را از قدرت به زیر بکشد، در این صورت از باب «تقیه» مدارا کردن با سلطان جائر لازم است و انسان نباید با قیام بیجا در برابر چنین سلطانی، جان خود و دیگران را به خطر اندازد. لذا در مجامع روایی ما بابی باز شده است تحت عنوان؛

«باب در وجوب اطاعت سلطان (جائر) از روی تقیه»[1]

امام کاظم به نقل از پیامبر گرامی فرمود:

«اطاعت سلطان از روی تقیه (و ناچاری و ناتوانی) واجب است»[2]

و فرمود:

«طاعت سلطان (از روی تقیه) لازم است زیرا خداوند می‌گوید: خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» (بقره ۱۹۵)[3]

۴. اگر هم وجه تقیه‌ای بودن این روایات را نادیده بگیریم، باز هم گفتنی است که این روایات مربوط به افرادی است که با انگیزه‌های منافع شخصی قیام می‌کنند و مردم را به جای آنکه دعوت به خداوند کنند، دعوت به خود می‌کنند، لذا در این روایات از چنین افرادی با عنوان «طاغوت» یاد شده است، اما اگر قیام برای دعوت به خداوند و از بین بردن ظالم باشد، به مقتضای آیات و روایات فوق الذکر که دستور به قیام در برابر ظالم را می‌دهد، چنین قیام کردنی مرضی خداوند

---

۱. وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۲۰ باب ۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۲۶۰ باب ۲۶
۲. عیون الاخبار، ج۱، ص۷۶
۳. امالی صدوق، ص۲۷۷

و اهل‌بیت علیهم‌السلام است، لذا می‌بینیم که اهل‌بیت علیهم‌السلام قیام زید بن علی را تایید کنند، زیرا اگر چه قیام زید قبل ظهور امام مهدی علیه‌السلام بود اما چون قیامش برای احیاء دستورات خداوند و دعوت به خداوند و اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، لذا اهل‌بیت علیهم‌السلام قیام او را تایید کردند و او را شهید فی سبیل الله معرفی می‌کردند.

استاد سبحانی در این رابطه می‌نویسد:

«موضع اهل بیت نسبت به قیام زید موضع مثبت بوده و آنان قیام او را مطابق کتاب و سنت می‌دانستند»[۱]

وقتی خبر شهید شدن زید به امام صادق علیه‌السلام رسید حضرت چنین فرمود:

«او خوب عمویی بود.او مردی برای دنیا و آخرت ما بود. عمویم شهید شد مانند شهدایی که در رکاب پیامبر و علی و حسین شهید شدند»[۲]

وفرمود:

«کسی که بر زید گریه کند با او در بهشت خواهد بود»[۳]

شیخ مفید چنین نقل می‌کند:

«وقتی خبر شهادت زید به امام صادق رسید امام بسیار محزون شد و هزار دینار از مالش را به خانواده‌های شهدایی که در رکاب زید شهید شدند اختصاص داد»[٤]

و فرمود:

«خداوند زید را رحمت کند او اگر پیروز میشد به وعده خود وفا می‌کرد. او

---

۱. الملل و النحل، ج۷، ص۱۹۵

۲. عیون الاخبار، ج۱، ص۲۵۲

۳. بحار الانوار، ج۴۶، ص۱۹۳

٤. الارشاد،ص۲۶۹

مردم را به سوی من دعوت می‌کرد»[۱]

استاد سبحانی بیش از بیست روایت در تایید قیام زید از ناحیه ائمه نقل می‌کند:[۲]

علامه مجلسی نیز چنین می‌گوید:

«اخباری که دلالت بر جلالت مقام زید و مدح و ستایش او دارد و اینکه او مدعی غیر حق نبود بیشتر و زیاد است و اکثر اصحاب به عظمت مقام زید اعتراف دارند»[۳]

۴. دلائل اثبات مشروعیت ولایت فقیه در عصر غیبت!؟

پرسش چهارم:

آیا دلیل قانع کننده‌ای برای رد نظرات مخالفان ولایت فقیه وجود دارد؟

پاسخ؛

چنان که در پاسخهای قبلی گفتیم، اسلام دینی سیاسی و حکومتی است و به حکم آیات و روایات، مسلمین ناگزیر هستند که برای اجرای دستورات اسلام، حکومتی دایر کنند.

روشن است که کسی باید در راس حکومت باشد که نسبت به احکام اسلامی آگاهی داشته باشد تا بتواند احکام اسلامی را در جامعه پیاده کند و نیز اهل گناه و معصیت نباشد تا مبادا حکومت رافدای هوای نفس خودش کند و چنین کسی همان است که ما از او تعبیر می‌کنیم به «فقیه عادل»

بنابراین، ما از همین طریق به روشنی به اولویت فقیه در زمامداری می‌رسیم، و

---

۱. بحار الانوار، ج۴۶، ص۱۲۹ به نقل از عیون الاخبار

۲. الملل و النحل،ج۷، ص۱۹۵ فصل دهم

۳. بحار الانوار، ج۴۶، ص۲۰۵

نیازی نداریم که روایتی باشد که بالخصوص، بگوید حاکم تنها فقیه باید باشد (اگر چه روایاتی در این زمینه داریم که در ادامه بیان می‌شود)

لذا می‌بینیم فقهای شیعه هم در طول تاریخ عقیده به ولایت فقیه داشته‌اند که در ادامه اقوال آنان را بررسی می‌کنیم.

چنانکه گفتیم، به وضوح روایاتی است که ثابت می‌کند که برای اجرای دستورات اسلام در جامعه و زمامداری حکومت اسلامی که برقراری آن مورد تاکید آیات و روایات است، فقیه نسبت به دیگران اولویت داشته و سزاوارتر است.

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ کَانَ مِنْکُمْ قَدرَوِي حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ احْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَما فَانِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِما عَلَيْكُمْ. فَاذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَانَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِنَا وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَي اللَّهِ وَ هُوَ عَلَي حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ»

«هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد (صاحب نظر باشد) و احکام ما را بشناسد پس او را به عنوان داور بپذیرید، همانا من او را بر شما حاکم (و قاضی)، قرار دادم. پس هر گاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم ما را سبک شمرده‌اند و ما را رد کرده‌اند، و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده است و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است.»[۱]

۲. و فرمود:

«فردی را که به خوبی حلال و حرام ما را می‌شناسد، (برای فصل خصومت و داوری) تعیین کنید؛ زیرا من او را بر شما داور (قاضی) قرار دادم و مبادا که بعضی از شما علیه برخی دیگر، به زمامدار ستمگر (برای شکایت) مراجعه کند»[۲]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷

۲. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۹

این که فقیه در این روایات به عنوان جانشین امام علیه‌السلام در قضاوت و داوری معرفی شده است، روشن می‌کند که فقیه شایسته تر از دیگران برای جانشینی از امام علیه‌السلام در امر حکومت و زمامداری برای اجرای دستورات اسلام است

۳. امام زمان علیه‌السلام فرمود:

«امَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةِ فَارْجِعُوا فِيهَا الي رُواةِ حَدِيثِنا فَاِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ انَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلْيِهِم» «در رخدادهایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم.»[۱]

این که امام علیه‌السلام، مردمان را ارجاع به فقهاء و راویان حدیث داده و آنان را حجت خویش معرفی کرده است، روشن می‌کند که فقیه و حجت از ناحیه امام معصوم علیه‌السلام، سزاوارتر از دیگران برای زمامداری و اجرای احکام اسلام در جامعه به نیابت از امام معصوم علیه‌السلام است.

امام خمینی رحمه‌الله می‌گوید؛

«ظاهر حدیث دلالت بر آن دارد که فقها در مورد بیان حکم رویدادها مرجعیت دارند ... ثانیاً ... تمام اختیاراتی که برای امام به عنوان حجت خداوند بر مردمان وجود دارد، عیناً برای فقها که از جانب امام به عنوان حجت بر مردمان تعیین شده‌اند نیز جاری است. بنابراین در دلالت حدیث بر ولایت فقیه تردید نیست.»[۲]

۴. در روایت دیگری پیامبر گرامی فرمود:

«اللّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفائِي قِيلَ يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ خُلَفَائُكَ؟ قالَ الَّذينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَ يَرْوُونَ عَنّي حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» «خدایا بر جانشینان من رحمت فرست. پرسیدند ای رسول خدا جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و حدیث

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۴۸۴؛ الغیبه طوسی، ص۲۹۱؛ الاحتجاج، ج۲، ص۴۷۰

۲. شوون و اختیارات ولی فقیه، ص۴۵-۴۶

و سنت مرا نقل می‌کنند.»[1]

۵. و در روایت دیگر فرمود:

«عالمان وارثان پیامبران هستند. به درستی انبیا درهم و دینار از خود به ارث نمی‌گذارند، اما ارث آنان «علم» است. پس هر کس از آن (علم) بهره گیرد، بهره فراوان برده است»[2]

این که در این دو روایت، فقیه، در تبلیغ دین و نشر احکام پیامبر گرامی، به عنوان خلیفه و وارث پیامبر، معرفی شده‌اند، به وضوح ثابت می‌کنند که برای اجرای احکام اسلام در جامعه نیز، همین فقها که وارثان و خلیفه پیامبر در نشر دین‌اند، از دیگران سزاوار تر هستند.

۶. امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

«فقهای مؤمن دژهای اسلام‌اند؛ همان‌گونه که دیوارهای شهر، دژ مستحکم آن هستند.» «لان المومنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها»[3]

مرحوم امام خمینی می‌گوید؛

«اینکه فرموده‌اند «فقها دژهای اسلام‌اند»، یعنی مکلف‌اند اسلام را حفظ کنند و زمینه حفظ اسلام را فراهم آورند (حکومت تشکیل دهند و احکام اسلام را در جامعه پیاده کنند) تا بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است.»[4]

۷. و فرمود:

---

۱. الفقیه، ج۴، ص۴۲۰؛ امالی صدوق، ص۱۸۰

۲. الکافی، ج۱، ص۳۲

۳. الکافی، ج۱، ص۳۸؛ علل الشرایع، ج۲، ص۴۶۲

٤. شوون و اختیارات ولی فقیه، ص۶۷

«فقیهان امانت‌داران رسولان هستند.» «الفقهاء امناء الرسل»[1]

امام خمینی با استناد به این روایت، مهم‌ترین امانت پیامبر را رهبری امت و گسترش عدالت در جامعه و (و تشکیل حکومت و اجرای احکام پیامبر اسلام در جامعه می‌داند).[2]

۸. امام علی علیه‌السلام به یکی از قضات به نام شریح فرمود:

«ای شریح، تو بر جایگاهی تکیه زده‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا انسان نگون‌بخت، کسی دیگر بر آن تکیه نمی‌زند.»[3]

مرحوم امام خمینی در توضیح این روایت بیان می‌کند؛

«از روایت برمی آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر یا وصی اوست. اما در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه علیهم‌السلام منصب قضا را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست...» و چون فقیه عادل نه پیامبر است و نه شقی، پس وصی است و وصی از تمام اختیارات وصیت‌کننده (یعنی امامان) برخوردار است (و یکی از اختیارات امامان علیه‌السلام حکومت و زمامداری است)[4]

بنابراین به حسب این روایت هم که فقیه را وصی ائمه علیهم‌السلام در نشر دین و احکام اسلام معرفی می‌کند، اولویت فقیه برای حکومت و زمامداری نسبت به دیگران روشن می‌شود، زیرا برای اجرای احکام اسلام در جامعه، کسی که در دین و احکام، وصی ائمه است، نسبت به دیگران اولویت دارد.

۹. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۴۶
۲. شوون و اختیارات ولی فقیه، ص۴۴
۳. الکافی، ج۷، ص۴۰۶؛ الفقیه، ج۳، ص۵
٤. شوون و اختیارات ولی فقیه، ص۴۵

«از تصدی مقام حکومت و داوری بپرهیزید؛ زیرا حکومت برای پیشوایی است که دانشمند به قضاوت و در میان مسلمانان عادل و دادگر باشد. چنین امری برای پیامبر یا جانشین اوست»[1]

این حدیث نیز می‌گوید کسی حق قضاوت و داوری دارد که پیامبر یا وصی پیامبر باشد، و این که فقها حق قضاوت دارند، یعنی وصی پیامبراند، و وصی پیامبر، نسبت به دیگران در زمامداری و اجرای احکام اسلام در جامعه اولویت دارد.

۱۰. علی علیه‌السلام فرمود:

«العلماء حکام علی الناس» «علما، حکام (و حکمرانان) بر مردم‌اند»[2]

این حدیث نیز از علما به عنوان افرادی نام می‌برد که مردم باید از آنان تبعیت کنند، روشن است که در حکمرانی جامعه برای اجرای احکام اسلام نیز، چنین علمایی نسبت به دیگران سزاوارتر هستند.

۱۱. علی علیه‌السلام فرمود:

«جریان امور و احکام به دست دانشمندان الهی است که به حلال و حرام خدا امین هستند.»[3]

روشن است که وقتی امور و اجرای احکام الهی در جامعه به دست علما است، آنان نسبت به دیگران در حکومت و زمامداری و اجرای احکام اسلام در جامعه، سزاوارتر هستند.

این روایات به وضوح اولویت و شایستگی فقیه را برای زمامداری جامعه و اجرای احکام اسلام در جامعه، ثابت می‌کند.

---

۱. الکافی، ج۷، ص۴۰۶؛ الفقیه، ج۳، ص۵

۲. بحار الانوار، ج۱، ص۱۸۳

۳. تحف العقول، ص۲۳۸؛ بحار الانوار، ج۹۷، ص۸۰

۵. آیا علمای سابق نیز به ولایت فقیه تصریحاتی داشته‌اند؟

پرسش پنجم:

نظر علما سابق در مورد ولایت فقیه چیست؟ آیا آنان هم ولایت فقیه را قبول داشتند؟

پاسخ:

موضوع ولایت فقیه از سابقه طولانی در آموزهای اصیل دینی و دیدگاههای اندیشمندان اسلامی برخوردار است. از ابتدای عصر غیبت فقیهان و اندیشمندان اسلامی به دلیل احساس نیاز در مورد رهبری جامعه اسلامی با استناد به آیات و روایات اسلامی به مساله ولایت فقیه اهمیت داده‌اند.

مرحوم نراقی می‌نویسد:

«ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها در آن اشکال نکرده‌اند»[1]

ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می‌نویسد:

«ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند»[2]

محقق کرکی از فقهای بزرگ شیعه در سده دهم نیابت عامه فقیه جامع الشرایط از امام معصوم را اتفاقی اصحاب دانسته و فقدان چنین ولایتی را مایه معطل ماندن امور شیعیان قلمداد کرده است.[3]

فقیه بزرگ و نامدار شیعه مرحوم نجفی نیابت فقیه عادل را در جمیع مناصب امری مسلم نزد عالمان شیعه می‌داند و می‌گوید:

«کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز

---

۱. عوائد الایام،ص۱۸۶

۲. سرائر، ج۲، ص۲۵

۳. رسائل محقق کرکی،ج۱، ص۱۴۲-۱۴۳

کلمات معصومین را نفهمیده است»[1]

فقیه متبحر اقا رضا همدانی چنین می‌گوید:

«اشکال و تردید در نیابت فقیه جامع الشرایط از امام در حال غیبت روا نیست»[2]

شیخ مفید اقامه حدود را در عصر غیبت که از شوون فقیه و جامعه اسلامی است لازم می‌داند و می‌گوید:

«اقامه کردن حدود وظیفه امامان معصوم و کسانی است که امامان به انان واگذار کرده‌اند که انان به فقها واگذار کرده‌اند»[3]

مرحوم سلار می‌گوید:

«ائمه اقامه حدود و حکم کردن بین مردم را به فقها واگذار کرده‌اند»[4]

۶. آیا از دلیل عقلی یا قرآنی هم می‌توان ولایت فقیه را اثبات نمود؟

پرسش ششم:

بر پایه چه دلائل عقلی یا قرآنی می‌توان بر مشروعیت ولایت فقیه استدلال نمود؟

پاسخ:

زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است.

حیات اجتماعی هم خالی از کشکمش وتنازع بین افراد نیست لذا قوانینی لازم است تا حقوق هرکس را مشخص کند و راه را بر تعدی و تجاوزات و منازعات ببندد.

---

۱. جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۹۶

۲. مصباح الفقیه، ج۱۴، ص۲۹۱

۳. المقنعه، ص۸۱۰

٤. المراسم النبویه، ص۲۶۱

از سوی دیگر روشن است که درصورتی این قوانین موثر است که به وسیله حکومتی به اجرا در بیاید و نظم در جامعه برقرار شود.

از طرف دیگر احکام اسلام منحصر به عبادات نیست بلکه احکام فراوانی در اسلام است که به شوون سیاسی واجتماعی مسلمین مربوط است که در پاسخهای قبلی در مورد آن توضیح دادیم.

آیاتی از قرآن حدود و مجازاتی را برای برخی گناهان قرار داده است و خداوند راضی نیست که این حدود تعطیل شود.

آیا بدون تشکیل حکومت تضمینی برای اجرای حدود و مجازات فاسدان در دست داریم؟

خداوند جامعه اسلامی را مکلف کرده است که در برابر دشمنان کاملا خود را آماده نگه دارند و از مرزهای مسلمین دفاع کنند ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ (انفال ۶۰)

چگونه بدون تشکیل حکومت و بسیج لشکرهای آزموده و تهیه سلاح‌های مختلف می‌توان از حوزه اسلام دفاع کرد؟

اهدافی که برای بعثت انبیا در منابع دینی آمده بدون تشکیل حکومت غیر ممکن است.

یکی از اهداف آنان تزکیه و تعلیم و تربیت صحیح بوده است. چگونه می‌توان این اهداف را اجرایی کرد در حالی که مدارس و دانشگاه‌ها ورسانه‌ها دست یک حکومت غیر مذهبی قرار دارد و پیوسته بی‌دینی را رواج می‌دهد؟

چگونه ممکن است با وجود یک حکومت ظالم و فاقد دین و ایمان در جامعه اقامه قسط وعدل کرد و دستورات اسلام را جاری کرد؟

از اصول مسلم اسلام که تخطی از آن جایز نیست امر به معروف ونهی از منکر است. باز داشتن عملی گناهکاران از گناه و برپایی معروف بدون تشکیل

حکومت ممکن نیست.

از آنچه گفته شد ضرورت بودن حکومتی برای اجرای احکام اسلام روشن شد.

حال سوال اینجاست که حاکم این حکومت چه کسی باید باشد؟

بی‌تردید باید شخصی باشد که دارای دو صفت اساسی است:

۱. شناخت قوانین اسلام تا آنها را بتواند اجرا کند یعنی شخصی باید حاکم باشد که فقیه و اسلام شناس باشد.

۲. تقوایی داشته باشد که حکومت را فدای خواسته‌های نفسانی نکند.یعنی عادل باشد

واین سخن به آن معنا است که حکومت کردن در اسلام خاص فقیه اسلام شناس و با تقوا است.

یکی از ساده‌ترین روش‌ها برای اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن هم مراجعه به شرایط حاکم در قرآن است که این شرایط پس از معصومین تنها بر ولی فقیه صدق می‌کند.

شرایط حاکم جامعه از نظر قرآن عبارت است از:

۱. اسلام وایمان: خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ «خداوند هرگز کافران را بر مومنان سلطه نمی‌دهد» (نساء ۱۴۱) ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ «مومنان نباید کافران را به جای مومنان دوست و ولی خود بگیرند و هرکس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی‌بهره است» (آل عمران ۲۸)

۲. عدالت (در مقابل ظلم):

خداوند حکومت و ولایت ظالمان را نمی‌پذیرد پس حاکم و ولی باید عادل باشد: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ «به ستم پیشگان گرایش نیابید که

آتش دوزخ به شما خواهد رسید» (هود ۱۱۳)

این رکون و گرایش در روایات به «دوستی واطاعت» تفسیر شده است:[1]

۳. فقاهت:

احکام اسلام منحصر به عبادات و نماز و روزه نیست و احکام سیاسی و اجتماعی نیز در مجموعه اسلام قرار دارد که برای اجرای آنها باید تشکیل حکومت داد.

حاکم اسلامی نیز باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند. در زمان پیامبر و امام معصوم این علم از سوی خداوند به آنان داده شده بود و در زمان غیبت امام علیه‌السلام هم داناترین مردم به احکام یعنی فقهاء حاملان این علم هستند.

قرآن درباره شرط علم می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ «آیا کسی که به راه حق هدایت می‌کند سزاوار تر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه راه برده شود، شمارا چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟» (یونس ۳۵)

فقیه با تخصصی که سال‌ها در تحصیل آن کوشش کرده می‌تواند احکام اسلام را از منابع به دست آورد اما غیر فقیه این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

۴. کفایت: که مقصود توانایی و شایستگی اداره امور جامعه است که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می‌شود.

یوسف نبی خطاب به فرمانروای مصر فرمود:

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ «مرا بر خزائن این سرزمین

---

۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۳۳۸

بگمار که من نگهبانی امین و کاردانم» (یوسف ۵۵)

در داستان موسی و دختر شعیب نیز آمده است: «ان خیر من استاجرت القوی الامین» «بهترین کسی که می‌توانی به (کارگیری او است که) توانای درست کار است» (قصص ۲۶)

از مجموع این آیات می‌توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن بدست آورد.

در منطق قرآن، حکومت و زمامداری، تنها شایسته کسی است که از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی وتوانمندی‌های لازم بر خوردار باشد. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم بر ولایت فقیه تطبیق می‌کند.

از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (مائده ۴۴)

که این حکومت قانون الهی نیز بدون حاکمیت فردی دین شناس و متخصص در اجرای احکام الهی (فقیه عادل وجامع الشرایط) تحقق‌پذیر نیست.

۷. آیا شیخ انصاری مخالف ولایت فقیه بوده است؟

پرسش هفتم:

لطفا در مورد دیدگاه شیخ انصاری پیرامون ولایت فقیه توضیح دهید. عده‌ای می‌گویند شیخ انصاری ولایت فقیه را قبول نداشته‌اند؟

پاسخ؛

چنان که در پاسخهای قبلی گفتیم، اسلام دینی سیاسی و حکومتی است و به حکم آیات و روایات، مسلمین ناگزیر هستند که برای اجرای دستورات اسلام، حکومتی دایر کنند و روشن است که کسی باید در راس حکومت باشد که نسبت

به احکام اسلامی آگاهی داشته باشد تا بتواند احکام اسلامی را در جامعه پیاده کند و نیز اهل گناه و معصیت نباشد تا مبادا حکومت رافدای هوای نفس خودش کند و چنین کسی همان است که ما از او تعبیر می‌کنیم به «فقیه عادل»

آیات قرآن و روایات متعددی نیز موید این حکم روشن عقلی مبنی بر ولایت فقیه می‌باشد و فقهای شیعه هم در طول تاریخ عقیده به ولایت فقیه داشته‌اند که ما از برخی از آنها یاد کردیم.

از جمله این فقها، شیخ بزرگوار انصاری است. شیخ در کتاب مکاسب به مشهور بودن ولایت فقیه بین اصحاب تصریح کرده است: «...کما اعترف به جمال المحققین فی باب الخمس بعد الاعتراف بان المعروف بین الاصحاب کون الفقهاء نواب الامام علیه‌السلام؛ «همان‌گونه که جمال المحققین در باب خمس اعتراف کرده به اینکه در میان شیعه معروف است که فقیه نایب امام می‌باشد...».[1]

وی در کتاب القضاء و الشهادات در مورد ولایت عامه فقیه می‌گوید؛

«حکم فقیه جامع الشرایط در تمام فروع احکام شرعی و موضوعات حجت و نافذ است؛ زیرا مقصود از لفظ [حاکم] که در مقبوله آمده، نفوذ حکم او در تمام شئون و زمینه هاست و مخصوص امور قضایی نیست؛ همانند آنکه سلطان وقت کسی را به عنوان حاکم معین کند که مستفاد از آن تسلط او بر تمام شئون مربوط به حکومت ـ اعم از جزئی و کلی ـ است. ازاین‌رو، امام علیه‌السلام لفظ [حکم] را که مخصوص باب قضاوت است، [در مقبوله] به کار نبرده، بلکه به جای آن لفظ «حاکم» را به کار برده تا عمومیت نفوذ سلطه او را برساند؛ با اینکه مناسب سیاق این بود که امام علیه‌السلام بفرماید: فانی قد جعلته علیکم حکما.[2]

---

۱. کتاب المکاسب، ج۳، ص۵۵۹

۲. القضاء و الشهادات، ص۴۸

نیز در ادامه می‌گوید؛ «و منه یظهر کون الفقیه مرجعا فی امور العامه» «و از آن، مرجعیت فقیه جامع الشرایط در تمامی شئون عامه مرتبط با امت روشن می‌شود».[۱]

وی در مورد توقیع شریف نیز می‌فرماید؛

«گرچه صدر روایت مربوط به احکام شرعی کلی است، امّا تعلیل قول امام علیه‌السلام که می‌فرماید فقها حجت من بر شمایند، می‌رساند که همه احکام صادره از سوی او نافذ و حجت است؛ زیرا در مقام نماینده ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حکم نموده است.»[۲]

بر این اساس، شیخ جواز حکمیت فقیه در خصومات را شعبه‌ای از ولایت مطلقه فقیه می‌داند که از سوی معصوم علیه‌السلام به او اعطا شده است؛

«بی‌گمان حکم فقیه در موضوعات قضایی، نافذ و حجت است و تعلیلی که امام علیه‌السلام برای پذیرفتن حکم فقیه بیان داشته، می‌رساند که پذیرش حکم فقیه [جامع شرایط] در مسائل قضایی، فرع پذیرفتن همه احکام صادره از سوی اوست و اختصاصی به امور قضایی ندارد؛ زیرا وی نماینده امام معصوم است، همان‌گونه که توقیع شریف بر آن دلالت دارد و در مقبوله نیز به طور مطلق، امام فقیه را حاکم و حجت قرار داد. بنابراین ولی هرچه حکم کند، نافذ است».[۳]

آنچه برای برخی شبهه ایجاد کرده است که شیخ انصاری ولایت فقیه را قبول ندارد، دیدگاه ایشان در مورد ولایت فقیه در کتاب المکاسب است.

شیخ در بحث ولایت فقیه، در کتاب مکاسب برای فقیه سه منصب را بر می‌شمرد؛

۱. افتاء؛ شیخ وجود این منصب را برای فقیه اجماعی می‌داند: «احدها

---

۱. همان، ص۴۹
۲. همان منبع
۳. همان منبع

الافتاء فیما یحتاج الیها العامی فی عمله و مورده المسائل الفرعیه ... لا اشکال و لا خلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه».[۱]

۲. قضاوت: وی این منصب را نیز برای فقیه فتوا و نصا ثابت می‌انگارد؛ «الثانی، الحکومه فله الحکم بما یراه حقا فی المرافعات و غیرها فی الجمله و هذا المنصب ثابت له بلا خلاف فتوی و نصا».[۲]

۳. «ولایت التصرف فی الاموال و الانفس و هو المقصود بالتفصیل هنا».[۳]

وی در کتاب مکاسب به بحث در این‌باره می‌پردازد و آن را مقصود از تفصیل بیان می‌کند. پیش از بیان قسم اخیر، شیخ در مسئله ولایت اصلی را بنیان می‌نهد؛

«اصل عدم ثبوت ولایت کسی بر دیگری است، مگر موردی را که دلیل قطعی سبب خروج آن از این اصل گردد».[۴]

وی سپس ولایت را بر دو وجه تقسیم می‌کند؛

۱. استقلال ولیّ در تصرف اموال و نفوس با صرف‌نظر از اینکه آیا تصرف دیگران منوط به اذن او است یا خیر؛

۲. عدم استقلال دیگران در تصرف اموال و نفوس و منوط بودن تصرف آنان به اذن ولیّ.

شیخ درباره ولایت استقلالی می‌گوید؛

«آنچه بعد از تتبع و تأمل در ادله چهارگانه [ـ کتاب، سنت، عقل و اجماع] استفاده می‌شود، این است که امام علیه‌السلام از جانب خداوند بر مردم سلطنت و

---

۱. کتاب المکاسب، ج۳، ص۵۴۵

۲. همان

۳. همان

٤. همان

ولایت مطلقه دارد و تصرفش در امور مردم به طور مطلق نافذ و معتبر است».[۱]

با این همه، شیخ چنین ولایتی را برای فقیه جامع شرایط قاطعانه رد می‌کند و می‌نویسد: «اقامه دلیل بر اینکه اطاعت از فقیه نیز همچون امام معصوم علیه‌السلام واجب است؛ [یعنی همان سلطنت و ولایت مطلقه امام بر اموال و نفوس مردم برای فقیه نیز در زمان غیبت ثابت باشد]، سخت‌تر از دست کشیدن بر بدنه گیاه پر از خار می‌باشد».[۲]

شایان یادآوری است بیشتر فقهایی که ولایت مطلقه فقیه را به معنای زعامت سیاسی و اجتماعی فقیه پذیرفته‌اند، با شیخ انصاری نیز هم عقیده‌اند. اینان تصریح می‌کنند که ولایت بر اموال و نفوس مردم استقلالا برای فقیه ثابت نیست. برای مثال، مرحوم سید محمد آل بحر العلوم (متوفای ۱۳۲۶هـ) دراین‌باره چنین سخنی دارد؛

«شکی نیست که ادله از اثبات اولویت فقیه نسبت به نفوس مردم قاصر است، با اینکه چنین اولویتی برای تمام ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌باشد...».[۳]

ولایت غیر استقلالی (ولایت اذنی در حوزه امور عمومی)؛

شیخ انصاری در این مورد برای فقیهان جامع شرایط ولایت قائل است و آن را به سبب اذنی می‌داند که از طریق روایتی مانند مقبوله و توقیع شریف به فقیه اعطا شده است و می‌گوید؛

«علاوه بر مقبوله عمر بن حنظله که از آن استفاده می‌شود، امام علیه‌السلام فقیه را مانند حاکمان زمان پیامبر و صحابه حاکم قرار داده ... توقیع شریف امام

---

۱. همان

۲. همان، ص۵۴۶

۳. بلغه الفقیه، ج۳، ص۲۳۰

زمان علیه‌السلام نیز بر ولایت فقیه دلالت دارد».[۱]

پس از آن، شیخ محدوده این ولایت برای ولیّ فقیه جامع شرایط را امور اجتماعی می‌داند که مردم عرفا، عقلا و شرعا در آن مورد به رئیس خود مراجعه می‌کنند؛

«مراد از پیش‌آمدها ـ که در توقیع شریف ذکر شده و امام دستور داد در آن موارد به فقهای جامع شرایط مراجعه کنید ـ همه اموری است که مردم ناچارند از نظر عرف یا عقل و یا شرع به رئیس قوم خود مراجعه کنند».[۲]

نیز در این‌باره در جای دیگر می‌نویسد؛ «وقتی سلطان فردی را به عنوان حاکم نصب می‌کند، عرفا فهمیده می‌شود که در همه امور مورد نیاز مردم باید به او مراجعه کرد».[۳]

با نظر به آنچه گفتیم، به نظر می‌رسد که شیخ انصاری در کتاب القضاء و الشهادات، ولایت عامه فقیه را پذیرفته است، اما در کتاب مکاسب آنچه مورد نفی شیخ انصاری قرار گرفته، ولایت تصرف استقلالی به معنای سلطه بر نفوس و اموال دیگران است، به همان‌گونه که شخص بر نفس و مال خود، و یا امام معصوم علیه‌السلام بر آنها ولایت دارد؛ حال آنکه سلطه تصرف در امور اجتماعی و سیاسی را که از آن به ولایت زعامت نیز تعبیر می‌شود برای ولیّ فقیه ثابت می‌داند.[٤]

۸. دیدگاه آیت الله بروجردی و میرزای شیرازی در مورد ولایت فقیه و حکومت

---

۱. همان منبع ازکتاب المکاسب

۲. همان

۳. همان

٤. اندیشه های سیاسی شیعه در عصر غیبت، ص۸۹

اسلامی!!!

پرسش هشتم:

افرادی که به عدم قیام در دوران غیبت اعتقاد دارند می‌گویند که میرزای شیرازی و مرحوم بروجردی با وجود قدرتشان و وجود حکومت‌های ظالم در عصرشان قیام نکردند و حکومت اسلامی تشکیل ندادند پس قائل به قیام و تشکیل حکومت اسلامی نبودند! چطور میشود جوابشان را داد؟ و آیا میرزای شیرازی و مرحوم بروجردی در جایی درباره قیام و تشکیل حکومت اسلامی چیزی گفته‌اند؟

پاسخ؛

مساله ولایت فقیه و حق حاکمیت اجتماعی فقیه از مسلمات فقه شیعه و برگرفته از آیات و روایات است و بزرگان شیعه نیز در طول تاریخ این عقیده را داشته‌اند.

آیت الله بروجردی نیز عقیده به این ولایت و حق حاکمیت برای فقیه داشته است.

آیت الله بروجردی برای اثبات ولایت فقیه به ترتیب این‌چنین استدلال می‌کند:

یک. انسان نیازهای اجتماعی دارد؛

دو. دین اسلام به این نیازها اهمیت داده و بسیاری از احکام آن در مورد اجتماع و سیاست است که اجرای آن احتیاج به رهبری دارد. و اجرای آن را به مسلمان تفویض نموده است؛

سه. رهبر مسلمانان در آغاز کسی جز پیامبر ﷺ و جانشینان آن حضرت نبوده است؛

چهار. امامان معصوم علیهم‌السلام که شیعیان خویش را از رجوع به طاغوتها و قضات جور بر حذر داشته‌اند، به یقین فردی را به عنوان مرجع برگزیده‌اند، آن هم برای رفع

خصومتها، تصرف در اموال غایبان و قاصران، دفاع از حوزه اسلام و دیگر امور مهمی که شارع راضی به ترک و اهمال آنها نیست.

پنج. تعیین و نصب مرجع از سوی آنان منحصر در فقیه جامع شرایط است؛ زیرا هیچ‌کس قائل به نصب غیر فقیه نشده است. بنابراین امر دایر بین عدم نص و نصب فقیه عادل است و چون بطلان فرض اول روشن است، ازاین‌رو نصب فقیه قطعی است و مقبوله عمر بن حنظله نیز در شمار شواهد و مؤیدات خواهد بود. «...إذا ثبت بطلان الأوّل بما ذكرناه صار نصب الفقيه مقطوعا به،و يصير مقبولة ابن حنظلة أيضا من شواهد ذلك.»[1]

آیت الله فاضل لنکرانی، از شاگردان آیت الله بروجردی نقل می‌کند:

«آیت الله بروجردی گرچه در قم بحث ولایت مطلقه را مستقلا مطرح نکردند، ولی ایشان همانند امام قائل به ولایت مطلقه برای فقیه بود.

شاهدم این است که ایشان به هنگام تأسیس مسجد اعظم ناچار شدند حیاطی را که وضوخانه آستانه و در کنار آن بقعه‌هایی [که] بود ـ و در این بقعه‌ها، قبرهایی وجود داشت ـ خراب کنند و جزء صحن مسجد اعظم قرار دهند. ایشان وضوخانه و بقعه‌ها را خراب کردند (البته بدون اینکه اصل قبرها را از بین ببرند) و جزء مسجد اعظم قرار دادند. کسی به ایشان اعتراض می‌کند که حیاط مربوط به آستانه است و بقعه‌ها مربوط به دیگران؛ شما به چه مجوزی آنها را تصرف کردید؟ ایشان لبخندی می‌زنند، می‌فرمایند: «معلوم می‌شود این آقا هنوز ولایت فقیه درست برایش جا نیفتاده است». معنای سخن ایشان این است که فقیه ولایت مطلقه دارد، ازاین‌رو کاری را که مصلحت ببینند، به حکم این ولایت انجام می‌دهد».[2]

---

۱. البدر الزاهر، ج۱، ص۷۹

۲. «ویژه‌نامه چشم و چراغ مرجعیّت»، حوزه، ص۱۶۳

مرحوم میرازای شیرازی نیز از معتقدین به ولایت فقیه و حق حکمرانی برای فقیه بوده است و بر همین اساس آن فتوای معروف در حرمت تنباکو را صادر کرد تا سلطه و استعمار انگلیس بر جامعه اسلامی را بشکنند چنان که مرحوم امام خمینی می‌گوید:

«موضوع ولایت‌فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است.

حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود ... همه علما تبعیت کردند ... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند...

مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می‌دانند. آقای نائینی نیز می‌فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود ... این مسئله تازگی ندارد...»»[1]

بنابراین هم آیت الله بروجردی و هم میرزای شیرازی از معتقدین به ولایت فقیه و حق حاکمیت برای فقیه بوده‌اند، اما این که این دو بزرگوار در زمان خودشان برای تشکیل حکومت قیام نکردند از این جهت است که شرایط لازم برای برقراری حکومت اسلامی و همراهی مردم در این جهت را به همراه نداشتند، چنان که چون امیر مومنان علیه‌السلام در زمان خلفای ثلاثه همراهی مردم را به همراه نداشت، قیام برای تشکیل حکومت نکرد، اما وقتی که مردم با او همراه شدند، به این امر قیام کرد و فرمود:

««آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران (توده‌های مشتاق بیعت‌کننده) و اتمام حجّت بر من به خاطر وجود یار و یاور نبود و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علمای هر امّت گرفته که: «در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده و

---

۱. ولایت فقیه، ص۱۲۴

مظلوم سکوت نکنند»، مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌افکندم (و رهایش می‌نمودم) و آخرینش را به همان جام اوّلینش سیراب می‌کردم» «اما و الّذی فلق الحبّة، و برء النّسمة، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر، و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقیت حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بکأس اوّلها»[1]

شارحین این کلام امیر مومنان علیه السلام می‌نویسند:

«این سخن امام علیه السلام هشداری است به همه اندیشمندان و علمای امّتها که وقتی امکانات تشکیل حکومت و اجرای عدل و قسط الهی فراهم گردد، سکوتشان مسئولیت آفرین است، باید قیام کنند و برای بسط عدالت و اجرای فرمان خدا مبارزه با ظالمان را شروع نمایند. آنها که می‌پندارند، تنها با انجام فرایضی همچون نماز و روزه و حج و پاره‌ای از مستحبّات، وظیفه خود را انجام داده‌اند، سخت در اشتباهند. اجرای عدالت و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظلم ظالم نیز در متن وظایف اسلامی آنان قرار دارد... .

امامت و خلافت دارای واقعیّتی است و مقام ظهور و بروزی: واقعیّت آن از سوی خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می‌شود، (چه در مورد امامان و چه در مورد فقها) ولی ظهور و بروز آن و تدبیر و تصرّف در امور مسلمین و جامعه اسلامی، منوط به این است که در مردم آمادگی وجود داشته باشد و یار و یاورانی برای حمایت از آن بپا خیزند و این جز با بیعت و پذیرش مردم امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل علی علیه السلام در دوران خلفای سه‌گانه ـ یعنی حدود ۲۵ سال ـ خانه نشین بود و در امر خلافت دخالتی نمی‌کرد در عین این که مقام امامت او که از سوی خدا بود هیچ گونه کمبودی نداشت.

شبیه همین معنی در باره بعضی از دیگر از امامان مانند امام صادق علیه السلام

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۳

دیده می‌شود که از سوی «ابو مسلم» پیشنهاد خلافت به آن حضرت شد و حضرت چون اطمینان به توطئه داشت نپذیرفت. و گاه به امامان پیشنهاد می‌کردند که چرا قیام نمی‌کنید و مقام خلافتی را که از آن شماست بر عهده نمی‌گیرید؟ در جواب می‌فرمودند: «ما یار و یاور به مقدار کافی برای این امر نداریم». (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۴۲. کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلّة عدد المؤمنین، حدیث ۴.)[1]

۹. بررسی دیدگاه آخوند خراسانی در مورد ولایت فقیه؟

پرسش نهم:

خواستم بدانم که آیا واقعاً این موضوع درست است که مرحوم آخوند خراسانی ولایت فقیه را نفی می‌کردند؟ اگر این مطلب درست است دلایل ایشان چه بوده است؟

پاسخ؛

ما با دلائل قطعی از آیات و روایات، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی برای اجرایی احکام اسلام در جامعه و زمامداری فقیه را ثابت کردیم و هیچ فقیه و صاحب نظری نمی‌تواند، بر خلاف این سخن، سخن بگوید، چنان که مرحوم صاحب جواهر می‌گوید؛

«کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین را نفهمیده است» «ما ذاق طعم الفقه شیئا و لا فهم من لحن قولهم»[2]

بنابراین اگر کسی بگوید که افرادی ولایت فقیه را قبول ندارند، این گواه بر

---

۱. پیام امام امیر المومنین علیه‌السلام، ج۱، ص۴۰۰ به بعد

۲. جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۹۷

جهل و نا آگاهی کسی است که منکر ولایت فقیه است.

آخوند خراسانی هم مخالف ولایت فقیه نبوده است، ما پاسخی را که در «نرم افزار پرسمان» در این زمینه ارائه داده‌اند، در اینجا نقل می‌کنیم؛

«مرحوم آخوند خراسانی قطعا یکی از معتقدین به ولایت مطلقه فقیه هستند و اساسا یکی از نقدهایی که ایشان به مرحوم شیخ انصاری در کتاب حاشیه بر مکاسب وارد می‌کنند درمورد مطلقه بودن ولایت فقیه می‌باشد که شیخ انصاری ظاهرا در کتاب مکاسب نمی‌پذیرند هر چند در کتاب قضاء، ایشان نیز ولایت مطلقه را قبول می‌کنند. و این در حالی است که مرحوم آخوند خراسانی ولایت مطلقه فقیه را اثبات می‌نمایند. البته آخوند خراسانی ولایت فقیه را از طریق دلیل عقلی و با بهره گیری از تقسیم بندی چهارگانه کارهای معروف توسط مرحوم شیخ انصاری اثبات می‌کند به این نحو که یا شارع انجام دادن آن کارهای معروف را به عهده اشخاص معین گذاشته است، مانند تصرف در اموال کودک که به عهده پدر یا جد پدری است یا به عهده گروه خاصی گذاشته است، مانند قضاوت که به عهده فقهاست یا وظیفه همه مردم است مانند امر به معروف و نهی از منکر و... یا اینکه معروف جزو هیچ کدام از سه دسته فوق نیست.

دسته چهارم، خود به دو قسم تقسیم می‌شود: در قسم اول فقیه با ادله تشخیص می‌دهد که وجود و وجوب آن معروف منوط به حضور و اذن امام معصوم علیه‌السلام است، مانند جهاد ابتدایی، یا منوط نیست.

این اموری که جزو سه دسته گذشته نبوده و منوط به اذن امام علیه‌السلام هم نیست مانند کلیه امور سیاسی جامعه که در ارتباط با حکومت می‌باشد و نیز شؤون اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی که باید به وسیله دولتها اداره شود، از قبیل اقامه نظم، برقراری امنیت.

شارع مقدس برای اداره این امور حتما باید کسی را نصب کند. آن شخص یا

همه مسلمانان هستند یا تنها عادلان و افراد موثق هستند. در هر کدام از سه عنوان اول که نصب شده باشد، فقیه نیز داخل است ولی اگر فقیه نصب شده باشد، آن عناوین داخل نیستند. پس ثبوت ولایت بر این امور برای فقیه یقینی و قطعی است و به تعبیر آخوند خراسانی فقیه قدر متیقن از میان افرادی است که احتمال داده می‌شود که مباشرت یا اذن و نظر او در اداره این امور معتبر باشد و نسبت به بقیه افراد مشکوک است و اصل عدم ولایت نسبت به دیگر افراد جاری می‌شود؛[1]

همچنین سیره عملی مرحوم آخوند خراسانی در جریانات مشروطه موید اعتقاد ایشان به ولایت مطلقه فقیه می‌باشد چرا که اقداماتی که ایشان انجام می‌دادند و دستور العمل‌هایی که صادر می‌نمودند صرفا از جایگاه ولایت مطلقه صادر می‌شد و گر نه اعتباری نداشت.[2]

البته در فضاهای مجازی نامه‌ای به نقل از آخوند خراسانی منتشر می‌شود که ولایت فقیه را مورد انکار قرار داده است، این نامه هیچ گونه انتساب یقینی به آخوند خراسانی ندارد و ساخته و جعل برخی از افراد است و خلاف نوشته‌ها و عملکرد آخوند خراسانی در تایید مساله ولایت فقیه است.

۱۰. آیا در روایات به انقلاب اسلامی ایران بشارت داده شده است؟

پرسش دهم:

آیا به انقلاب اسلامی ایران و کمک ایرانیان به دین اسلام در روایات اشاراتی شده است یا خیر؟

---

۱. حاشیه بر مکاسب، آخوند خراسانی، ص۹۶ «لکنها موجبه لکون الفقیه، هو القدر المتیقن من بین من احتمل اعتبار مباشرته او إذنه و نظره.» (به نقل از سایت حوزه)

۲. نرم افزار پرسمان، کلید واژه آخوند خراسانی

پاسخ؛

ایرانیان در لسان اهل بیت علیهم‌السلام مورد مدح و ستایش قرار گرفته‌اند و به انقلاب آنان در آستانه قیام امام مهدی علیه‌السلام و تسلیم امر به ایشان اشاراتی شده است.

پیامبر گرامی فرمود:

«اگر ایمان معلق در ثریا باشد مردانی از فارس به آن دست پیدا می‌کنند»[1]

خداوند در آیه ۵۴ سوره مائده می‌فرماید:

«ای مومنان هر کس از شما که از دینش برگردد خداوند به زودی قومی به عرصه آورد که دوستشان می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند»

در تفسیر مجمع البیان آمده است که از پیامبر گرامی درباره این آیه سوال میشود. حضرت دست بر شانه سلمان می‌زند و می‌فرماید:

«سلمان و همانندان او (ایرانیان) مراد آیه هستند. اگر دین در ثریا باشد مردانی از فارس به آن دست پیدا خواهند کرد»[2]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«به زودی کوفه از مؤمنین خالی می‌گردد. علم و دانش مانند ماری که در سوراخ خویش مخفی شود، از آن شهر رخت بربسته اثری از آن دیده نمی‌شود. بعدا در شهر قم ظاهر می‌شود، آن شهر معدن علم و فضل می‌گردد و از آنجا به سائر بلاد پخش می‌شود به طوریکه نادانی در زمین باقی نمی‌ماند. حتی زنها این قضیه، نزدیک ظهور قائم ما به وقوع خواهد پیوست پس خدا قم و اهلش را به منزله حجت قرار می‌دهد، و اگر چنین نبود زمین اهلش را فرو می‌برد و حجتی باقی نمی‌ماند. علم و دانش از شهر قم به تمام بلاد شرق و غرب پخش می‌شود و حجت بر جهانیان تمام می‌گردد، به طوریکه در تمام زمین فردی پیدا نمی‌شود که

---

۱. بحار الانوار، ج۵۸، ص۲۳۰

۲. مجمع البیان، ج۳، ص۳۵۷

علم و دین به گوشش نرسیده باشد. بعد از آن، قائم ما ظهور می‌کند و اسباب عذاب و غضب خدا مهیا می‌گردد، زیرا خدا موقعی از بندگانش انتقام می‌کشد که حجت او را انکار نمایند»[۱]

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«گویی گروهی را می‌بینم که در شرق (منطقه ایران) در پی حق قیام می‌کنند، اما آن را به ایشان نمی‌دهند، دوباره آن را می‌طلبند اما به آنها داده نمی‌شود، پس چون این وضعیت را می‌بینند، شمشیرهایشان را بر گردن خود می‌نهند و آنچه را خواسته بودند به ایشان می‌دهند اما دیگر آن را نمی‌پذیرند تا این که قیام می‌کنند و آن را جز به صاحبتان نمی‌سپرند، کشتگان آنها شهیدند، من اگر آن زمان را درک کنم، خود را برای صاحب این امر نگاه می‌دارم»[۲]

پیامبر گرامی فرمود:

«ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده و خاندان من بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها از مقام هایشان روبرو می‌شوند تا اینکه گروهی از مشرق(ایران) می‌آیند که با آنها پرچم‌های سیاه است، مطالبه نیکی می‌کنند و خواهان حق و عدالت می‌شوند امّا به آنها نمی‌دهند؛ پس پیکار می‌کنند و یاری می‌شوند، و پیروز می‌گردند، و آنچه را می‌خواهند به آنها می‌دهند؛ ولی آنها پذیرا نمی‌شوند تا آن را به کسی از اهل بیت من بسپارند؛ پس زمین را از عدالت پر می‌کند آنگونه که از ظلم پر شده است، هر کدام از شما آن زمان را درک کند باید به آنها بپیوندد؛ هر چند روی برفها با سینه راه برود»[۳]

در نقل دیگری آمده است که فرمود:

---

۱. بحار الانوار، ج۵۷، ص۲۱۳

۲. الغیبه نعمانی، ص۲۷۳؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۴۳

۳. سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۶۶

«مردی از قم مردم را به سوی حق دعوت می‌کند، گروهی دعوتش را می‌پذیرند و در اطرافش گرد می‌آیند که مانند پاره‌های آهن می‌باشند و بادهای تند نمی‌تواند آنها را از جای برکند. از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس ندارند. فقط بر خداوند توکل دارند و سرانجام پیروزی از آن پرهیزکاران خواهد بود»[۱]

روشن‌ترین مصداق برای این روایات، قیام مردم ایران به رهبری امام خمینی از قم بود که سبب ساقط شدن حکومت باطل گردید و ان شاء الله مطابق روایات بالا این پرچم بدست مبارک امام عصر علیه‌السلام خواهد رسید.

۱۱. چگونه از ولی فقیه که معصوم نیست باید اطاعت کنیم؟

پرسش یازدهم:

برخی می‌گویند با وجود اینکه می‌دانیم ولی فقیه معصوم نیست و ممکن است دچار اشتباه شود چگونه از او اطاعت کنیم لذا نباید از ولی فقیه اطاعت کرد؟

پاسخ:

شکی در این نیست که اگر حاکم جامعه معصوم باشد بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم هیچ فرد دیگری حق حکم رانی و ولایت ندارد.

به همین جهت خداوند اطاعت از اهل بیت را به صورت مطلق لازم دانسته است و می‌فرماید:

«از خدا و از رسول او و اولی الامر (اهل بیت) اطاعت کنید» (نساء ۵۹)

امام رضا علیه‌السلام در نامه‌ای خطاب به مامون چنین نوشت:

«خداوند ابتدائا طاعت کسی را می‌داند بندگانش را گمراه می‌کند و فریبشان می‌دهد را واجب نمی‌کند»[۲]

---

۱. بحار الانوار، ج۵۷، ص۲۱۶

۲. عیون الاخبار، ج۲، ص۱۲۵

حال اگر شخص معصوم در جامعه وجود ظاهری نداشت و در غیبت به سر می‌برد چه باید کرد؟

ایا باید امت اسلامی بدون رهبر باشد و یا باید به رهبری طاغوت تن در دهیم و یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و تقوی و مدیریت سیاسی شباهتی به معصومین داشته باشد را به رهبری برگزینیم؟

با وجود فرد معصوم باید خود او رهبری کند و در عصر غیبت ولی فقیه رهبری جامعه را بر عهده گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و بیهودگی نشود. این مساله هم از نظر عقل مورد تایید است و هم نصوص دینی بر آن صحه می‌گذارد.

اسلام برای اینکه درصد احتمال خطا را در رهبر کاهش دهد شرائطی چند برای حاکم اسلامی برشمرده است؛

۱. ایمان:

چنان که می‌فرماید: «خداوند برای کافران ولایتی در برابر مومنان قرار نداده است» (نساء ۱۴۱)

۲. حسن ولایت و قدرت بر اداره جامعه؛

پیامبر گرامی فرمود:

«رهبری تنها برای فردی جایز است که سه صفت داشته باشد؛ ۱. ورع داشته باشد تا از معاصی خداوند به دور باشد. ۲. حلم داشته باشد و بی‌جهت خشمگین نشود. ۳. حسن ولایت داشته باشد تا بتواند جامعه را اداره کند»[1]

۳. بینش سیاسی قوی داشته باشد؛

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کسی که عالم به اوضاع جامعه باشد حق بر او مشتبه نمی‌شود»[2]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۴۰۷

۲. همان مدرک، ص۲۷

۴. عدالت داشته باشد؛

قرآن می‌فرماید:

«اطاعت نکن از کسی که قلبش از یاد ما غافل شده است و از شهوات نفسانی خود تبعیت می‌کند» (کهف ۲۸)

۵. عالم به قوانین اسلامی باشد.

امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«مجاری امور و احکام بدست علمای به خداوند می‌باشد انانی که امین خداوند در حلال و حرام او هستند»[۱]

بنابراین در زمان غیبت امام باید تن به حکومت فقیهانی دهیم که صفات فوق را داشته باشند چنان که امام عسکری فرمود:

«هر یک از فقهای شیعه که خود نگه دارد باشد و از دینش محافظت کند و در مخالفت با نفسش باشد مردم لازم است که از او تقلید و تبعیت کنند»[۲]

اگر ولی فقیه صفات فوق را داشته باشند درصد خطا و اشتباه در مورد انان خیلی کمتر می‌شود و چون در زمان غیبت راهی جز تن دادن به ولایت فقیه نمی‌باشد اهل بیت ولایت انان را در زمان غیبت تنفیذ کرده‌اند.

۱۲. آیا منکر ولایت فقیه کافر است؟

پرسش دوازدهم:

آیا اگر کسی منکر ولایت فقیه باشد کافر است؟ اگر کافر نیست پس چرا در شعارها میگویید مرگ بر ضد ولایت فقیه؟

پاسخ:

---

۱. تحف العقول، ص۱۷۲

۲. الاحتجاج، ج۲، ص۴۵۸

آنچه که شرط اسلام است تنها جاری کردن شهادتین بر زبان می‌باشد:[۱]

بر این اساس علمای شیعه به کفر منکرین امامت و ولایت امامان علیهم‌السلام حکم نداده‌اند و بحث اصول دین را از اصول مذهب تفکیک کرده‌اند.

از آنجا که امامت و عدل از اصول مذهب می‌باشد هر کسی به این دو اصل پایبند نباشد بر او حکم کفر بار نمی‌شود.

وقتی عدم اعتقاد به امامت باعث کفر نشود یقینا نفی ولایت فقیه هم نمی‌تواند انسان را از دین خارج کند زیرا ولایت فقیه در امتداد ولایت ائمه است.

در استفتایی از مقام معظم رهبری چنین سوال شده است:

ایا اگر کسی که اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه ندارد مسلمان حقیقی محسوب نمی‌شود؟

ایشان چنین پاسخ دادند:

«عدم اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه اعم از این که بر اثر اجتهاد باشد یا تقلید در عصر غیبت حضرت حجت موجب ارتداد و خروج از اسلام نمی‌شود»[۲]

در مورد شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» هم گفتنی است:

قطعا منظور از این شعار کسانی نیستند که صرفا مخالف ولایت فقیه می‌باشند. بلکه منظور کسانی‌اند که در جهت تضعیف ولایت فقیه و حکومت اسلامی دست به توطئه می‌زنند و دشمنی کرده و آرامش جامعه را بر هم زده و ناامنی و آشوب در جامعه ایجاد می‌کنند.

رهبر انقلاب در بیاناتی چنین فرمودند:

«ضدیت با ولایت فقیه یعنی پنجه در افکندن،دشمنی کردن نه معتقد

---

۱. بحار الانوار، ج۶۵، ص۲۲۵ باب۲۴

۲. توضیح المسائل مراجع، گرد آوردی بنی هاشم، ص۳۵

نبودن»[1]

ودر مورد مستند شرعی این مساله نیز باید گفت که در فرهنگ و ادبیات اسلامی نیز موارد متعددی یافت می‌شود که خداوند و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، افراد مشرک و ظالم و مستکبر و آشوب گران را مورد لعن و نفرین خود قرار داده‌اند:[2]

۱۳. توضیحی در مورد ولایت مطلقه فقیه در بیانات مرحوم امام خمینی با استناد به منابع فقهی؟

پرسش سیزدهم؛

نظرتان در مورد این سخنان امام خمینی چیست!!!

«حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضِرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.»

پاسخ؛

---

۱. بیانات ایشان در تاریخ ۱۷-۷-۸۶

۲. میزان الحکمه، ج۱۰، ص۲۷۴ به بعد ـ شیعه شناسی، رضوانی، ج۲، ص۵۸۷ به بعد

ما معتقدیم که فقیه جامع الشرایط نائب امام علیه‌السلام در عصر غیبت است و همان اختیاراتی که امام علیه‌السلام در حکومت و زمامداری دارد، فقیه نیز دارا است، چنانکه در پاسخهای قبلی در این رابطه توضیح دادیم.

از سوی دیگر یکی از قواعد مسلم در فقه شیعه، قاعده تقدیم اهم بر مهم است در آنجایی که مصلحت در اهم است و اگر بخواهیم اهم را نادیده بگیریم، گرفتار ضرر و خسارت می‌شویم، در چنین مواردی اهم بر مهم مقدم می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هیچ حرام الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است، حلال فرموده است» «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْه»[1]

دین اسلام، دین سهل و آسانی است و در مواردی که پیروانش در اضطرار و سختی‌اند، احکامش را بر آنها تخفیف می‌دهد، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«در دین برای شما حرج و سختی قرار داده نشده است» «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج ۷۸)

پیامبر گرامی فرمود:

«من برای شریعت سهل و آسان مبعوث شده‌ام» «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَة»[2]

چنان که گفتیم در مواردی عمل به مهم ممکن است موجب ضرر شود، در چنین مواردی باید اهم بر مهم مقدم شود تا ضرر و زیان از انسان دور شود، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره ۱۹۵)

---

۱. بحار الانوار: ج۷۲، ص۴۱۱

۲. وسائل الشیعه: ج۸، ص۱۱۶

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است» «كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نُهِيَ عَنْه ... فَحَرَامٌ ضَارٌّ لِلْجِسْمِ وَ فَسَادٌ لِلنَّفْس»[۱]

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر اساس آن هر گونه مساله‌ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران و اجتماع شود در اسلام بر داشته شده است.[۲]

بر این اساس و طبق آیات و روایات فوق ولایت مطلقه فقیه می‌گوید که فقیه می‌تواند در جایی که مصلحت اقتضاء کند اهم را بر مهم مقدم کند و احکام ابتدائی اسلام را از باب مصلحت مهمتر و احکام ثانویه موقتا تعطیل کند، چنان که امام علیه‌السلام این اختیار را دارد.

برخی در این رابطه می‌نویسند:

«مثلا وضعیت ترافیک شهر دچار مشکل جدّی است و به علّت کمبود خیابان و یا کم عرض بودن آن، مردم و ماشین‌ها ساعت‌های متوالی در ترافیک معطّل می‌مانند و خلاصه، وضعیت خیابان‌های فعلی پاسخ‌گوی نیاز جامعه نیست و به تشخیص کارشناسان امین و خبره، احداث یک یا چند بزرگراه لازم و حتمی است. یا وضعیت آلودگی هوای شهر در حدّی است که متخصّصان و پزشکان در مورد آن به مردم و حکومت هشدارهای پی‌درپی و جدّی می‌دهند و راه حلّ پشنهادی آنان نیز ایجاد فضای سبز و احداث پارک است. در این‌گونه موارد هیچ شکی نیست که ولیّ فقیه می‌تواند با استفاده از اختیارات حکومتی خود حتّی اگر صاحبان املاکی که این بزرگراه و پارک در آن ساخته می‌شود راضی

---

۱. بحار الانوار: ج۱۰۰، ص۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج۲۶، ص۱۴

نباشند با پرداخت قیمت عادله و جبران خسارت‌های آنان، دستور به احداث آن خیابان و پارک بدهد و مصلحت اجتماعی را تأمین نماید.

فقیه برای حفظ مصالح اسلام در صورتی که امر، دایر بین اهمّ و مهم بشود می‌تواند مهم را فدای اهمّ کند. مثلا اگر رفتن به حج موجب ضررهایی برای جامعه اسلامی می‌شود فقیه حق دارد بگوید امسال به حج نروید و با این‌که یک عدّه از مردم مستطیع هستند براساس مصالح اهمّ، فعلا حج را تعطیل کند. یا مثلا اگر الآن اوّل وقت نماز است ولی شواهد و قرائن، حاکی از حمله قریب الوقوع دشمن است و لذا جبهه باید در آماده‌باش کامل باشد، در این‌جا فقیه حق دارد بگوید نماز را تأخیر بینداز و الآن نباید نماز بخوانی و نماز اوّل وقت خواندن بر تو حرام است؛ نمازت را بگذار و در آخر وقت بخوان. در این مثال، نه تنها فقیه بلکه حتّی فرمانده منصوب از طرف فقیه هم اگر چنین تشخیصی بدهد می‌تواند این دستور را بدهد. امّا همه اینها غیر از این است که فقیه بگوید حج‌بی‌حج؛ نمازبی‌نماز؛ و من از امروز می‌گویم که اسلام دیگر اصلا حجّ و نماز ندارد. آن‌چه در این قبیل موارد اتفاق می‌افتد و فقیه انجام می‌دهد تشخیص اهمّ و مهم، و فدا کردن مهم به خاصر اهمّ است. و این هم چیز تازه‌ای نیست بلکه همه فقهای شیعه آن را گفته‌اند و همه ما هم آن را می‌دانیم. مثال معروفی در این رابطه هست که در اغلب کتاب‌های فقهی ذکر می‌کنند: اگر شما بر حسب اتّفاق مشاهده کنید کودکی در استخر خانه همسایه در حال غرق شدن است و صاحب‌خانه هم در منزل نیست و برای نجات جان آن کودک لازم است که بی‌اجازه وارد خانه مردم شوید که این کار از نظر فقهی غصب محسوب می‌شود وحرام است. آیا در این‌جا شما می‌توانید بگویید چون من اجازه ندارم وارد خانه مردم بشوم پس گر چه آن کودک هلاک شود من اقدامی نمی‌کنم؟ هیچ عاقلی شک نمی‌کند آن‌چه در این‌جا حتما باید انجام داد نجات جان کودک است و حتّی اگر صاحب‌خانه

هم بود و صریحا می‌گفت راضی نیستم وارد خانه من شوی، درحالی‌که خودش هم هیچ اقدامی برای نجات جان کودک نمی‌کرد، به حرف او اعتنایی نمی‌کردیم و سریعا دست به کار نجات جان کودک می‌شدیم. در این قضیه، دو مسأله پیش روی ما وجود دارد: یکی این‌که تصرّف در ملک دیگران بدون اجازه و رضایت آنان، غصب و حرام است؛ و دیگر این‌که نجان جان مسلمان واجب است. و شرایط هم به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم به هر دو مسأله عمل کنیم. این‌جاست که باید سبک و سنگین کنیم و ببینیم کدام مسأله مهم‌تر از دیگری است و همان را رعایت کنیم و تکلیف دیگر را که اهمیت کم‌تری دارد به ناچار ترک نماییم. در فقه، اصطلاحا به این کار، تقدیم اهمّ بر مهم گفته می‌شود که در واقع ریشه عقلانی هم دارد نه این‌که فقط مربوط به شرع باشد. در مثال حج و نماز هم که ذکر کردیم فقیه، حکم تعطیل موقّت حج یا تأخیر نماز از اوّل وقت را براساس همین ملاک صادر می‌کند نه براساس هوی و هوس و هر طور که دلش بخواهد.

به هر حال با توضیحاتی که داده شد اکنون واضح است که معنای درست ولایت مطلقه فقیه چیست و این مفهوم به هیچ وجه مستلزم استبداد و دیکتاتوری و امثال آنها نیست و آن‌چه در این رابطه تبلیغ می‌شود غالبا تهمت‌ها و دروغ‌هایی است که بر این نظریه روا داشته‌اند.»[۱]

آنچه هم که از بیانات مرحوم امام خمینی در پرسش آمد (بیانات مذکور در صحیفه امام، ج۲۰، ص۴۵۲ موجود است) از باب همین ولایت مطلقه فقیه و تقدیم اهم بر مهم به خاطر مصلحت جامعه اسلامی است که روشن شد که مستند این قاعده آیات و روایات است.

رهبری انقلاب نیز تصریح می‌کنند که مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین

---

۱. نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، مرحوم مصباح یزدی، ص۱۱۰ به بعد

مقدم کردن اهم بر مهم به خاطر مصلحت جامعه اسلامی است و می‌گوید:

«بعضی‌ها خیال میکنند که این «ولایت مطلقه‌ی فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، میتواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل میشوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه میشوند و هیچ کار نمیتوانند بکنند ـ مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند ـ رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن‌وقت رئیس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه مینوشتیم و ایشان اجازه میدادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه مینویسند که در اینجا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقّت میکند و اگر احساس کرد که به‌ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام میدهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع میشود. این معنای ولایت مطلقه است، والّا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند. فهم غلط دشمنان از ولایت مطلقه‌ی فقیه دشمنان، «ولایت مطلقه» را به معنای «استبداد» گرفته‌اند؛ یعنی میل فقیه عادل به صورت دلبخواه. این معنا در دلِ خودش یک تناقض دارد: اگر عادل است، نمیتواند مستبد باشد؛ اگر مستبد است و بر اساس دلخواه عمل میکند، پس عادل نیست. دشمنان، این را ملتفت نمیشوند و این معنا را

نمیفهمند. این نیست مسئله‌ی «ولایت مطلقه» که فقیه هر کار دلش خواست، بکند؛ یک وقت یک چیزی به نظرش رسید که باید این کار انجام بگیرد، فوراً انجام دهد؛ قضیّه این نیست. قضیّه این است که یک حالت انعطافی در دست کلیددار اصلی نظام وجود دارد که میتواند در آنجایی که لازم است، مسیر را تصحیح و اصلاح کند، بنا را ترمیم کند.»[1]

۱۴. نقش مردم در استقرار حکومت اسلامی تا چه اندازه است؟

پرسش چهاردهم:

اخیرا در بین برخی از جریانها و افراد بی‌اطلاع در مورد نقش مردم در حکومت اسلامی مباحثی ایراد شده لطفا در این رابطه توضیح دهید؟

پاسخ:

نخست باید توجه داشت که به عقیده شیعه حق حکومت و فرمانروایی برای خداوند است که خداوند این حق را به امامان علیهم‌السلام و در عصر غیبت به فقهاء واگذار کرده است و در این رابطه برای اختیار مردم حقی لحاظ نشده است، در نمایه‌های ذیل در این رابطه توضیحات مفصل داده‌ایم:[2]

بنابراین اگر چه مشروعیت حکومت امامان و فقهاء به نصب خاص و عام الهی است، اما تحقق و ایجاد زمینه برای اعمال و اجرایی کردن حکمرانی وابسته به حضور مردم است، چنانچه که امیر مومنان علیه‌السلام پس از هلاکت عثمان و وقتی که مردم حاضر شدند تا ایشان را برای برقراری حکومت یاری کنند، زمام امور

---

۱. صورت و سیرت انقلاب اسلامی در بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای مدظله، ص۲۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6726
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290
https://t.me/Rahnamye_Behesht/15285
https://t.me/Rahnamye_Behesht/11445

حکمرانی جامعه را در دست گرفت و فرمود:

««آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران (توده‌های مشتاق بیعت‌کننده) و اتمام حجّت بر من به خاطر وجود یار و یاور نبود و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علمای هر امّت گرفته که: «در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده و مظلوم سکوت نکنند»، مهار شتر خلافت را بر پشتش می‌افکندم (و رهایش می‌نمودم) و آخرینش را به همان جام اوّلینش سیراب می‌کردم» «اما و الّذی فلق الحبّة، و برء النّسمة، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر، و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقیت حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بکأس اوّلها»[1]»

شارحین این کلام امیر مومنان علیه السلام می‌نویسند:

«این سخن امام علیه السلام هشداری است به همه اندیشمندان و علمای امّتها که وقتی امکانات تشکیل حکومت و اجرای عدل و قسط الهی فراهم گردد، سکوتشان مسئولیت آفرین است، باید قیام کنند و برای بسط عدالت و اجرای فرمان خدا مبارزه با ظالمان را شروع نمایند. آنها که می‌پندارند، تنها با انجام فرایضی همچون نماز و روزه و حج و پاره‌ای از مستحبّات، وظیفه خود را انجام داده‌اند، سخت در اشتباهند. اجرای عدالت و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظلم ظالم نیز در متن وظایف اسلامی آنان قرار دارد... .

امامت و خلافت دارای واقعیّتی است و مقام ظهور و بروزی: واقعیّت آن از سوی خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می‌شود، (چه در مورد امامان و چه در مورد فقها) ولی ظهور و بروز آن و تدبیر و تصرّف در امور مسلمین و جامعه اسلامی، منوط به این است که در مردم آمادگی وجود داشته باشد و یار و یاورانی برای

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۳

حمایت از آن بپا خیزند و این جز با بیعت و پذیرش مردم امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل علی عليه السلام در دوران خلفای سه‌گانه ـ یعنی حدود ۲۵ سال ـ خانه نشین بود و در امر خلافت دخالتی نمی‌کرد در عین این که مقام امامت او که از سوی خدا بود هیچ گونه کمبودی نداشت.

شبیه همین معنی در باره بعضی از دیگر از امامان مانند امام صادق عليه السلام دیده می‌شود که از سوی «ابو مسلم» پیشنهاد خلافت به آن حضرت شد و حضرت چون اطمینان به توطئه داشت نپذیرفت. و گاه به امامان پیشنهاد می‌کردند که چرا قیام نمی‌کنید و مقام خلافتی را که از آن شماست بر عهده نمی‌گیرید؟ در جواب می‌فرمودند: «ما یار و یاور به مقدار کافی برای این امر نداریم». (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۴۲. کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلّة عدد المؤمنین، حدیث ۴.)[۱]

حال سوال اینجاست که بعد از برقراری حکومت، اگر فرض شود که اکثریت افراد جامعه حکومت اسلامی را نخواهند و تنها اقلیتی طالب حکومت اسلامی باشند، در این صورت حاکم اسلامی باید حکومت را واگذار کند؟

پاسخ آن است که اگر با تکیه بر اقلیت بتوان حکمرانی را بدون مزاحمت ادامه داد، حتی اگر اکثریت طالب حکومت اسلامی نباشند، باز هم باید به حکمرانی ادامه داد، زیرا از یک سو:

۱. نظرات چنین اکثریتی که بر خلاف دستورات اسلام، حکومت اسلامی را نمی‌خواهند مورد تایید قرآن نیست و قرآن ما را از پیروی از آراء چنین اکثریتی باز می‌دارد.

این نکته در آیات فراوانی مورد تایید قرار گرفته است که برخی از قرار ذیلند:

«﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾: ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند» (بقره

---

۱. پیام امام امیر المومنین عليه السلام، ج۱، ص۴۰۰ به بعد

۲۴۳).

«﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾: ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (اعراف ۱۸۷).

«﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾: ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند» (هود ۱۷).

«﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾: اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی‌آورند» (یوسف ۱۰۳).

«﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾: اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند» (اسراء ۸۹).

«﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند» (انعام ۱۱۶).

«﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾؛ اما اکثرشان از حق کراهت دارند.» (مومنون ۷۰)

برهمین اساس در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالبا جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می‌گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک «دموکراسی سالم» باید نخست کوشش کرد که توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می‌فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.»[۱]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۲۸۳

۲. از سوی دیگر از سیره و سخنان امامان علیهم‌السلام استفاده می‌شود که آن بزرگواران معتقد بودند که اگر اقلیتی از نیرو در اختیار داشتند که می‌توانستند با کمک آنان بر علیه حکام ظالم زمان قیام کرده و حکومت تشکیل دهند حتما چنین می‌کردند و اکثریت را تحت فرمان خود در می‌آوردند، اگر چه اکثریت طالب حکومت آنان نبوده باشند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«اگر برای امام به تعداد اصحاب بدر یعنی سیصد و سیزده نفر نیروی (مخلص) جمع شود بر امام قیام کردن و تغییر دادن (حکومت) واجب است» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ لِلْإِمَامِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقِيَامُ وَ التَّغْيِيرُ.»[1]

حتی کمتر از سیصد و سیزده نفر یعنی چهل نفر نیروی خالص و قوی در نزد ائمه و علی علیهم‌السلام بود، آن بزرگواران تصریح می‌کردند که قیام کرده و حکومت تشکیل می‌دادند: «وَ لَوْ كُنْتُ وَجَدْتُ يَوْمَ بُويِعَ (أَخُو تَيْمٍ) أَرْبَعِينَ رَجُلًا مُطِيعِينَ لَجَاهَدْتُهُم» ـ «أُسْوَةٌ بِجَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حِينَ عَبَدَ اللَّهَ سِرّاً وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ فِي تِسْعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا فَلَمَّا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَرْبَعِينَ صَارُوا فِي عِدَّةٍ وَ أَظْهَرُوا أَمْرَ اللَّهِ فَلَوْ كَانَ مَعِي عِدَّتُهُمْ جَاهَدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِه» ـ «وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالْحَقِّ لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُويِعَ أَخُو تَيْمٍ أَرْبَعِينَ رَهْطاً لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلِيَ عُذْرِي.»[2]

حتی کمتر از چهل تن، امیر مومنان علیه‌السلام می‌فرمود که اگر سی تن یار مخلص داشتم، قیام می‌کردم و حکومت اسلامی تشکیل می‌دادم.

شیخ کلینی نقل می‌کند که امیر مومنان علیه‌السلام می‌فرمود:

---

۱. دعائم الاسلام، ج۱، ص۳۴۲؛ بحار الانوار، ج۹۷، ص۴۹

۲. کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص۶۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۷۷؛ الاحتجاج طبرسی، ج۱، ص۱۹۱

«به خدا سوگند اگر عده‌ای از یاران طالوت، یا اهل بدر را، که دشمنان شما بودند را داشتم آن قدر شما را با شمشیر می‌زدم که به سوی حق بازگردید و روی به راستی بیاورید، و این بهترین کار برای بازکردن گره‌ها و دلسوزانه‌ترین برخورد بود. خداوندا! در بین ما به حق داوری کن که تو بهترین داور هستی. حضرت بعد [از ایراد این سخنان] از مسجد بیرون آمدند و از کنار آغلی که نزدیک به سی رأس گوسفند در آن بود، گذشتند و فرمودند: به خدا سوگند اگر مردمی به تعداد این گوسفندان داشتم که خالصانه در خدمت خداوند داشتم که خالصانه در خدمت خداوند عزّ و جلّ و رسول خدا بودند، فرزند آکلة الذبان را از حکومت پایین می‌کشیدم.» «... ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيرَةٍ فِيهَا نَحْوٌ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّيَاهِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آكِلَةِ الذِّبَّانِ عَنْ مُلْكِهِ»[1]

حتی کمتر از سی تن، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود که اگر هفده تن یار مخلص داشتم، قیام می‌کردم.

سدیر صیرفی خطاب به امام صادق علیه‌السلام عرضه داشت:

«خانه‌نشینی برایتان روا نیست. فرمود: چرا ای سدیر؟ گفتم: چون دوستان و شیعه و یارانتان بسیارند، به خدا اگر امیر مؤمنان علیه‌السلام این همه شیعه و یاور و دوست که دارید میداشت، تیم و عدی در حق او طمع نمیکردند. فرمود: ای سدیر بسا که بچه شماری برسند؟ گفتم صد هزار، فرمود: صد هزار گفتم آری بلکه ۲۰۰ هزار، فرمود: ۲۰۰ هزار؟ گفتم: آری و نیمی از دنیا، گوید: امام خاموش شد ... و فرمود:

«به خدا ای سدیر اگر من به شمار این بزغاله‌ها شیعه داشتم خانه‌نشینی برایم روا نبود، و فرود آمدیم و نماز خواندیم و چون نماز به پایان رسید من رو به

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۳

بزغاله‌ها کردم و آنها را شمردم و هفده تا بودند.»

«وَ اللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ إِلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَر»[1]

حتی کمتر از هفده تن، بلکه در برخی روایات آمده است که اگر برای علی علیه‌السلام حتی دو یاور قوی و نیرومند به مانند حمزه و جعفر بود، حضرت قیام می‌کرد: «فَعَلِيٌّ لَمْ يَجِدْ فِئَةً، وَ لَوْ وَجَدَ فِئَةً لَقَاتَلَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ جَعْفَرٌ وَ حَمْزَةُ حَيَّيْن»[2]

خلاصه سخن:

مردم باید در صحنه حضور داشته باشند تا حکومت اسلامی بتواند مستقر شود، پس از استقرار هم اگر فرض شود که اکثریت دیگر طرفدار حکومت اسلامی نباشند و تنها اقلیتی طرفدارند، اگر بتوان با تکیه بر آن اقلیت بر استقرار حکومت اسلامی بدون مزاحمت و هرج و مرج ادامه داد و اکثریت را تحت فرمان درآورد، باید چنین کرد. چنانچه ائمه علیهم‌السلام می‌فرمودند که اگر اقلیتی از یاران قوی و مخلص داشتند که می‌توانستند قیام کنند و حکومت تشکیل دهند و با تکیه بر آن اقلیت، اکثریت را تحت فرمان خود در آورند حتما چنین می‌کردند.

بله در صورتیکه اقلیت باقیمانده توان مقابله با اکثریت را نداشته باشند و نتوانند اکثریت را تحت فرمان درآورند، در این صورت ادامه دادن حکومت اسلامی ممکن نیست، چنانچه که امام حسن علیه‌السلام وقتی در چنین شرایطی قرار گرفت، حکومت را به معاویه تحویل داد و صلح کرد، در ذیل در مورد چرایی این صلح توضیحات خوبی داده‌ایم:[3]

---

۱. الکافی، ج۲، ص۲۴۳؛ بحار الانوار، ج۴۷، ص۳۷۳

۲. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۵۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۶۶۲

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12753
https://t.me/Rahnamye_Behesht/4353

۱۵. انقلاب ایران مشروعیت فقهی ندارد چون در روایات از ناکامی حکومتهای قبل از ظهور در برقراری عدالت سخن به میان آمده است!!!

پرسش پانزدهم:

ناکامی تمام حکومت‌های پیش از ظهور امام عصر ارواحنافداه در برپایی حق و عدالت!!!

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: این امر (ظهور) اتفاق نخواهد افتاد تا اینکه هیچ گروهی از مردم باقی نمی‌ماند مگر اینکه بر مردم حکومت می‌کنند تا کسی نگوید که اگر ما هم حاکم می‌شدیم عدالت را جاری می‌کردیم؛ سپس قائم علیه‌السلام به حق و عدالت قیام می‌کند.!!! (غیبت نعمانی، باب ۱۴، ح۵۳، ص۲۷۴)

پاسخ؛

متاسفانه عده‌ای از مخالفین انقلاب ایران اسلامی به حدیث فوق استناد می‌کنند تا مشروعیت انقلاب ایران و تشکیل حکومت در عصر غیبت و مبارزه با حکام ظالم و طاغی را زیر سوال ببرند، در حالی که چنین سخن و ادعایی صحیح نیست.

چگونه عقل می‌پذیرد که ما در برابر حکام ظالم و فاسد ساکت باشیم و عکس العملی نشان ندهیم در حالی که مثلا می‌بینیم که حاکم فاسد جامعه را به فساد و فحشاء کشیده است و احکام اسلامی را تعطیل کرده است و دین و اعتقاد مسلمین را به باطل کشانده است، آیا عقل چنین سکوت کردنی را می‌پذیرد!!!

قرآن چنین سکوت کردنی را نمی‌پذیرد و به ما دستور به قیام در برابر حاکم فاسد و ظالم می‌دهد و می‌فرماید:

«از کسی که قلبش از ذکر ما غافل است و از هوی و هوس پیروی می‌کند اطاعت نکنید» (کهف ۲۸) «از گناهکاران و کافران اطاعت مکن» (قلم ۱۰) «از

مسرفین اطاعت مکن» (شعراء) ۱۵۱ «تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد» (هود ۱۱۳)

چگونه ممکن است که ما چشم خود را بر این آیات ببندیم و بر خلاف حکم این آیات، تا زمان ظهور از ظالمین اطاعت کنیم و قیام نکنیم، در حالی که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«روایتی که از ما نقل می‌شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا باشد» «لا تصدق علینا الا ما وافق کتاب الله»[1]

بنابراین شبهه افکن اگر بخواهد از روایت مورد استنادش عدم مشروعیت قیام تا زمان ظهور و اطاعت از ظالمین را نتیجه‌گیری کند، می‌گوییم در این صورت چنین روایتی بر خلاف قرآن است و برای ما قابل پذیرش نیست، مضافا بر این که در احادیثی دیگر از پیدایش قیامهای موفّقی پیش از قیام ولیّ عصر ـ ارواحنا فداه ـ خبر داده و آن را آماده‌ساز قیام ایشان و جهانی شدن انقلاب اسلامی دانسته‌اند. در این باره، به دو حدیث اشاره می‌کنیم:

عبد اللّه بن حارث، از پیامبر خدا روایت کرده که فرمود:

«یَخرُجُ ناسٌ مِنَ المَشرِقِ، فَیُوَطِّئونَ لِلمَهدیِّ علیه‌السلام ـ یَعنی سُلطانَهُ» «مردمی از شرق قیام می‌کنند و زمینه حکومت [جهانی] مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌سازند.»[2]

ابو خالد کابلی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود:

«کَأَنّی بِقَومٍ قَد خَرَجوا بِالمَشرِقِ یَطلُبونَ الحَقَّ فَلا یُعطَونَهُ، ثُمَّ یَطلُبونَهُ فَلا یُعطَونَهُ، فَإِذا رَأَوا ذلِکَ وَضَعوا سُیوفَهُم عَلی عَواتِقِهِم، فَیُعطَونَ ما سَأَلوهُ فَلا یَقبَلونَهُ حَتّی یَقوموا، وَ لا یَدفَعونَها إلّاإلی صاحِبِکُم، قَتلاهُم شُهَداءُ»

«گویی مردمی را می‌بینم که از مشرق‌زمین به پا می‌خیزند و حق‌جویی

---

۱. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۲۳

۲. میزان الحکمه، ج۲، ص۱۴۸

می‌کنند؛ ولی حقّشان را نمی‌دهند. باز حق‌طلبی می‌کنند و باز حقّشان داده نمی‌شود و هنگامی که چنین می‌بینند، سلاح‌هایشان را بر دوش می‌گیرند و آنچه را خواسته بودند، در اختیارشان قرار می‌دهند؛ ولی اینان نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند [و حکومت را به دست می‌گیرند] و آن را به کسی جز صاحب شما نمی‌دهند. کشته‌هایشان شهیدند.»[۱]

بنابراین از روایتی که شبهه افکن به آن استناد کرد، عدم مشروعیت قیام و عدم تشکیل حکومت در عصر غیبت را نمی‌توان استفاده کرد.

آنچه که روایت مورد بحث بیان می‌کند معنای روشنی دارد و آن اینکه عدالت کامل و تام جز در زمان امام مهدی علیه‌السلام محقق نمی‌شود و حکومتهایی مشروعی هم که قبل از ظهور ایجاد می‌شوند، نمی‌توانند همان عدالتی که قرار است امام مهدی علیه‌السلام برقرار کند را برقرار کنند، زیرا در حکومت داری و بلکه در تمام مسائل هیچ کس با انوار قدسی اهل‌بیت علیهم‌السلام قابل مقایسه نیست، چنان که علی علیه‌السلام در نهج البلاغه فرمود:

«هیچ کس از این امّت را با آل محمّد نمی‌توان مقایسه کرد و آنها که از نعمت آل محمد بهره گرفتند با آنان برابر نخواهند بود، چرا که آنها اساس دین و ستون استوار بنای یقینند. غلوّکننده، به سوی آنان باز می‌گردد و عقب مانده به آنان ملحق می‌شود و ویژگیهای ولایت و حکومت، از آن آنهاست و وصیّت و وراثت (پیامبر) تنها در آنهاست» «لا يقاس بآل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله من هذه الامّة احد، و لا يسوّى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدا. هم اساس الدّين، و عماد اليقين. اليهم يفيء الغالي، و بهم يلحق التّالي. و لهم خصائص حقّ الولاية، و فيهم الوصيّة و الوراثة»[۲]

عدالت کاملی که قرار است امام مهدی علیه‌السلام برقرار کند، و سایر حکومتهای از

---

۱. الغیبه نعمانی، ص۲۷۳، ح۵۰؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۴۳، ح۱۱۶

۲. نهج البلاغه خطبه ۲

برقراری چنین عدالتی عاجزند، در روایات دیگری مورد شرح و تفصیل قرار گرفته است و فرمودند:

««هنگامی که قائم قیام کند، به عدالت حکم می‌راند و ستم در روزگار او از میان می‌رود و راه‌ها امن می‌شوند و زمین، برکت‌هایش را بیرون می‌آورد و هر حقّی به صاحبش باز گردانده می‌شود و گروندگان به هیچ دینی، باقی نمی‌مانند، مگر آن که اظهار اسلام کنند و به ایمان [به آن] اقرار آورند. آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، تسلیم او خواهد شد و [همه] به سوی او باز گردانده می‌شوند»؟! و میان مردم به حکم داوود علیه‌السلام و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله قضاوت می‌کند و این هنگام است که زمین، گنج‌هایش را آشکار و برکت‌هایش را نمایان می‌کند و آن هنگام، کسی از شما، جایی برای دادن صدقه و احسان خویش نمی‌یابد؛ زیرا بی‌نیازی، همه مؤمنان را فرا می‌گیرد». سپس فرمود: «حکومت ما، آخرین حکومت خواهد بود و هیچ خاندانی نخواهند بود، جز آن که پیش از ما حاکم خواهد شد تا چون شیوه ما را دیدند، نگویند: اگر ما نیز حاکم می‌شدیم، مانند همین‌ها رفتار می‌کردیم! و این، همان سخن خدای متعال است که: «و فرجام، از آنِ پرهیزگاران است»». «...ثُمَّ قالَ: إنَّ دَولَتَنا آخِرُ الدُّوَلِ، ولَم یَبقَ أهلُ بَیتٍ لَهُم دَولَةٌ إلّامَلَکوا قَبلَنا؛ لِئَلّا یَقولوا إذا رَأَوا سیرَتَنا: إذا مَلَکنا سِرنا بِمِثلِ سیرَةِ هؤُلاءِ، وهُوَ قَولُ اللّهِ تَعالی: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.»[1]

حال آیا می‌توانیم بگوییم که چون ما نمی‌توانیم به مانند امام مهدی علیه‌السلام عدالت تام را برقرار کنیم، پس اصلا در عصر غیبت حکومت تشکیل ندهیم و از ظالمین و فساد آنان اطاعت کنیم!!!

پاسخ روشن است که خداوند و قرآن چنین اجازه‌ای به ما نمی‌دهند، و بلکه ما را دعوت به قیام و عدم اطاعت از حکام ظالم و فاسد می‌کنند (چنان که بیان

---

۱. الارشاد، ج۲، ص۳۸۵

کردیم).

ما اگر چه نمی‌توانیم عدالت کامل و تام را برقرار کنیم، اما ماموریم باز در مسیر عدالت قدم برداریم و در حدی که توان داریم، حکومت تشکیل داده و در جهت ترویج عدالت و مبارزه با فساد بکوشیم، چنان که در روایات متعددی آمده است که اگر خداوند ما را مامور به امری کرد و ما نتوانیم آن امر را به صورت تام و کامل انجام دهیم، باز از ما رفع تکلیف نمی‌شود و ما باید به همان اندازه که می‌توانیم و توان داریم، به آن امر جامه عمل بپوشانیم (اگر کل را نمی‌توانیم انجام دهیم، جزء و مقداری از آن کل را انجام دهیم): «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يُتْرَكُ الْمَيْسُورُ بِالْمَعْسُورِ وَ قَالَ ؏ إِذَا أُمِرْتُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ بِمَا اسْتَطَعْتُمْ وَ قَالَ ؏ مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّه»[1]

در مبارزه با ظالم و گسترس عدالت هم ما نمی‌توانیم به مانند امام مهدی ؏ عمل کنیم، اما موظفیم که در حد توان در این مسیر بکوشیم و اوامر الهی در مبارزه با فساد و ظلم را جامه عمل بپوشانیم و زمینه ساز ظهور امام مهدی ؏ باشیم.

۱۶. آیا به حسب روایات، دخالت فقها در امر حکومت حرام است؟

پرسش شانزدهم:

از فقهای حکومتی بپرهیزید؟

امام صادق نقل کرد که رسول‌خدا گفت: «فقها مادام که داخل (و درگیرِ) دنیا نشده باشند امین رسولان هستند. پرسیده شد ای رسول‌خدا، داخل دنیا شدن‌شان به چیست؟ گفت: پیروی‌شان از قدرت حاکم؛ پس اگر چنین کردند بایستی از آن‌ها بابت دین‌تان پرهیز کنید»! (کافی، ج۱، ص۴۶، ح۵)

---

۱. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج۴، ص۵۸

پاسخ؛

مقصود روایت فوق سلاطین جور هستند که برای رسیدن به دنیا از هیچ ظلم و ستمی پرهیز نمی‌کنند، در این هنگام علما و فقها نباید چنین سلاطین ظالمی را تایید و یاری کنند که اگر چنین کنند مردم باید از آنان دوری کنند، چنان که در روایت دیگری این قضیه با شرح بیشتری بیان شده است، امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«ملعون است، ملعون، عالمی که به دنبال سلطان جوری است، و یاور او در ستم او است.» «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ عَالِمٌ يَؤُمُّ سُلْطَاناً جَائِراً مُعِيناً لَهُ عَلَى جَوْرِهِ.»[۱]

یا مطابق نقل دیگر پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«هر کس سلطان جائر و ستمگری را مدح کند و خود را در برابرش سبک سازد و کرنش کند به طمع او، همنشین او است در دوزخ.» «مَنْ مَدَحَ سُلْطَاناً جائرا...»[۲]

این روایات در ممنوعیت یاری سلطان ستمگر اشاره به آیه شریفه است که فرمود:

«و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.» (هود ۱۱۳)

اما اگر سلطان عادلی در راس امور باشد که دستورات خداوند را در جامعه اجرا می‌کند، در این صورت وظیفه علما و فقهاء یاری کردن این سلطان عادل است که مصداق چنین سلطانی در عصر غیبت فقیه جامع الشرایط است،

---

۱. کنزالفوائد، ج۱، ص۱۵۰؛ وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۸۰

۲. الفقیه، ج۴، ص۱۱؛ امالی صدوق، ص۴۲۶

چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم:[1]

چنین سلطان عادلی همان است که امیر مومنان ؑ در نهج البلاغه در توصیف او فرمود:

«السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.» «سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست»[2]

شارحین این کلام علی ؑ می‌گویند:

«پیام خاصی که این کلام نورانی در بر دارد این است که جامعه اسلامی بدون حکومت قوی که مردم، خود را موظف به پیروی از آن بدانند اداره نمی‌شود و هنگامی که فرد قوی و عادلی در رأس حکومت قرار گیرد همه باید از او پیروی کنند تا نظم صحیح بر جامعه حاکم گردد و هرج و مرج و بی‌قانونی برچیده شود.»[3]

و بر همین اساس معصوم ؑ در مورد سلطان عادل و نقش او در گسترش دین فرمود:

«دین و سلطان دو برادر همراه هم‌اند، و به ناچار باید یکی با دیگری باشد. دین رأس است و سلطان پاسبان. اگر رأس نباشد، ویرانی است، و اگر پاسبان نباشد، ضایع می‌شود.»[4]

در روایت دیگری امام صادق ؑ به زیبایی حکومت سلطان عادل و لزوم تقویت او و حکومت سلطان ستمگر و لزوم دوری از او را به تصویر کشیده و می‌فرماید:

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290

۲. نهج البلاغه حکمت ۳۳۲

۳. پیام امام امیر المومنین ؑ، ج۱۴، ص۶۷۱

٤. الاختصاص مفید، ص۲۶۳؛ بحار الانوار، ج۷۲، ص۳۵۴

«چون حکمران در این جهت عادل باشد، قبول منصب او و همکاری با او و یاری او در حکمرانی اش و تقویت او، حلال است، و حلال شده و کسب با آنها حلال است؛ برای آنکه در سرپرستی والی عادل و مامورانش احیای هر حق و عدلی است، و نابودی هر ستم و ناحق و فساد. از این رو، هر کس بکوشد در نیرومندی حکومت او و او را در امر ولایتش یاری کند، در طاعت خدا کوشا بوده و نیروبخش دین خدا است.

و اما وجه حرام ولایت و حکمرانی: ولایت والی باطل و ناحق است، و ولایت حکمرانان از طرف او، از رئیس آنها تا پیروانش، والی و دنباله هایش، از مامور و مامور تا پایین‌ترین مقام ولایت بر زیردستان. کار برای ایشان و کسب به همراهشان از نظر حکمرانی با آنها حرام است و حرام شده، و هر کس انجام بدهد، عذاب می‌کشد، کم باشد،

یا بیش، زیرا هر گونه کمک به آنها گناه کبیره است؛ چون در حکومت حاکم ناحق، نابودی کل حق و زنده شدن کل باطل است، و موجب بروز و ظهور ظلم و جور و فساد است، و باطل کردن همه کتب الهی و کشتن همه پیغمبران و مؤمنان و ویرانی مساجد و دیگرگونی سنت خدا و قوانین او، و از این رو حرام است همکاری با آنها، و کمک به آنها، و کسب با آنها، جز از راه ناچاری، مانند خوردن خون و مردار.» «فَإِذَا صَارَ الْوَالِي وَالِيَ عَدْلٍ بِهَذِهِ الْجِهَةِ فَالْوِلَايَةُ لَهُ وَ الْعَمَلُ مَعَهُ وَ مَعُونَتُهُ فِي وِلَايَتِهِ وَ تَقْوِيَتُهُ حَلَالٌ مُحَلَّلٌ وَ حَلَالٌ الْكَسْبُ مَعَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ فِي وِلَايَةِ وَالِي الْعَدْلِ وَ وُلَاتِهِ إِحْيَاءَ كُلِّ حَقٍّ وَ كُلِّ عَدْلٍ...»[1]

---

۱. تحف العقول، ص۳۳۲؛ بحار الانوار، ج۷۲، ص۳۴۷

۱۷. این که امام خمینی قائل به مهمتر بودن حفظ نظام اسلامی از حفظ جان امام عصر علیه‌السلام بودند بر پایه چه مبنای فقهی است؟

پرسش هفدهم:

این حرف امام خمینی رحمه‌الله که حفظ نظام واجب تر از جان امام زمان است با چه پشتوانه‌ای می‌باشد

پاسخ؛

روشن است که حفظ اسلام یک اصل اساسی در تعالیم شریعت است و پیامبر گرامی و اهل‌بیت علیهم‌السلام حاضر بودند که جانشان را در راه حفظ اسلام بدهند، چنان که امیر مومنان علیه‌السلام برای حفظ اسلام جان خود را در معرض شهادت قرار داد و به جای پیامبر گرامی در لیله المبیت خوابید و خداوند آیه در مدح او نازل کرد و او را ستود زیرا حاضر شده بود جانش را در راه دین خداوند و اسلام بدهد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ «بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، یعنی علی علیه‌السلام در «لیلة المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.» (بقره ۲۰۷)

و امام حسین علیه‌السلام نیز برای حفظ اسلام به میدان کربلا رفتند و جان خود را فدا کردند تا اسلام حفظ شود:[1]

و سایر امامان علیه‌السلام هم در راه حفظ اسلام مرارتهای فراوان کشیدند و نهایتا شهید شدند و اساسا امیر مومنان علیه‌السلام به خاطر حفظ اسلام بود که وقتی حکومت از ایشان غصب شد، دست به شمشیر نبرد و به زور حکومت را پس نگرفت، زیرا

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7424
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9267

ممکن بود که به وسیله ایجاد فتنه دشمنان سوء استفاده کنند و اسلام را از بین برده و به تبع مردم کافر شوند.

زراره از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چه چیز مانع شد از این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردم را به خود دعوت کند؟ امام علیه‌السلام فرمود:

«ترس از مرتد شدن مردم. راوی می‌گوید تصور می‌کنم که در ادامه حدیث، این عبارات آمده باشد: «و شهادت ندهند که محمد رسول الله است».[1]

بنابراین حفظ اساس اسلام مورد توجه امامان علیهم‌السلام بوده است، به گونه‌ای که حاضر بودند برای حفظ آن از همه چیز حتی از جانشان چشم بپوشند، چنان که خداوند دستور به این امر داده و می‌فرماید:

««خداوند از مومنان جان هایشان و اموالشان را خریداری کرده تا در برابرش بهشت برای آنان باشد به این گونه که در راه خدا پیکار کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند» (توبه ۱۱۱)

و می‌فرماید؛

«آیا شما را به تجارتی آگاه کنم که از عذاب دردناک شما را رهایی می‌بخشد ... در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما از هر چیز بهتر است» (صف ۱۰-۱۱)

امام خمینی معتقد بوده است که حفظ نظام جمهوری اسلامی به اندازه‌ای پر اهمیت است که اگر این نظام از بین برود، اسلام از بین می‌رود لذا فرمودند که حفظ نظام حتی از حفظ جان امام عصر علیه‌السلام هم پر اهمیت تر است، از این جهت که با از بین رفتن جمهوری اسلامی، دشمنان اساس اسلام را از بین می‌برند و در همچنین مواردی امام عصر علیه‌السلام هم حاضر است که جان خود را برای حفظ اسلام بدهد.

---

۱. علل الشرایع، ج۱ ص۱۴۹

بنابراین مقصود امام خمینی حفظ اسلام است که می‌گوید حفظ اسلام از حفظ جان امام علیه السلام هم اهمیت بیشتری دارد زیرا اساسا خود امام علیه السلام هم جان خود را برای حفظ اسلام می‌دهد، البته امام خمینی معتقد بوده است که مصداق حفظ اسلام، حفظ جمهوری اسلامی است و در صورت از بین رفتن جمهوری اسلام دشمنان تمام اسلام را از بین خواهند برد. (البته ممکن است شما این ادعا را نپذیرید که با از بین رفتن جمهوری اسلامی، دشمنان از اساس اسلام را از بین ببرند، اما مرحوم امام خمینی این اعتقاد را داشته و جمله مذکور را مبتنی برهمین اعتقاد ایراد کردند).

کلام مرحوم امام خمینی چنین است:

«امروز ما از روزهای قبل بیشتر احتیاج به همبستگی داریم. امروز ما مواجه با همه قدرتها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح‌ریزی می‌کنند؛ برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند. و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهمّ تکلیفهایی است که خدا دارد؛ یعنی، حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر ـ و لو امام عصر باشد ـ اهمیتش بیشتر است برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام همه انبیا از صدر عالَم تا حالا که آمدند، برای کلمه حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند.

پیامبر اکرم آن همه مشقات را کشید و اهل بیت معظم او آن همه زحمات را متکفّل شدند و جانبازی‌ها را کردند؛ همه برای حفظ اسلام است اسلام یک ودیعه الهی است پیش ملتها که این ودیعه الهی برای تربیت خود افراد و برای خدمت به خود افراد هست و حفظ این بر همه کس واجب عینی است؛ یعنی، همه مکلف هستیم حفظ کنیم تا آن وقتی که یک عده‌ای قائم بشوند برای حفظ او، که آن وقت تکلیف از دیگران برداشته می‌شود»

۱۸. توضیحاتی در مورد سخن رهبری پیرامون رفراندوم و این که آیا حکومت اسلامی باید در تمام مسائل از مردم مشورت بگیرد؟

پرسش هجدهم:

محمود صادقی در توییتی پاسخ رهبر انقلاب در مورد رفراندوم را چنین داد:

«همه پرسی از مردم در مسائل مهم ریشه در سیره پیامبر دارد. پس از شکست در جنگ احد بعضی به پیامبر ایراد گرفتند که چرا نظر اکثریت را (که قدرت تحلیل مسائل را ندارند) بر نظر خودت ترجیح دادی؟ آیه شریفه ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ نازل شد»

پاسخ؛

رجوع به رای و آراء مردم در حکومت اسلامی یک اصل مسلم است که قابل انکار و تردید نیست، چنان که برخی می‌نویسند:

«با قبول توحید، حاکمیّت که از شاخه‌های توحیدافعالی خدا است حق حکومت اوّلًا و با لذّات از آن خدا شمرده می‌شود؛ سپس از آن هر کس که اوبخواهدو برای این منصب قرار دهد. بنابراین حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دموکراسی؛ بلکه نوعی حکومت برتر یعنی حکومت خدایی و الهی است.

ولی این بدان معنی نیست، که اصل مشورت و توجّه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد؛ و نسبت به آن بی‌توجّهی شود. زیرا هنگامی که «مالِكُ الْمُلوك» و «احكَمُ الْحاكِمينَ» که خداوند است، دستور به مشورت و توجّه به آراء مردم بدهد؛ این امور مشروعیّت پیدا می‌کند.

از طرفی می‌دانیم در دو آیه از قرآن مجید صریحاً دستور به شورا داده شده است.

در آیه ۳۸ سوره «شوری» که به خاطر همین آیه این‌سوره «شوری» نامیده شده،

برای مؤمنان متوکّل علی اللّه هفت صفت بارز ذکر می‌کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمّه است و می‌فرماید: ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾: «وامورشان با مشورت درمیان آن‌ها انجام می‌گیرد!»!

و در آیه ۱۵۹ «آل عمران» از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام ﷺ داده که یکی از آن سه دستور، مشاورت با آنان در امور مهمّه است، می‌فرماید: صلی الله علیه و سلم وَ شاوِرْهُمْ فِی الامْرِ رحمهما الله: «ودر کارها، با آنان مشورت کن».

بنابراین احترام به آراء مردم مشروعیّت خود را از فرمان پروردگار به دست می‌آورد.

از سوی دیگر پیامبر اسلام ﷺ و جانشینان معصوم او و دانشمندان و علمایی که به عنوان ولیّ فقیه مشروعیت خویش را باواسطه از خداوند کسب می‌کنند، مأموریت دارند که مصالح مردم (بندگان خدا) را در همه جا مورد توجّه قرار دهند؛ و به اصطلاح رعایت غبطه عموم کنند؛ و مسلّم است مصلحت مردم ایجاب می‌کند که به نوعی درامر حکومت سهیم و شریک باشند و به آراء آنها توجّه شود؛ بنابراین توجّه به آراء مردم جنبه الهی پیدا می‌کند.

به تعبیر دیگر حکومت الهی وقتی انسجام پیدا می‌کند که توان وقدرت اجرائی بالایی داشته باشد؛ و به دست آوردن این توان و قدرت جز با مشارکت مردم در امرحکومت میسّر نیست. در واقع اجرای احکام الهی واجب است؛ و مشارکت مردم در امر حکومت مقدّمه این واجب محسوب می‌شود؛ و مقدّمه واجب، واجب است.»[1]

رهبری انقلاب هم بارها تصریح کردند که رجوع به آراء مردم در نظام اسلامی یک اصل اساسی است و مثلا در یکی از سخنانشان چنین گفتند:

---

۱. پیام قرآن، ج۱۰، ص۳۷

«مردم‌سالاری در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما ـ که از متن اسلام گرفته شده است ـ مردم‌سالاریِ حقیقی است؛ مثل مردم‌سالاری امریکایی و امثال آن، شعار و فریب و اغواگریِ ذهنهای مردم نیست. مردم با رأی خود، با اراده‌ی خود، با خواست خود و با ایمان خود راه را انتخاب می‌کنند؛ مسئولانِ خود را هم انتخاب می‌کنند. لذا دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام اصل نظامِ برآمده‌ی از انقلاب را به رأی مردم گذاشت... .

در مکتب سیاسی امام رأی مردم به معنای واقعی کلمه تأثیر می‌گذارد و تعیین‌کننده است. این، کرامت و ارزشمندی رأی مردم است. از طرف دیگر امام با اتکاء به قدرت رأی مردم معتقد بود که با اراده‌ی پولادین مردم می‌شود در مقابل همه‌ی قدرتهای متجاوز جهانی ایستاد؛ و ایستاد. در مکتب سیاسی امام، مردم‌سالاری از متن دین برخاسته است؛ از ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ برخاسته است؛ از «هو الّذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین» برخاسته است. ما این را از کسی وام نگرفته‌ایم.»[1]

همه پرسی و رفراندوم و رجوع به آراء مردم در مسائل بسیار مهم و سرنوشت ساز که مردم می‌توانند حول آن تامل و تصمیم‌گیری کنند، هم در قانون اساسی پیش بینی شده و هم تاکنون سه بار در تاریخ انقلاب همه پرسی عمومی برگزار شده است، چنان که برخی می‌نویسند:

«به‌موجب اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، تنها مرجع قانون‌گذاری در ایران، مجلس شورای اسلامی است که می‌تواند برای همه امور کشوری قانون وضع کند. با این همه، قانون‌اساسی برای ارج نهادن به حاکمیت ملی و دخالت ملت در سرنوشت خویش، مسئله همه‌پرسی را مطرح نمود که براساس آن آحاد ملت می‌توانند در مسائل مهم و اساسی، به‌طور مستقل و مستقیم تصمیم‌گیری کنند.

---

۱. بیانات، ج۲۶، ص۸

پس از انقلاب اسلامی، برای اولین بار در فروردین سال ۱۳۵۸ و به پیشنهاد رهبر کبیر انقلاب، همه‌پرسی و مراجعه به آرای عمومی به‌منظور تعیین نوع حکومت برگزار گردید که دراین‌باره ملت ایران با اکثریت قاطع نظام جمهوری اسلامی را پذیرفتند؛ چنانکه اصل اول قانون اساسی نیز بدین موضوع اشاره کرده است. همچنین تاکنون دوبار پس از تصویب قانون اساسی ازسوی خبرگان و اصلاح آن توسط شورای بازنگری، همه‌پرسی صورت گرفته است که در هر دو بار، مردم به مصوبات و اصول تنظیم‌شده از سوی دو نهاد فوق، رأی مثبت داده‌اند. بنابراین تجدیدنظر در قانون اساسی باید از طریق همه‌پرسی صورت گیرد. گفتنی است این نوع همه‌پرسی پس از امضای مصوبات شورای بازنگری از سوی مقام رهبری (اصل ۱۷۷)، قابلیت اجرا می‌یابد و به تصویب نمایندگان مجلس نیازی ندارد.

افزون بر این به‌موجب اصل ۵۹ قانون اساسی، مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دوسوم کل نمایندگان مجلس نیز برسد. برای بررسی تقاضای همه‌پرسی کمیسیون ویژه‌ای مرکب از پانزده نفر از نمایندگان با رأی مستقیم مجلس تشکیل می‌شود تا پس از بررسی موضوع، گزارش خود را به مجلس تقدیم نماید»[1]

حال برخی انتقاداتی از رهبری مطرح می‌کنند که ایشان موافق رجوع به رای مردم و همه پرسی نیستند، در حالی که توجه ندارند که ایشان تصریح کردند که مقصودشان همه پرسی و رفراندوم در تمام مسائل است و روشن است که مردم در تمام مسائل اعم از مسائل ریز سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تخصص ندارند تا بخواهند در همه پرسی شرکت کنند و اسلام نیز چنین مشورت و همه پرسی با افراد غیر متخصص در موضوعات غیر تخصصی شان را توصیه نمی‌کند، بلکه با صراحت در روایات تصریح شده است که مشورت باید با افرادی باشد که در

---

۱. آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص۱۷۴

موضوع مورد مشورت تخصص و آگاهی و تجربه داشته باشند:

«قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا الْحَزْمُ قَالَ مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَ أَتْبَاعِهِمْ ـ خير من شاورت ذوو النّهى و العلم و أولوا التّجارب و الحزم. ـ مَن شاوَرَ ذَوي الألبابِ، دُلَّ عَلَى الصَّواب»[1]

پیامبر اسلام هم در جنگ احد نرفت مسائل خاص نظامی و دفاعی را با مردم کوچه و بازار و غیر متخصص در میان نگذاشت بلکه با فرماندهان نظامی اش در مورد نحوه مواجه با دشمن مشورت کرد:[2]

مردم در مسائل غیر تخصص خود وارد صحنه می‌شوند و رییس جمهور و نماینده مجلس انتخاب می‌کنند تا آنها به وکالت از مردم امور را سامان دهند و مردم از این طریق مورد مشورت قرار میگیرند، چنان که پس از انقلاب بارها و بارها همه پرسی در این جهت صورت گرفته است و مردم نمایندگان مجلس و رییس جمهور را انتخاب کرده‌اند.

رهبری انقلابی به زیبایی متذکر این نکات شدند و فرمودند:

«حرف مردم کجا است؟ خب مردم در همه‌ی مسائل که حرف ندارند، [ضمناً] یک حرف ندارند؛ باید فکر کنند، مطالعه کنند. حرف مردم سازوکاری دارد. حرف مردم همین است که الان وجود دارد؛ یعنی یک نفر را به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب میکنند؛ این حرف مردم است. یک عدّه‌ای را به عنوان نماینده‌ی مجلس انتخاب میکنند؛ این حرف مردم است. حرف مردم را این‌جوری میشود فهمید دیگر.

حالا یکی از برادرها گفت رفراندوم؛ این‌جوری گفتند که اگر چنانچه شما از اوّل در همه‌ی مسائلی که پیش می‌آمد رفراندوم میکردید، حالا آن حسّاسیّت روی

---

۱. المحاسن، ج۲، ص۶۰۰؛ غرر الحکم و درر الکلم، ص۳۵۶؛ الإرشاد: ج۱، ص۳۰۰

۲. فروغ ابدیت، ص۵۲۸

رفراندوم وجود نداشت. کجای دنیا این کار را میکنند؟ مگر مسائل گوناگون کشور قابل رفراندوم است؟ مگر همه‌ی مردمی که در رفراندوم باید شرکت کنند و شرکت میکنند، امکان تحلیل آن مسئله را دارند؟ این چه حرفی است؟ چطور میشود رفراندوم کرد، در مسائلی که تبلیغات میشود کرد، از همه طرف حرف میشود زد؟ اصلاً یک کشور را شش ماه درگیر بحث و جدل و گفتگو و دوقطبی‌سازی میکنند برای اینکه یک مسئله‌ای رفراندوم بشود در همه‌ی مسائل رفراندوم بکنیم؟ یعنی قضایا این‌جوری نیست که آدم این‌جور ساده از رویشان [عبور کند].»[1]

۱۹. مولوی عبد الحمید: امام خمینی قائل بود که معنای اسلام سیاسی آن است که ما دین را تابع سیاست کنیم و هرچه سیاست اقتضاء آن را داشت، بگوییم دستور دین همان است؟

پرسش نوزدهم:

مولوی عبدالحمید مدعی شده است که امام خمینی قائل بوده‌اند که معنای اسلام سیاسی آن است که ما دین را تابع سیاست کنیم و هرچه سیاست اقتضاء آن را داشت، بگوییم دستور دین همان است؟ در این رابطه توضیح دهید؟

پاسخ:

مولوی عبد الحمید در ادعا و نسبت دروغی که به مرحوم امام خمینی منسوب داشته، چنین می‌گوید:

«از گذشته دو قرائت در اسلام مطرح بوده است و می‌خواهم مردم اطلاعات بیشتری درباره این قرائت‌ها داشته باشند. یک قرائت «اسلام سیاسی» است و قرائت دیگر، «سیاست اسلامی» است. این‌ها دو قرائت جداگانه هستند. اسلام

1. https://farsi.khamenei.ir/speech-content؟id=52554

سیاسی به این معناست که دین اسلام، دینی سیاسی است. ما می‌گوییم هم منافع دنیا را باید تأمین کند و هم منافع آخرت را. اما به هر حال معنای اسلام سیاسی این است که ما دین را تابع سیاست بگردانیم و ببینیم سیاست چه حکم می‌کند و هرچه سیاست بگوید، دین همان است. این اسلام سیاسی است.

اوایل انقلاب مسئله‌ای پیش آمد و یکی از ائمه جمعه تهران، چارچوب اسلام را مطرح کرد که ما باید در این چارچوب حرکت کنیم و نباید از آن خارج شویم بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و رهبر فقید فرمود هرچه که سیاست ایجاب کند، چارچوب اسلام همان است. این همان قرائت است که دین را تابع منافع سیاسی می‌کند.

قرائت دوم که قرائت ماست، سیاست اسلامی است. سیاست اسلامی به معنای آن است که سیاست باید تابع دین باشد و نمی‌تواند از چارچوب دین خارج شود. چیزهایی را که دین منع کرده نمی‌تواند آزاد کند. این قرائت به معنای آن است که دین، سیاسی نیست، بلکه سیاست، دینی است و باید تابع دین باشد. سیاست شعبه‌ای از شعب دین است و باید در چارچوب دین حرکت کند... .

سیاست اسلامی معتقد است که هرچه مردم بخواهند و هرکسی را بخواهند به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و حاکم را خدا تعیین نمی‌کند. الله این اختیار را به مردم داده است و مردم بر هرکس توافق کردند، حاکم همان است[1]...»

متاسفانه این مولوی وقیح در تعمیق عوام اهل‌سنت و دروغگویی و تهمت زدن گوی سبقت را از دیگران ربوده است و مدعی شده که امام خمینی قائل بوده‌اند که هرچه منافع سیاسی اقتضاء کند همان دین است حتی اگر منافع

1. https://t.me/molanaabdolhamid/5638

سیاسی خلاف دستورات اسلام باشد!!!

بر خلاف ادعای کذب عبدالحمید، امام خمینی در طول سالها و بارها تاکید می‌کردند که معنای اسلام سیاسی آن است که ما در اسلام دستوراتی داریم که مرتبط با بحث حکومت و سیاست است و ما برای اجرای این دستورات باید حکومت تشکیل دهیم تا دستورات اسلام را در جامعه پیاده کنیم، بنابراین اسلامی سیاسی یعنی اجرای دستورات سیاسی و حکومتی اسلام در جامعه نه فدا کردن دستورات اسلام برای منافع سیاسی!!!

امام خمینی قبل از انقلاب و در درس خارجش در این رابطه چنین می‌گفت:

«آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم ﷺ قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است.

همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود» و «قصاص گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد... .

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم را لازم

آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرمﷺ نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرمﷺ و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرمﷺ و زمان امیر المؤمنین علی بن ابي طالب عليه‌السلام لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است... .

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است ...با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره

نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.»[۱]

دیدیم که امام خمینی با صراحت تاکید می‌کرد که اسلام سیاسی یعنی تشکیل حکومت برای اجرای دستورات سیاسی و اجتماعی اسلام در جامعه اما مولوی دروغگوی زاهدان می‌گوید که امام خمینی معتقد بوده که اسلام سیاسی یعنی فداکردن دستورات اسلام و دین برای منافع سیاسی!!!

آنچه در کلام مرحوم امام خمینی در معنای اسلام سیاسی آمد بارها مورد تاکید رهبری انقلاب هم قرار گرفته و مثلا رهبری در یکی از سخنانشان در این رابطه چنین فرمودند:

«اینکه منشأ و مبدأ احکام حکومتی کتاب و سنّت باشد، روایات ائمّه باشد، از صدر اسلام ـ یعنی حالا آن مقداری که صدر اسلام بوده، بعد از آن ـ تا امروز دیگر سابقه نداشته است. امروز در ایران اوّلین بار است که یک چنین حکومتی به‌وجود می‌آید. معنای اسلام سیاسی این است؛ اسلام سیاسی یعنی اسلامی که سیاست اداره‌ی جامعه را و مدیریّت جامعه را برعهده میگیرد؛ یعنی اسلام میشود مدیر جامعه. این بار اوّلی است که در اینجا اتّفاق افتاده است؛ این را میخواهند از بین ببرند، این را میخواهند نابود کنند»[۲]

مولوی در بخش دیگری از صحبتهایش گفت:

«سیاست اسلامی معتقد است که هرچه مردم بخواهند و هرکسی را بخواهند به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و حاکم را خدا تعیین نمی‌کند. الله این اختیار را به مردم داده است و مردم بر هرکس توافق کردند، حاکم همان است.»

متاسفانه این سخنان نیز کذب و دروغ است و مولوی عبدالحمید به

---

۱. ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص۱۲ به بعد

۲. بیانات، ج۳۷، ص۲۹۴

(۲۵/۱۲/۱۳۹۴) بیانات در دیدار مجمع نمایندگان طلّاب و فضلای حوزه‌ی علمیّه‌ی قم

خداوند و پیامبر خدا هم تهمت و افتراء بسته است، زیرا در آیات قرآن و روایات منقول اهل‌سنت از پیامبر اسلام، تصریح شده است که انتخاب حاکم جامعه بر عهده خداوند است.

خداوند در موارد متعددی انتخاب حاکمان و امامان جامعه را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد.» ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره ۳۰)

«آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند» «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (انبیاء ۷۳)

«اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم، و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم!» ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص ۵)

«ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم» ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص۲۶)

«خداوند به ابراهیم فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم» ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره ۱۲۴)

موسی علیه‌السلام هم جانشینی و حکومت بر مردم را امری الهی دانسته و از خداوند می‌خواهد که هارون را به عنوان جانشینش و حاکم پس از خودش قرار دهد که خداوند نیز درخواست او را قبول فرمود:

«وزیری از خاندانم برای من قرار بده ـ برادرم هارون را ـ به وسیله او پشتم را محکم کن ـ و او را در کار من شریک گردان...فرمود آنچه را خواسته‌ای به تو داده شد، ای موسی» ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾ (طه ۲۹-۳۶)

علمای اهل سنت نقل می‌کنند؛

«هنگامی که پیامبر برخی شخصیت‌های برجسته قبایل عرب را به اسلام دعوت میکرد، آنان پذیرش دعوت آن حضرت را مشروط به ریاست وجانشینی پس از وی می‌دانستند اما آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:

«جانشینی پس از من موضوعی الهی وخارج از اختیار من است وخداوند آن را به صلاحدید خود در جایگاه واقعی خود قرار میدهد «الامر الی الله یضعه حیث یشاء»[۱]»

بخاری نقل می‌کند که مسلیمه کذاب در زمان پیامبر می‌گفت که اگر محمد خلافت پس از خود را به من واگذار کند از او پیروی می‌کنم ... پیامبر در پاسخ او فرمود که خلافت پس از من امری الهی است و هرگز نمی‌توانی این امر الله را در خود ببینی ... .

«إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُه ... لَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّه فِيكَ»[۲]

بنابراین شیعه معتقد است که حکومت پس از پیامبر امری الهی بوده که این امر به امامان علیهم‌السلام تفویض شده و این امر در عصر غیبت توسط امامان علیهم‌السلام به فقهای جامع الشرائط واگذار شده است، چنانچه که در پاسخهای قبلی در این رابطه توضیح مفصلی دادیم.

بر اساس سخنان مذکور از مولوی عبدالحمید می‌توان گفت که خلفای سه گانه اهل‌سنت ظالم و غاصب خلافت بودند، زیرا با اختیار و رای مردم روی کار نیامده بودند، در ذیل بیشتر توضیح داده‌ایم:[۳]

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج۱، ص۶۰۹ ـ تاریخ الطبری، ج۱، ص۵۵۶؛ البدایه و النهایه، ج۳، ص۱۳۹؛ تاریخ الاسلام، ج۱، ص۲۸۶

۲. صحیح بخاری، ج۳، ص۱۳۲۵؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۸۰

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15450

۲۰. انتقاد سید صادق شیرازی به حکومت اسلامی در مورد زندانی و کشته سیاسی!!!

پرسش بیستم:

آیت الله سید صادق شیرازی در مقام کنایه زدن به جمهوری اسلامی ایران چنین گفت:

«در حکومت امیر المومنین علی علیه‌السلام هیچ کشته و زندانی سیاسی نبوده است و حتی امیر مومنان علیه‌السلام قصد داشتند که اگر زنده ماندند حتی ابن ملجم را هم ببخشند»!!!

پاسخ؛

ظاهرا مقصود ایشان از زندانی و کشته سیاسی آن است که افرادی به صرف مخالفت با سیاستهای نظام حاکم زندانی شوند یا کشته شوند، در حالی که روشن است که در جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان در این مساله وجود دارد و افراد از سلایق و مذاهب مختلف آزادانه نسبت به سیاستهای نظام موضع‌گیری و انتقاد می‌کنند و کسی هم با آنها کاری ندارند، چنان که خود آقای سید صادق شیرازی علنا به نظام اسلامی انتقاد می‌کند و مورد تعرض هم قرار نمی‌گیرد!!!

رهبر انقلاب در این رابطه می‌گوید:

«استقلال و آزادی در کنار هم جزو شعارهای اصلی انقلاب بوده است؛ آزادی در این کشور تأمین شده است. بله، عدّه‌ای بی‌انصافی میکنند؛ از آزادی موجود استفاده میکنند و به‌دروغ میگویند آزادی وجود ندارد؛ رادیوهای بیگانه و تبلیغات بیگانه هم سخن آنها را بازتاب میدهند. واقع قضیّه این نیست؛ امروز در کشور ما آزادی فکر هست، آزادی بیان هست، آزادی انتخاب هست؛ هیچ‌کس به‌خاطر اینکه فکرش و نظرش مخالف نظرِ حکومت است، مورد فشار و تهدید و تعقیب قرار نمی‌گیرد. هرکس ادّعا کند که «من مورد فشار قرار گرفته‌ام چون

عقیـده‌ام در فـلان مسـئله بـرخلاف عقیـده‌ی حکومـت بـوده»، هـرکس ایـن‌جـور ادّعـایی بکنـد، دروغ گفتـه؛ چنـین چیـزی نیسـت. افـراد متعـدّد در رسـانه‌هـای مختلف، افکارِ گوناگونِ ضدّ حکومت را ـ که عقیـده‌شـان اسـت ـ ابراز میکننـد و کسی هم با اینها کاری ندارد؛ بنا هم نیست که کسی متعرّض اینها بشود. آزادی بیان هم هست؛ میتوانند بگویند.»[۱]

در حکومت امیر مومنان علیه‌السلام هم افراد آزادانه اظهار نظر می‌کردند و حضرت کاری با آنان نداشت، اما اگر افراد فراتر از اظهار نظر بر علیه حکومت اسلامی تحریک و اغتشاش و اقدامات عملی کننـد، در ایـن هنگـام دیگـر بحـث آزادی بیان نیست، بلکه بحث به خطر افتادن امنیت ملی است که تمام حکومتها در این هنگام از خود واکنش نشان می‌دهند.

نبردهای امیر مومنان در سه جنگ جمل و صفین و خوارج از همین قسم بود که مخالفین اقدام عملی بر علیه امنیت ملی کردند و امیر مومنان علیه‌السلام هم به جنگ با آنان رفت، چنان که در مورد خوارج این سخن مصداق روشنتری دارد که علی علیه‌السلام علنا به آنان آزادی در بیان و اندیشه و مخالفت سیاسی داده بود اما وقتی آنان اقدام به جنگ و نزاع و آشوب کردند در آن هنگام بود که حضرت علی علیه‌السلام به نبرد با آنان رفت، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم:[۲]

بـر همـین اسـاس، برخـی از محققـین در سـیره حکـومتی امیـر مومنـان علیه‌السلام می‌نویسند:

«امـام، بـا مخالفـان سیاسـی نیـز هرگـز بـا خشـونت رفتـار نمـی‌کـرد. مـدارا در سیاست علوی، اصلی بود خدشه‌ناپذیر. این مدارا تا مرز توطئه‌آفرینی مخالفان،

---

۱. بیانـات در اجتمـاع زائـران و مجـاوران حـرم مطهـر رضـوی در نخسـتین روز از سـال ۱۳۹۷(۰۱/۰۱/۱۳۹۷)

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6847

پیش می‌رفت. علی علیه‌السلام بر این باور بود که مدارا با مخالفان، از تندی آنان می‌کاهد و زمینه‌های صحنه‌آفرینی و جوسازی را از آنان می‌ستاند. بر این اساس بود که تا خوارج به قتلْ دست نیازیدند و امنیت جامعه را به جد به خطر نیفکندند، با آنان برخورد نکرد، دشنام‌های آنان را تحمّل کرد و حتی حقوق آنان را از بیت المال، قطع نکرد. برخورد امام، با توطئه‌گران علیه امنیت داخلی، به تناسب حدّ و حدود توطئه آنان و نقشی بود که در توطئه داشتند. گاه آنان را تبعید می‌کرد و دیگر گاه، به زندان می‌افکند و در نهایت، چون هیچ‌گونه چاره‌اندیشی‌ای کارساز نبود، با برخورد نظامی، مشکل را حل می‌کرد.»[1]

بنابراین روشن می‌شود که امام علی علیه‌السلام در مرحله اول به مخالفان سیاسی آزادی کامل می‌داد، اما وقتی که افراد مخالف کار را به توطئه و آشوب می‌رساندند، آنان را تبعید یا زندان می‌کرد و در مرحله آخر به نبرد نظامی با آنان می‌رفت.

نمونه تبعید و زندانی مخالفان سیاسی آشوب گر را در دو نقل تاریخی ذیل می‌خوانیم.

در کتاب الغارات به نقل از سعید اشعری آمده است:

«علی علیه‌السلام هنگام حرکت به سوی نهروان، مردی از قبیله نخع را جانشین کرد که نامش هانی بن هوذه بود. وی به علی علیه‌السلام نامه نوشت که [دو گروهِ] غنی و باهله، فتنه کرده‌اند و دعا کرده‌اند که دشمنت پیروز گردد. علی علیه‌السلام به او نوشت: «آنان را از کوفه بیرون کن و هیچ یک از آنان را رها مکن»» «اِستَخلَفَ عَلِيٌّ علیه‌السلام حينَ سارَ إلَى النَّهرَوانِ رَجُلًا مِنَ النَّخَعِ يُقالُ لَهُ: هانِي بنُ هَوذَةَ، فَكَتَبَ إلى عَلِيّ علیه‌السلام: إنَّ غَنيّا وباهِلَةَ فَتَنوا، فَدَعَوُا اللهَ عَلَيكَ أن يَظفِرَ بِكَ عَدُوُّكَ، قالَ: فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِيٌّ علیه‌السلام:

---

۱. دانش نامه امیر المومنین ع، ج۳، ص۴۳۵

أجلِهِم مِنَ الکوفَةِ ولا تَدَع مِنهُم أحَدا.»[۱]

طبری نقل می‌کند:

«مردی از قبیله بنی سدوس که نامش عَیْزار بن اخنس بود و به باورهای خوارج اعتقاد داشت، به سمت آنان حرکت کرد. در بیرون مدائن، با عدی‌بن حاتم رو به رو شد که همراهش اسود بن قیس مرادی و اسود بن یزید مرادی بودند.

عیزار، وقتی با عدی روبه رو شد، گفت: آیا سالمِ بهره‌بَری یا ستمگرِ گنهکار؟ عدی گفت: سالمِ بهره‌بَر. آن دو مرادی گفتند: این سخن را نگفتی، مگر به جهت شرّی که در باطن داری. به درستی که ما می‌دانیم که عقیده خوارج را داری. ای عیزار! از ما جدا نمی‌شوی تا تو را نزد امیر مؤمنان ببریم و اخبارت را به وی گزارش دهیم.

زمانی نگذشت که علی علیه‌السلام آمد و آن دو خبر را به وی گزارش کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان! او بر اعتقاد خوارج است. ما او را می‌شناسیم. فرمود: «خونش بر ما حلال نیست؛ امّا او را زندان می‌کنیم...». «...وقالا: یا أمیرَ المُؤمنینَ، إنَّهُ یَری رَأيَ القَومِ، قَد عَرَفناهُ بِذلِكَ. فقالَ: ما يَحِلُّ لَنا دَمُهُ، ولكِنّا نَحبِسُهُ.»[۲]

در مورد جریان ابن ملجم هم صادق شیرازی دروغ می‌گوید که امیر مومنان علیه‌السلام فرموده باشند که اگر زنده ماندم او را می‌بخشم!!! بلکه می‌فرمودند که اگر زنده ماندم اختیارش به دست خودم است و اگر بخواهم عفو کرده و اگر بخواهم مجازات می‌کنم، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم:[۳]

۲۱. آیا در حکومت اسلامی، مردم حق انتقاد و اعتراض را دارند؟

پرسش بیست و یکم:

---

۱. الغارات: ج۱، ص۱۸، بحار الأنوار: ج۳۳، ص۳۵۶، ح۵۸۸.

۲. تاریخ الطبري: ج۵، ص۸۹.

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6718

نظر اسلام در مورد اعتراضات مردم به حکومت اسلامی چیست؟ آیا باید با این اعتراض‌ها برخورد شود یا به درخواست مردم جامه عمل پوشیده شود؟

پاسخ:

اسلام نه تنها با اعتراض کردن و انتقاد کردن نسبت به عملکرد حکومت حق اسلامی مخالفتی ندارد، بلکه نسبت به انتقادها و اعتراض‌های منطقی و معقول توصیه نیز می‌کند و این حقیقت در روایات ما تحت عنوان «النصیحه لائمه المسلمین» «خیر خواهی برای حاکمان (بر حق) مسلمین» بیان شده است.

پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند به هیچ دوستی از دوستان خود که در فرمان برداری از پیشوایش و خیر خواهی نسبت به او جدیت نماید، نظر نمی‌کند، مگر اینکه در رفیق اعلی با ما باشد»[1]

در نقل دیگری فرمود:

«دین خیر خواهی است، نسبت به خدا و کتاب او و پیامبرش و پیشوای مسلمین و توده آنها»[2]

و فرمود:

«به شما توصیه می‌کنم که نسبت به زمامدارانی که شما را به فرمان خدا فرمان می‌دهند، خیر خواهی داشته باشید»[3]

این مضمون در روایات متعدد دیگری نیز مورد توصیه قرار گرفته است؛[4]

خیرخواهی کردن برای حکومت اسلامی مصادیق متعددی دارد که یکی از آن

---

۱. الکافی، ج۱، ص۴۰۴

۲. امالی طوسی، ص۸۴ بحار الانوار، ج۲۷، ص۶۷

۳. المعجم الکبیر، ج۹، ص۲۹

٤. بحار الانوار، ج۲۷، ص۶۷ باب ۳

مصادیق، انتقاد و اعتراض کردن به حق است، در صورتی که حکومت اسلامی در خدمت رسانی و حل مشکلات دچار ضعف‌هایی است و انتقاد کردن سبب توجه به آن ضعف‌ها می‌شود.

اما باید توجه داشت که این انتقاد و اعتراض سبب تقویت حکومت اسلامی شود و نشان‌دهنده خیر خواهی نسبت به حکومت اسلامی باشد، یعنی باید بر اساس قانون و مجاری قانونی و شرعی این انتقاد و اعتراض صورت گیرد.

نه آنکه با عدم رعایت قانون و آشوب گری و هرج و مرج موجبات تضعیف حکومت اسلامی و جدا شدن از جماعت حق مسلمین فراهم شود.

پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس یک وجب از جماعت (حق) مسلمین جدا شود، حلقه اسلام را از گردن خود گشوده است»[1]

حال که خداوند پس از قرن‌ها به مردم ایران لطف کرده است و به آنان توفیق برپایی حکومتی اسلامی برپایه فقه تشیع و علوی را داده است، نباید کاری کرد که این نعمت الهی کفران شود، و نارسایی‌ها سبب تضعیف حکومتی شود که خون هزاران شهید و جانباز برای بدست آوردن آن فدا شده است.

اگر اعتراضی از جانب مومنین است، باید بر اساس قانون و شرع صورت گیرد تا زمینه برای تحرکات افراد لاابالی و مفسد و مشروب خوار با رهبریت منافقین و ضد انقلاب برای از بین بردن حکومت اسلامی فراهم نگردد

بنابراین اینکه افرادی در حکومت اسلامی نسبت به موضوعی اعتراض داشته باشند و از طریق مسالمت آمیز و انتقاد سازنده پی گیر رسیدگی شوند هیچ اشکالی ندارد بلکه گاهی موارد چنین انتقاد کردنی پسندیده هم است و می‌تواند چنین انتقاد کردن سازنده‌ای تحت عنوان «خیر خواهی برای حکومت

---

۱. الکافی، ج۱، ص۴۰۵

اسلامی» که مورد تایید روایات است، قرار گیرد: «النصیحة لأئمة المسلمین»[۱]

اما این که افراد بخواهند دست به اغتشاش و آسیب رساندن به اموال عمومی بزنند و با دست بردن به سلاح و ترساندن مردم به افراد بیگناه حمله کرده و کشتار به راه بیندازند و اموال عمومی را نابود کنند، در این صورت حتما باید با چنین افرادی برخورد شود و چنین افرادی می‌توانند مصداق تام مفسدین فی الارض و محارب باشند که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

«﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛﴾؛ کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.» (مائده ۳۴)

مفسرین می‌نویسند:

«منظور از «محاربه با خدا و پیامبر» آن چنان که در احادیث اهل بیت وارد شده و شان نزول آیه نیز کم و بیش به آن گواهی می‌دهد این است که:

کسی با تهدید به اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند، اعم از اینکه به صورت دزدان گردنه‌ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر، بنا بر این افراد چاقوکشی که حمله به جان و مال و نوامیس مردم می‌کنند نیز مشمول آن هستند.

ضمنا جالب توجه است که محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه به

---

۱. بحار الأنوار، ج۲۷، ص۶۷

عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تاکید فوق العاده اسلام را در باره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می‌کند.

منظور از قطع دست و پا طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می‌باشد.

ناگفته پیدا است شدت عمل فوق العاده‌ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده برای حفظ خونهای بی‌گناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدمکش به جان و مال و نوامیس مردم بی‌گناه است.[۱]

البته ممکن است که در اغتشاشات، افرادی فریب خورده باشند و مثلا تنها در تجمعات شرکت کرده باشند اما خسارتی به بیت المال وارد نکرده باشند، در چنین مواردی باید سعی شود که با افراد فریب خورده مدارا شود اما رهبران و لیدرهای اصلی حتما باید به عنوان محارب و مفسد فی الارض مجازات شوند، چنان که در روایات تصریح شده است که رهبران اصلی جریان یاغی بر حکومت اسلامی حتما باید تعقیب و مجازات شوند: «و مدبرهم یتبع»[۲]

در کنار برخورد با اغتشاشگران فاسد باید با سلبریتی‌های معاند که مردم را دعوت و تحریک به اغتشاش و کشتار و فساد می‌کنند نیز برخورد جدی شود، اگر ثابت شود که تحریک کردن سلبریتی‌ها موجب کشته شدن افرادی بیگناهی از نیروهای انقلابی و مردم عادی شده است، باید با این افراد به جرم معاونت در قتل برخورد شود و طبق روایات مجازاتشان حبس ابد است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام فِي رَجُلٍ أَمَرَ رَجُلًا بِقَتْلِ رَجُلٍ فَقَالَ يُقْتَلُ بِهِ الَّذِي قَتَلَهُ وَ يُحْبَسُ الْآمِرُ بِقَتْلِهِ فِي

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص۳۶۰

۲. الکافی، ج۵، ص۳۲

الْحَبْسِ حَتَّى يَمُوتَ.»[۱]

و اگر معاونت در قتل برایشان ثابت نشود به جرم معاونت در شورش و اغتشاش و ظلمی که بر مردم عادی و نیروهای انقلابی روا داشته‌اند و مردم را دعوت و تحریک به قانون شکنی کرده‌اند، باید تعزیر شوند و مجازات متناسب با جرمشان برایشان در نظر گرفته شود و حد اقل آن است که اموالشان به ازای خساراتی که به بیت المال وارد شد ضبط و توقیف شود : «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ لَهُ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ.»[۲]

۲۲. آیا از نظر دستورات اسلامی باید هرکسی که در حکومت اسلامی به جرم اغتشاشگری دستگیر می‌شود سریعا آزاد شود؟

پرسش بیست و دوم:

اخیرا جناب اژه‌ای نیز در دیدار با جمعی از قاضیان تصریح کردند که باید با عناصر اصلی اغتشاشگر برخورد جدی شود، اما افراد فریب خورده و پشیمان مورد ارفاق قرار گیرند. حسن آقامیری به این سخنان جناب اژه‌ای واکنش نشان داده و خواهان آزادی تمامی اغتشاشگران و سران آنها شده است، با این استدلال که پیامبر اسلام در فتح مکه همگان را بخشید یا امیر مومنان در جنگ جمل حتی مروان را نیز بخشید؟

پاسخ:

این که جناب آقامیری آزادی مطلق اغتشاشگران را موافق با سیره پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر مومنان عليه‌السلام می‌داند، صحیح نیست، زیرا آن بزرگواران نیز عفو و بخشش عناصر اصلی فتنه و فساد را که هیچگاه از عملکرد خود پشیمان

۱. تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۲۱۹

۲. الکافی، ج۲، ص۳۳۳

نبوده و در صورت عفو باز دست به اقدام بر علیه نظام اسلامی می‌زدند را اجازه نمی‌دادند!!!

علامه مجلسی در حیاة القلوب در رابطه با فتح مکه می‌نویسد:

«حضرت سفارش فرمود مسلمانان را که نکشند در مکه مگر کسی را که با ایشان اراده قتال نماید بغیر از چند نفر که بسیار آزار حضرت می‌کردند مانند مقیس بن صبابه و عبد الله بن سعد بن ابی سرح و عبد الله بن حنظل و دو زن مغنیه که غنا به هجو آن حضرت می‌کردند، و فرمود: ایشان را بکشید هر چند به پرده‌های کعبه چسبیده باشند.

پس سعید بن حریث و عمار بن یاسر، ابن حنظل را دیدند که به پرده کعبه چسبیده است و هر دو سبقت گرفتند به کشتن او و سعادت کشتن او سعید را نصیب شد، و مقیس بن صبابه را در بازار کشتند، و حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام یکی از آن دو زن را به قتل رسانید و دیگری گریخت، و حویرث بن نفیل بن کعب را نیز آن حضرت به قتل رسانید.»[۱]

در روایتی نیز امام باقر علیه‌السلام متذکر این نکته شده و می‌فرماید:

«رسول خدا در روز فتح وارد کعبه شد و در آن، دو تصویر مشاهده کرد. پس پارچه‌ای خواست و آن را در آب خیس کرد و آن دو تصویر را پاک کرد. فرمود: سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به قتل عبدالله بن ابی سرح فرمان داد، اگرچه در داخل کعبه پیدایش کنند. و فرمان داد که عبدالله بن خطل و مقیس بن صبابه و قرسا و اُمّ ساره کشته شوند. فرمود: و آن دو (قرسا و اُمّ ساره) دو کنیز آوازه خوان بودند که زنا می‌دادند و در هجو پیامبر آواز می‌خواندند و در جنگ احد مشرکان را بر ضدّ رسول خدا تحریک می‌کردند.»

«دَخَلَ رَسُولُ اللهِ الْبَيْتَ يَوْمَ الْفَتْحِ فَرَأَى فِيهِ صُورَتَيْنِ، فَدَعَا بِثَوْبٍ فَبَلَّهُ فِي مَاءٍ

---

۱. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۱۹۳

ثُمَّ مَحَاهُمَا.قَالَ: ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِقَتْلِ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ وَ إِنْ وُجِدَ فِي جَوْفِ الْبَيْتِ، وَ بِقَتْلِ عَبْدِ اللهِ بنِ خَطْلٍ، وَ قَتْلِ مِقْيَسِ بْنِ صبابة [حُبَابَةَ]، وَ بِقَتْلِ فَرْتَنَى وَ أُمِّ سَارَةَ. قَالَ: وَ كَانَتَا قَيْنَتَيْنِ تَزْنِيَان، وَ تُغَنِّيَانِ بِهِجَاءِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَ تُحَضِّضَانِ يَوْمَ أُحُدٍ عَلَى رَسُولِ اللهِ»[۱]

بر همین اساس مورخین می‌نویسند:

«پیش از آن‌که نیروهای اسلام وارد شاهراه‌های مکه شوند، پیامبر تمام فرماندهان را احضار کرد و فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خون‌ریزی صورت گیرد. از این‌رو، از کشتن افراد غیر مزاحم باید خودداری کرد، ولی باید ده نفر به نام‌های «عکرمة بن ابی جهل»، «هبّار بن الاسود»، «عبد الله بن سعد بن ابی سرح»، «مقیس حبابه لیثی»، «حویرث بن نقیذ»، «عبد الله بن خطل»، «صفوان بن امیه»، «وحشی بن حرب» قاتل حمزه، «عبد الله بن الزبیری»، «حارث بن طلاطلة» و چهار زن که هر کدام از این ده نفر مرتکب قتل و جنایت شده و یا آتش‌افروز جنگ‌های گذشته بودند، در هرکجا دست‌گیر شوند بلافاصله اعدام گردند.»[۲]

عفو امیر مومنان علیه‌السلام در جنگ جمل هم در مورد افرادی بود که حقیقتا از کردار خود پشیمان بوده و قصد جبران داشتند، چنان که راوی می‌گوید:

«چون جملیان در جنگ جمل شکست خوردند، گروهی از قریشیان که در میان آنها مروان بن حکم [نیز] بود، اجتماع کردند و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، ما به این مرد، ستم روا داشتیم (مقصودشان امیرمؤمنان بود) و بیعت او را بدون عذر شکستیم. به خدا که امروز بر ما پیروز گشته است. ما پس از پیامبر

---

۱. قرب الاسناد، ص۱۳۰؛ بحار الانوار، ج۲۱، ص۱۱۱

۲. فروغ ابدیت، ص۸۰۸ به نقل از سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص۴۰۹؛ و تاریخ الخمیس، ج۲، ص۹۰-۹۴.

خدا، از او بزرگوارتر در روش و مَنش و با گذشت‌تر ندیده‌ایم. برخیزید تا نزد او برویم و از کردار خود در حضور او پوزش طلبیم ... به ایشان گفتیم: ای امیرمؤمنان! مانند بنده صالح خدا یوسف باش، آن جا که گفت: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترینِ مهربانان است».. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: «امروز، سرزنشی بر شما نیست» «لَمَّا انهَزَمَ النّاسُ یَومَ الجَمَلِ اجتَمَعَ مَعَهُ طائِفَةٌ مِن قُرَیشٍ فیهِم مَروانُ بنُ الحَکَمِ، فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ: وَاللّٰه لَقَد ظَلَمنا هذَا الرَّجُلَ یَعنونَ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه‌السلام ونَکَثنا بَیعَتَهُ مِن غَیرِ حَدَثٍ، وَاللّٰه لَقَد ظَهَرَ عَلَینا، فَما رَأَینا قَطُّ أکرَمَ سیرَةً مِنهُ، ولا أحسَنَ عَفوا بَعدَ رَسولِ اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ فَقوموا حَتّى نَدخُلَ عَلَیهِ ونَعتَذِرَ إلَیهِ مِمّا صَنَعناهُ... فَقُلنا لَهُ: کُن یا أمیرَ المُؤمِنینَ کَالعَبدِ الصّالِحِ یوسُفَ إذ قالَ: «لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ الله لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ». فقالَ علیه‌السلام: لا تَثریبَ عَلَیکُمُ الیَوم...»[۱]

بنابراین افراد فریب خورده و پشیمان مستحق عفو حکومت اسلامی‌اند اما عناصر و مهره‌های اصلی که عوامل دشمن ویرانگر بوده و اگر آزاد شوند باز دست به فتنه و فساد می‌زنند، باید به اشد مجازات برسند و به فرموده قرآن نباید هیچ رافتی در قبال آنان روا داشته شود، چنان که فرمود: «هرگز در دین خدا رافت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید» ﴿وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ (نور ۲)

۲۳. چرایی دفاع حکومت اسلامی و انقلاب ایران از فلسطین و دشمنی با اسرائیل!؟

پرسش بیست و سوم:

---

۱. الجمل: ص۴۱۶، الأمالي، طوسي: ص۵۰۶، ح۱۱۰۹، شرح الأخبار: ج۱، ص۳۹۲، ح۳۳۳، بحار الأنوار: ج۳۲، ص۲۶۲، ح۲۰۰.

یکی از نقدهای جدّی به سیاست‌های جمهوری اسلامی از دریچه عقل و مذهب امامیه، هزینه‌های هنگفت سیاسی و اقتصادی است که در امور غیرضروری و نادرست از جیب و اعتبار و آبروی ملت ایران در خارج از کشور به مصرف می‌رسد. هزینه‌ای که ضرر آن از منفعتش برای مردم ایران بیشتر بوده است. کیست که نداند از مهمترین علل تحریم و... . همین دخالت‌های نابه‌جا و زیاده‌روی در امور سایر کشورهاست. حال با فرض صحیح بودن ادعا و نیّت جمهوری اسلامی در دفاع از مظلومین عالم، باز احادیث ما این عملکرد را مردود دانسته‌اند: امام کاظم علیه‌السلام فرمود: به برادرانت بخششی نکن که ضررِ آن بخشش بر تو بیش از فایده‌ی آن برای برادرانت باشد.!؟ (الکافی، ج۴ ص۳۲)

پاسخ؛

دشمنی ایران با اسرائیل فقط به خاطر این نیست که اسرائیل افرادی بیگناه را در فلسطین می‌کشد، بلکه این دشمنی به خاطر موجودیت خود ایران و انقلاب اسلامی است، زیرا اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری قصد تصرف ایران را داشته و پس از انقلاب هم به خاطر دشمنی که با اسلام داشت، از دشمنان ردیف اول ایران شد.

شهید مطهری در مورد طرح اسرائیل بزرگ و تصرف ایران توسط اسرائیل چنین می‌گوید:

«آخر ببینید اینها از کجای دنیا آمده‌اند؟! مدعی هستند که این سرزمین، سرزمین ماست. امروز در حدود سه میلیون نفر مسلمان، آواره از خانه و زندگی‌شان هستند. هدف مگر تنها همین است که یک دولت کوچک در آنجا تشکیل شود؟ خیلی اشتباه کرده‌اید، خیلی همه اشتباه می‌کنیم. او می‌داند که یک دولت کوچک، بالأخره نمی‌تواند آنجا زندگی کند؛ یک اسرائیل بزرگ که دامنه‌اش از این طرف شاید تا ایران خودمان هم کشیده شود. به قول عبد الرحمن

فرامرزی این اسرائیلی که من می‌شناسم، فردا ادعای شیراز را هم می‌کند، می‌گوید شاعرهای خود شما همیشه در اشعارشان اسم شیراز را گذاشته‌اند مُلک سلیمان!»[۱]

و در مورد قصد اسرائیل برای نابودی اسلام هم چنین می‌گوید:

«ما امروز دو خطر بزرگ داریم، دو خطر بزرگ متوجه عالم اسلام است...این دو خطر که عرض می‌کنم عمومی است و از لحاظ سیاست خارجی عالم اسلام فوق‌العاده اهمیت دارد.

آن دو خطر یکی کمونیزم است و دیگر صهیونیزم یعنی خطر جهود؛ یکی کفر صریح است و دیگری نفاق. این دو در تمام کشورهای اسلامی بساط جاسوسی خود را پهن کرده‌اند. خدا می‌داند که در سال چند میلیون دلار برای این کار صرف می‌شود. این دوتا شاهرگ اسلام را می‌زنند، مثل دو تیغه قیچی به کار افتاده‌اند که ریشه اسلام را بِبُرند. مسلمانان باید کاملاً هوشیار باشند و به این دو خطر توجه داشته باشند.»[۲]

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

«پیروان صهیونیسم از ابتدای پیدایش یک هدف اساسی و عمده را دنبال می‌کردند و آن تشکیل یک دولت یهودی یا حکومت جهانی تحت سلطه یهود با عنوان اسرائیل بزرگ در فلسطین بود. بر این اساس پس از تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی، صهیونیستها درصدد ایجاد اسرائیل بزرگ برآمدند و برای توجیه این سیاست خود، آن را مطابق تعالیم تورات دانستند.

نقشه اسرائیل بزرگ بیشتر کشورهای اسلامی و یا بخشی از آنها را در برمی‌گیرد. نقشه مزبور در گزارش پژوهشی «بنیامین مارزار» که تحت نظارت دولت

---

۱. مجموعه آثار شهید مطهری ج۱۷، ص۲۹۰

۲. مجموعه آثار شهید مطهری ج۲۵، ص۳۵۴

اسرائیل منتشر شد وجود دارد. در نقشه مزبور، حدود اسرائیل را از نیل تا فرات قرار داده‌اند و اسرائیل همه خلیج فارس، شمال عراق، مسقط، عمان، نجد، ترکیه، سوریه، جنوب لبنان، شرق فلسطین، غرب اردن، بخشی از مصر و جنوب سودان را شامل می‌شود. به علاوه نقشه بزرگتر اسرائیل که می‌تواند مرحله بعد از پیاده شدن طرح اسرائیل بزرگ باشد، کردستان، منطقه جنوب شرقی ایران، جنوب غربی افغانستان، و بخشی از شمال غربی پاکستان را نیز شامل می‌گردد»[۱]

لذا رهبری انقلاب فرمود:

«صهیونیستها از اهداف خودشان منصرف نیستند. هدف «از نیل تا فرات» را که بر زبان آورده‌اند، پس نگرفته‌اند. هنوز هم قصدشان این است که از نیل تا فرات را بگیرند! منتها، استراتژی صهیونیستها این است که ابتدا با حیله و ترفند، جای پای خودشان را قرص کنند و بعد که جای پا محکم شد، با فشار و حمله و آدمکشی و استفاده از زور و خشونت، تا جایی که میتوانند، پیش بروند! اینها همین که با یک مقابله‌ی جدی ـ چه مقابله‌ی سیاسی و چه نظامی ـ روبه‌رو شوند، متوقّف میشوند و باز در خطّ حیله و ترفند میروند، تا بتوانند با مکر، یک قدم دیگر به جلو بردارند! وقتی یک قدم به جلو برداشتند، مجدّداً همان فشار و خشونت را اعمال میکنند.»[۲]

بنابراین دشمنی ما با اسرائیل بر سر حفظ موجودیت ایرانی و اسلامی مان است که اگر اندکی اهمال کنیم در این رابطه ضربه می‌خوریم، خصوصا آنکه اسرائیل بازوی آمریکا در منطقه و اجراکننده سیاستهای آمریکا است، آمریکایی که مخالف و دشمن انقلاب اسلامی و مخالف وجود یک حکومت مستقل در ایران است و این دشمنی اش را هم با سرنگون کردن حکومت دکتر مصدق در

---

۱. پاورقی صحیفه امام، ج۲۱، ص۳۹۸

۲. بیانات در تاریخ ۷/۱/۱۳۷۱

سال ۱۳۳۲ شروع کرد.

از سوی دیگر سیاست دفاع از دور حکم می‌کند که از گروههایی که در مرزهای کشورهای دیگر با دشمنان ما می‌جنگدند دفاع و حمایت کنیم تا مجبور نشویم که پشت مرزهای خود با دشمنمان بجنگیم، چنانچه که رهبری انقلاب در این رابطه فرمودند:

«جمهوری اسلامی از مؤلّفه‌های قدرت قطعاً دست نخواهد کشید که یکی از مؤلّفه‌های قدرت، نیروی دفاعی است؛ دفاع از دور. یکی از مؤلّفه‌های قدرت، نیروی دفاعی است؛ یکی از مؤلّفه‌های قدرت، عمق راهبردی ما است. حضور در کشورهای منطقه و طرف‌داری ملّتهای منطقه از جمهوری اسلامی، عمق راهبردی جمهوری اسلامی است؛ جمهوری اسلامی از این نمیتواند صرف‌نظر کند؛ هیچ دولت عاقلی صرف‌نظر نمیکند.»[۱]

اگر ما از فلسطین حمایت نکنیم و اجازه پیشروی بیشتر به اسرائیل را بدهیم ناچارا باید در نزدیکی مرزهای خود با اسرائیل نبرد کنیم، چنانچه که اگر با داعش در عراق و سوریه نبرد نمی‌کردیم باید در مرزهای خود نبرد می‌کردیم.

بنابراین حمایت ایران از جبهه مقاومت در منطقه و حمایت از فلسطین برای حفظ امنیت ملی و موجودیت اسلامی خودمان است و در این حمایتها ممکن است ضررهایی به مانند تحریم و این قضایا هم پیش آید اما فایده این حمایتها برای کشور خودمان به مراتب بیشتر و بالاتر از ضررهای جزئی مورد اشاره است.

به هر حال قرآن ما را موظف به حفظ آمادگی و تجهیز بیشتر در مقابل دشمنان می‌کند و می‌فرماید:

«در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از «نیرو» آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن

---

۱. بیانات، ج۴۰، ص۱۲

خویش را بترسانید» ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (انفال ۶۰)

امام صادق علیه‌السلام هم فرمود:

«جهاد با دشمن بر همه امت فرض و واجب است که اگر ترک شود عذاب الهی نازل می‌شود» «فَإِنَّ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَّةِ وَ لَوْ تَرَكُوا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَاب»[1]

کمک و حمایت ما از فلسطین مصداق عمل به آیه و روایت فوق الذکر از باب «دفاع از دور» در برابر دشمن خونخوار است و در این دفاع نیز طبیعتا متقبل هزینه‌هایی می‌شویم اما فایده این دفاع برای موجودیت خودمان به مراتب بیشتر از هزینهای صرف شده است.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که روایت مورد استناد شبهه افکن شامل حال ما نمی‌شود، زیرا قبل از آنکه دیگران از فایده حمایت ما بهره مند شوند، خودمان بهره مند می‌شویم و هزینه‌هایی که در این دفاع متقبل می‌شویم قابل مقایسه با بهره‌ای که میبریم نیست.

۲۴. نقدی بر مولوی عبدالحمید در مورد جواز مشروع شمردن رژیم غاصب اسرائیل توسط حکومت اسلامی!؟

پرسش بیست و چهارم:

نظرتان در مورد این سخنان مولوی عبدالحمید چیست؟

«مردم ایران در فلسطین هم خواهان صلح هستند و معتقدند حکومت اسرائیل و مردم فلسطین باید صلح کنند و فلسطینی‌ها به یک حکومت مستقل برسند. دو تا حکومت مستقل باشند، هم فلسطین حکومت مستقل خود را داشته باشد و بر

---

۱. الكافي ج۵، ص۹

سرزمینش حاکم باشد، و اسرائیل جدا باشد و حکومت خودش را داشته باشد، و با هم صلح داشته باشند»[1]

پاسخ:

متاسفانه مشروعیت بخشیدن به رژیم ظالم اسرائیل و سخن از صلح و سازی به میان آوردن هم خلاف قرآن است و هم خلاف روایات اهل‌سنت و هم خلاف سخنان خود مولوی عبدالحمید در ماهها و سالهای قبلی!!!

مولوی عبدالحمید در ماهها و سالهای گذشته معتقد بوده است که رژیم اسرائیل رژیمی غاصب و ظالم و تروریسم است که به خاک فلسطین تجاوز کرده و باید با آنان جهاد کرد تا از سرزمین فلسطین خارج شوند.

او در یکی از سخنان خود چنین گفت:

«چندین دهه است که ظلم و تجاوزگری اسرائیل در سرزمین فلسطین ادامه دارد. اسرائیلی‌ها سرزمین‌های فلسطین را غصب کرده و آنها را به سرزمین خود ملحق گردانده‌اند و آن سرزمین‌ها را بلعیده‌اند و شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین مسلمانان احداث کرده‌اند. مسلمانان فلسطین ده‌ها سال است که برای «آزادی» و «استقلال» خود مقاومت کرده‌اند. وقت آن رسیده است که جامعهٔ جهانی و جامعهٔ انسانی انصاف کند و فریاد مظلومانه فلسطینی‌ها را بشنود. باید سرزمین فلسطینی‌ها به خودشان برگردانده شود و آنان به حکومت مستقل برسند و به سرنوشت خودشان حاکم شوند تا دنیا امنیت پیدا کند.قضیهٔ فلسطین، قضیهٔ جهانی است و تنها به فلسطینی‌ها بستگی ندارد. همهٔ مسلمان و آزادی‌خواهان دنیا از مبارزه فلسطینی‌ها حمایت می‌کنند. ان‌شاءالله مبارزه فلسطین پیروز است. یهودی‌ها بیشتر از این خود را رسوا نکنند و به کشورهای خودشان برگردند و به مرزهای خود عقب‌نشینی کنند و ملت آزادی‌خواه فلسطین

---

1. https://t.me/molanaabdolhamid/5551

را آزاد بگردانند.»[1]

یا در سخنان دیگر خود چنین گفت:

«اسرائیل یک دولت اشغالگر و خشونت‌طلب است که ده‌ها سال است بیت‌المقدس و سرزمین مسلمانان فلسطین را اشغال کرده است. اسرائیلی‌ها سرزمین مردم فلسطین را اشغال کرده، آنان را از خانه‌هایشان بیرون کرده و سرزمین فلسطین را به مرزهای خودش الحاق کرده‌اند و مردم فلسطین ده‌ها سال است در نقاط مختلف دنیا آواره هستند و حق خودشان را مطالبه می‌کنند.»[2]

یا باز در سخنانی چنین گفت:

«حتی یک وجب از سرزمین فلسطین نباید به خاک اسرائیل ملحق شود.»[3]

و باز ادامه داد:

«جهاد در اسلام در مقابل اشغالگرانی همچون اسرائیل است که منطق گفتمان و مذاکره ندارند و تن به عدالت نمی‌دهند»[4]

«رژیم نامشروع صهیونیستی چندین دهه است که یک کشور اسلامی را به اشغال خود درآورده است و به هیچ منطق، مذاکره و گفتمانی هم پایبند نیست. مسیر و بنای رژیم صهیونیستی بر افراط‌گرایی، تندروی و اشغال‌گری است.»[5]

«دولت‌های اروپایی تا زمانی که مشکلات فلسطین را حل نکنند و ملت فلسطین توسط رژیم صهیونیستی سرکوب شوند و منازل آنان توسط یهودیان تصرف شوند مبارزه‌ی آنان با تروریزم معنایی ندارد.»[6]

دیدیم که مولوی عبدالحمید در طول سالهای متمادی، اسرائیل را ظالم و غاصب فلسطین می‌دانست و معتقد بود که حتی یک وجب از خاک فلسطین

1. https://t.me/molanaabdolhamid/4852
2. https://t.me/molanaabdolhamid/4177
3. https://t.me/molanaabdolhamid/3609
4. https://t.me/molanaabdolhamid/1568
5. https://t.me/molanaabdolhamid/1164
6. https://t.me/molanaabdolhamid/380

هم نباید به اسرائیل داده شود، اما امروز می‌گوید که اسرائیل باید در خاک فلسطین حکومت مستقل داشته باشد!!!

به هر حال سخن از صلح و سازی با اسرائیل ظالم و کوتاه آمدن در برابر این رژیم غاصب، بر خلاف احکام قرآن است، زیرا قرآن در برابر چنین رژیم ظالمی که با جنگ و نبرد مسلمین را از سرزمینشان آواره کرده است، دستور به جهاد و نبرد می‌دهد و می‌فرماید:

«به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا قادر بر نصرت آنها است ـ همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند پروردگار ما اللّه است» (حج ۳۹-۴۰)

و در آیه دیگر، هر گونه صلح و سازش را با ظالمین غارتگر ممنوع شمرده و میفرماید:

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴾ «و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.» (هود ۱۱۳)

قرآن اساسا معتقد است که ظالمین از حق گریزان هستند، لذا هیچگاه تن به صلح و حق نمی‌دهند: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» و ظالمان در عداوت شدیدی و دور از حق قرار گرفته‌اند. (حج ۵۳)

در روایات اهل‌سنت هم آمده است که پیامبر اسلام، مسلمین را ماموریت می‌دهد که از مظلوم در برابر ظالم دفاع کنند و مظلوم را یاری و نصرت دهند تا مظلوم بتواند ظالم را عقب براند: «سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ـ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ـ قَالَ:

أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ ... وَ نَصْرَ الْمَظْلُومِ»[1]

مولوی عبدالحمید به جای آنکه ناصر و یاری‌کننده مردم مظلوم فلسطین در برابر غصب و ظلم اسرائیل باشد، از حق و خاک مردم فلسطین به اسرائیل ظالم می‌دهد تا اسرائیل بتواند حکومت مستقل در سرزمین فلسطینیان تشکیل دهد!!! آیا این سخنان طبق قرآن و روایات اهل‌سنت است!!!

۲۵. توضیحاتی در مورد جایگاه راهپیمایی در حکومت اسلامی و شعار مرگ بر آمریکا!؟

پرسش بیست و پنجم:

دلیل شرعی بر لزوم شرکت در راهپیمایی چیست؟ مراجع بر چه اساسی شرکت در راهپیمایی را لازم می‌دانند؟ چرا ما همواره شعار مرگ بر آمریکا می‌دهیم / آیا این شعار مورد تایید قرآن است؟

پاسخ؛

۱. خداوند در سوره ابراهیم می‌فرماید:

«ایام الله را به آنها متذکر شو» ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۵)

ما معتقدیم که شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن از مصادیق عمل به آیه فوق الذکر است، چنانچه که مفسرین در مورد «ایام الله» می‌نویسند:

«ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است. هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسانها گشوده، و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و

---

۱. صحیح بخاری، ج۴، ص۲۳۲ طبع مصر ـ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۶۳۵

عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است ... .

اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزهای سرنوشت‌ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به نام «الله» اضافه شده است، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در حدیثی پیامبر گرامی فرمود: «ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه» «ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است»[1]

به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت‌فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملتها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره جاودان می‌داریم، و هر سال برای تجدید این خاطره‌ها روزهای معینی را اختصاص می‌دهیم، که در آن به تاریخ گذشته باز می‌گردیم و درسهای مهمی از آن می‌آموزیم، درسهایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصا در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده‌ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد

و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یاد آوری کن) درباره نسلهای آینده نیز پیاده شود.»[2]

---

۱. تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۵۲۶

۲. تفسیر نمونه، ج۱۰، ص۲۷۵

۲. در پاسخهای قبلی توضیح دادیم که اسلام دینی سیاسی است و اجرای بسیاری از احکام اسلام وابسته به تشکیل حکومت است به گونه‌ای که اگر حکومتی نباشد عملا اجرای بسیاری از احکام اسلام تعطیل می‌شود. لذا ائمه علیهم‌السلام به برقراری حکومت اسلامی و زمامداری فقیه برای اجرای احکام اسلام تاکید داشته‌اند.

حال که حکومت اسلامی چنان اهمیتی دارد که نبودن و تضعیفش موجب تعطیلی احکام اسلام می‌شود یعنی بر ما لازم است که حکومت اسلامی را تایید و تقویت کنیم که یکی از مصادیق این تقویت کردن همین شرکت در راهپیمایی‌ها است.

نعمت حکومت اسلامی به اهمیتی است که امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، خداوند را بابت این نعمت مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

«(خدایا) از روی مهر و رأفتی که به من داشتی و احسانت نسبت به من مرا به جهان نیاوردی در دوران حکومت پیشوایان کفر آنان که پیمان تو را شکستند و فرستادگانت را تکذیب کردند ولی در زمانی مرا بدنیا آوردی که پیش از آن در علمت گذشته بود از هدایتی که اسبابش را برایم مهیا فرمودی» «لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي [بِي] وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكَفَرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّناً عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي فِيهِ [لَهُ] يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي»[1]

۳ ـ در آیات متعددی تاکید بر استحکام و مقاومت در برابر دشمنان شده و از سستی و ضعف در برابر دشمنان و تقویت ظالمین و کفار نهی شده است.

خداوند می‌فرماید؛

«(در برابر دشمن) سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان

---

۱. إقبال الأعمال (ط ـ القديمة)، ج۱، ص۳۴۰

داشته باشید» (آل عمران ۱۳۹) و می‌فرماید؛ «هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است» (نساء ۱۴۱) و می‌فرماید؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید.» (آل عمران ۲۰۰) و می‌فرماید؛ «(موسی) عرض کرد پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» (قصص ۱۷) و می‌فرماید؛ «در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید» (انفال ۶۰)

در زمان کنونی، تحریم راهپیمایی و عدم شرکت در آن موجب سستی و تضعیف حکومت اسلامی در برابر دشمنان دین الهی می‌شود و دشمنان را در دشمنی کردن با حکومت اسلامی قوی تر می‌کنند که اگر چنین اتفاقی بیفتد یعنی ما به حسب دستور آیات فوق الذکر عمل نکرده‌ایم اما اگر با عملکردمان و شرکت در اجتماعات مهمی چون راهپیمایی ۲۲ بهمن دشمن را ناامید کنیم، بی‌شک در این هنگام است که رضایت خداوند را جلب کرده‌ایم، چنانچه که خداوند می‌فرماید:

«هیچ گامی که موجب خشم کافران شود برنمی‌دارند ... مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود، زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» ﴿وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ...إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (سوره توبه آیه ۱۲۰)

در مورد شعار مرگ بر آمریکا هم گفتنی است:

مقصود ما از شعارهایی به مانند «مرگ بر آمریکا»، تقاضای مرگ برای مردم آمریکا مثلا نیست، بلکه مخاطب شعار ما دولتهای مستکبر و ظالمی هستند که در کشورهای مذکور حکمرانی می‌کنند و سیاستهای شیطانی خود را در قبال

مظلومین طرح ریزی و اجرا می‌کنند.

رهبری انقلاب به زیبایی متذکر این نکته شده و می‌گوید:

«گله میکنند که چرا ملّت ایران میگویند «مرگ بر آمریکا»؛

اوّلاً بنده این را برای حضراتِ بزرگان آمریکایی روشن کنم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر ترامپ و جان بولتون و پمپئو! مرگ بر اینها یعنی مرگ بر سردمداران؛ ما به مردم آمریکا کاری نداریم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر شما چند نفر و آن گروهی که دارید اداره میکنید کشورتان را؛ مراد این است؛ حالا در این دوره اینها هستند، در دوره‌ی دیگر هم دیگران؛ بحث ملّت آمریکا نیست.

ثانیاً تا وقتی‌که دولت آمریکا و رژیم آمریکا همین شرارت، همین دخالت، همین خباثت، همین رذالت را در اعمال خودش دارد، این مرگ بر آمریکا از دهان ملّت ایران نخواهد افتاد.»[1]

«معلوم هم هست که مراد از «مرگ بر آمریکا»، مرگ بر ملّت آمریکا نیست، ملّت آمریکا هم مثل بقیّه‌ی ملّتها [هستند]، یعنی مرگ بر سیاستهای آمریکا، مرگ بر استکبار؛ معنایش این است، این دارای پشتوانه‌ی عقلانی است؛ قانون اساسی ما به این ناطق است، تفکّرات اصولی و عمیق و منطقی بر این ناطق است و این را برای هر ملّتی که تشریح بکنیم، آن را میپسندند و میپذیرند و قبول میکنند.»[2]

«اینکه میبینید ملّت ما بعد از بیست‌وشش سال «مرگ بر آمریکا» را فراموش نمیکند، بخاطر این است که غفلت از توطئه‌ی استکبار جهانی همان، و اسیر توطئه شدن همان. در واقع «مرگ بر آمریکا» یی که مردم ما میگویند، مثل همان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است که اوّل هر سوره‌ی قرآن قبل از ﴿بِسْمِ اللَّهِ

---

۱. بیانات، ج۴۰، ص۴۶

۲. بیانات، ج۳۷، ص۲۷۶

الرَّحۡمَنِ الرَّحِيمِ﴾ گفته میشود. استعاذه‌ی به خدا از شیطان رجیم برای چیست؟ برای این است که انسان مؤمن یک لحظه حضور شیطان را فراموش نکند؛ یک لحظه از یاد نبرد که شیطان آماده‌ی حمله به او و انهدام حصار معنوی و ایمانیِ اوست.

«مرگ بر آمریکا» هم برای این است که ملّت فراموش نکنند سلطه‌گران جهانی منافع سرشاری که در این کشور داشته‌اند و دست آنها کوتاه شده، از یاد نبرده‌اند. آنها همیشه دنبال این هستند که همان منافع را باز در داخل این کشور برای خودشان تأمین کنند و به قیمت نابودی استعداد جوانان و آینده‌ی این کشور، بر ثروت و علم و فناوری خود بیفزایند[1]

از سوی دیگر در قرآن کریم شاهدیم که خداوند در موارد متعددی بر مفسدین و دشمنان دین و آیین حق مرگ می‌فرستد و از این طریق انزجار خود را نسبت به عملکرد آنان به صورت کنایه‌ای بیان می‌دارد، چنان که در تفسیر نمونه در مورد نفرین مرگ توسط خداوند می‌خوانیم:

«به هر حال منظور از تعبیر «مرگ بر این افراد» معنی کنایی آن یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است. طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده این جمله (مرگ بر آنها) کنایه از لعنت است، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد.»[2]

خداوند در مورد ولید بن مغیره فرمود:

«او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت ـ مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد ـ باز هم مرگ بر او چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود.» ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيۡفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ

---

۱. بیانات، ج۲۶، ص۵۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶ ص۱۳۷؛ ج۷، ص۳۶۴

كَيْفَ قَدَّرَ﴾ (مدثر ۱۸-۲۰)

در مورد یهودیان و منافقان فرمود:

«خداوند آنها را بکشد، چگونه دروغ می‌گویند و از حق منحرف می‌شوند؟»
«قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُون» (توبه ۳۰ ـ منافقون ۴)

و فرمود:

«کشته شوند دروغگویان (و مرگ بر آنها!).» ﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ (ذاریات ۱۰)

و فرمود:

«و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.» ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد ۸)

و فرمود:

«مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟» ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (عبس ۱۷)

و فرمود:

«مرگ بر شکنجه‌گران صاحب گودال (آتش) باد.» ﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾ (بروج ۴)

بنابراین طلب مرگ کردن برای ظالمین و مفسدین و دشمنان دین خداوند ریشه در آیات قرآن و فعل الهی دارید و عملکردی ضد قرآنی محسوب نمی‌شود.

۲۶. مخالفت مرحوم امام خمینی با حق رای زنان در حکومت اسلامی!!!

پرسش بیست و ششم:

توهین روح الله خمینی به زنان در سال ۱۳۴۱: رای دادن زنان در مخالف اسلام و تشیع است.

امام خمینی در تاریخ ۱۳۴۱/۰۷/۱۷ در نامه‌ای در اعتراض به تصویب‌نامه

انجمنهای ایالتی و ولایتی، تلگرافی به شاهنشاه ارسال می‌نماید. متن این نامه بدین شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحیم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده؛ و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود!!!؟

پاسخ؛

مرحوم امام خمینی در موارد متعددی تصریح می‌کردند که موافق آزادی زنان و ورود زنان به عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی هستند و اساسا این حقوق را اسلام به زنان داده است و زنان آزادانه دارای حق رای و انتخاب و تصمیم‌گیری و حق انتخاب شدن هستند.

اما آنچه ممنوع است آن است که به بهانه آزادی، زنان به عنوان یک شیء و کالا قلمداد شوند تا وسیله‌ای برای ارضای شهوات مردان هوس باز باشند

مثلا امام خمینی در موردی فرمودند:

«دولت اسلامی قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است، مگر آنچه که به آسایش ملّت لطمه وارد آورده و با عفت عمومی ملّت منافات داشته باشد. اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است، بلکه خود پایه‌گذار آزادی زن در تمام ابعاد

وجودی زن است.»[۱]

«در خصوص زنان، اسلام هیچگاه مخالف آزادی آنها نبوده است، بعکس اسلام با مفهوم زن شیء شده و به‌عنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت وی را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیتهای خود را انتخاب کند. اما رژیم شاه است که با غرق کردن آنها در امور خلاف اخلاق می‌کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند ... ما می‌خواهیم که زنان را از فساد که آنان را تهدید می‌کند آزاد سازیم»[۲]

«اسلام زن‌ها را بیشتر حقوقشان را ملاحظه کرده است تا مردها. این هم معنا که بعد از این چه خواهد شد زن‌ها حق رأی دارند. از غرب بالاتر است این مسائلی که برای زن‌ها ما قائل هستیم، حق رأی دادن دارند، حق انتخاب دارند. حق انتخاب شدن دارند. همه اینها هست تمام معاملاتشان به اختیار خودشان هست و آزاد هستند»[۳]

«زنان همچون مردان در ساختن جامعه اسلامی فردا شرکت دارند، آنان از حق رأی دادن و رأی گرفتن برخوردارند. در مبارزات اخیر ایران، زنان ایران نیز سهمی چون مردان دارند. ما همه‌گونه آزادی را به زن خواهیم داد، البته جلوی فساد را می‌گیریم و در این مورد دیگر بین زن و مرد فرقی نیست.»[٤]

«زنان همانطور که قبلاً گفتم، می‌توانند در ارتش باشند. آنچه اسلام با آن مخالف است و آن را حرام می‌داند فساد است، چه از طرف زن باشد و چه از طرف مرد فرقی نمی‌کند ... اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیء و یک

---

۱. صحیفه امام، ج۵، ص۴۶۷ مصاحبه با رادیو تلویزیون لوگزامبورگ، ۲۰/ ۱۰/ ۵۷.

۲. صحیفه امام، ج۲، ص۳۷۰ مصاحبه با نشریه لوموند، ۱۶/ ۲/ ۵۷.

۳. صحیفه امام، ج۶، ص۴۳۶ در جمع اقشار مختلف مردم، ۱/۹ /۵۸.

٤. صحیفه امام، ج۵، ص۵۲۰ مصاحبه با روزنامه اطلاعات، ۳/ ۱۱/ ۵۷.

عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند»[۱]

«زنان در جامعه اسلامی آزادند و از رفتن آنان به دانشگاه و ادارات و مجلسین به هیچ وجه جلوگیری نمی‌شود. از چیزی که جلوگیری می‌شود، فساد اخلاقی است که زن و مرد نسبت به آن مساوی هستند.»[۲]

«در نظام اسلامی زن به‌عنوان یک انسان می‌تواند مشارکت فعال با مردان در بنای جامعه اسلامی داشته باشد ولی نه به‌صورت یک شیء، نه او حق دارد خود را به چنین حدی تنزل دهد و نه مردان حق دارند که به او چنین بیندیشند»[۳]

بنابراین از این نصوص صریح تاریخی که مرحوم امام خمینی بارها قبل از انقلاب و بعد از انقلاب متذکر شدند، روشن می‌شود که ایشان کاملا با آزادی زنان و ورودشان به عرصه‌های مختلف اجتماعی و انتخاب شدن و دارا بودن از حق رای موافق بودند و تنها مخالفتشان با به فساد کشاندن زنان بوده است.

در مبحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم اگر مرحوم امام خمینی با حق رای زنان مخالفت داشتند از این جهت بود که شاه قصد داشت به بهانه ورود زنان در عرصه‌های اجتماعی و دارایی از حق رای و حق انتخاب شدن، زنان را بیشتر غرق فساد و فحشاء کند و از طریق سرگرم کردن مردم و به خصوص زنان به فساد انگیزه قیام و انقلاب را از مردم بگیرد، چنانچه که مرحوم امام خمینی در مورد علت مخالفتش با حق رای زنان به روشنی متذکر این نکته شده و فرمودند:

«مگر با چهار تا زن فرستادن [به] مجلس، ترقی حاصل می‌شود؟ مگر مردها

---

۱. صحیفه امام، ج۵، ص۲۹۳-۲۹۴ مصاحبه با استاد دانشگاه روتکرز آمریکا، ۷/ ۱۰/ ۵۷.

۲. صحیفه امام، ج۵، ص۱۸۳ مصاحبه با مفسر تایمز آمریکا، ۱۶/ ۹/ ۵۷.

۳. صحیفه امام، ج۴، ص۴۱۴ مصاحبه با مجله نیوروو آمستردام، ۱۸/ ۸/ ۵۷.

که تا حالا بودند ترقی برای شما درست کردند تا زنهایتان ترقی [درست کنند]؟ ما می‌گوییم اینها را فرستادن در این مراکز جز فساد چیزی نیست. شما بعد تجربه کنید ببینید بعد از ده سال، بیست سال، سی سال دیگر، اینها را بفرستید، به خیال خودتان، ببینید اگر شما جز فساد چیز دیگری دیدید؟ ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم»[1]

در این رابطه مورخین می‌نویسند:

«به دنبال نخست‌وزیری اسدالله علم در تیرماه ۱۳۴۱ و سفر جانسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران در شهریور همان سال، طبق برنامه آمریکاییان برای سلطه بیشتر بر ایران، در مهرماه ۱۳۴۱ دولت اسدالله علم لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را برخلاف قانون اساسی مشروطه تنظیم و پس از تصویب، در غیبت طولانی مجلس شورای ملی، متن آن را از طریق جراید منتشر نمود. در این لایحه، قید اسلام و سوگند به قرآن‌مجید از شرایط نمایندگی حذف و برای فریبکاری، به زنان حق رأی داده شد. این حرکت که برای حذف اسلام از جامعه و نفوذ وابستگان به بیگانگان در مسئولیت‌های مهم به‌خصوص فرقه صهیونیستی ـ انگلیسی بهائیت طراحی شده بود، با مخالفت شدید امام‌خمینیﷸ روبه‌رو شد. ایشان با همراه‌کردن عده‌ای از علما درخواست لغو آن را مطرح کرد که در نتیجه دولت مجبور به لغو این لایحه در آذر ماه شد و بدین‌رو اولین پیروزی در نهضت امام‌خمینیﷸ شکل یافت.»[2]

«مخالفت جامعه روحانیت در این زمینه چنین توجیه گردید که زنان ایرانی از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی همانند مردان محروم بودند شاه در خدمت امریکا بود ماهیت اعطای حق رأی به زنان جز فریب، اغفال و به فساد کشاندن نسوان (زنان)

---

۱. صحیفه امام، ج۱، ص۳۰۵ سخنرانی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۴۳

۲. ایران، دیروز امروز فردا، ص۶۷

چیزی در برنداشت و با فرستادن چند زن به انجمن دردی دوا نمی‌شد. مخالفت با تصویبنامه مخالفت با آزادی (بانوان) نبود بلکه مخالفت با توسعه فساد بود که رژیم در جهت آن پیوسته گام برمی‌داشت و به همین جهت امام خمینی در همان تاریخ اعلام داشت «ما با ترقی زنها مخالف نیستیم، ما با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زنها داشته باشند؟! مگر آزاد مرد و آزاد زن با لفظ درست می‌شود؟!».[1]»

۲۷. آیا قرار دادن سهمیه برای ایثارگران در حکومت اسلامی بر خلاف دستورات اسلام است؟

پرسش بیست و هفتم:

در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی و سایر نهادها که سهمیه‌های متعددی را برای اقشار ویژه (ایثارگران) در نظر گرفته‌اند، آیا این کارشان شرعی و منطبق با سیره امام علی علیه‌السلام است؟

پاسخ:

خداوند در قرآن همگان را دستور به رعایت قسط و عدل داده و می‌فرماید: «بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است» «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (سوره اعراف آیه ۲۹)

اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می‌باشد اقتضا می‌کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می‌دهد، توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید، چنانچه که امیر مومنان در عهدنامه مالک اشتر فرمود:

«هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان باشند، زیرا این کار سبب

---

۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلال الدین مدنی، ج۱، ص۶۲۳ پاورقی

می‌شود نیکوکاران به نیکی‌ها بی‌رغبت شوند و بدکاران به اعمال بد تشویق گردند بنابراین هر یک از اینها را مطابق آنچه برای خود خواسته‌اند پاداش ده. «وَلَا یَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِیءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ كُلّاً مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَه»[1]

بر این اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با ایثار و فداکاری خود امنیت ملی، تمامیت ارضی، منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال‌های خود در زندان‌های دشمن، تأمین نموده‌اند براساس عدل و انصاف، حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت‌های وارده باشد.

از سوی دیگر، برخی در مورد تقسیم بیت المال در سیره پیامبر اسلام و امیر مومنان علیهما و آلهما السلام می‌نویسند:

«از بررسی جامعِ روایات، به طور کلّی دوگونه مورد مصرف برای بیت المال به دست می‌آید: مصارف خاص و مصارف عام.

۱. مصارف خاص: این قسم، آن دسته از مصارف عمومی را که دارای عنوانی خاص هستند، شامل می‌شود، مانند: تأمین فقرا و مستمندان و از کارافتادگان و خانواده‌های شهدا، تأمین حقوق کارگزاران بیت المال و قضات و سربازان، آموزش و بهداشت، مخارج زندانیان، بدهی بدهکاران، دیه مقتولانی که ضامن شخصی ندارند، عمران و آبادی شهرها و... ۲. مصارف عام در صدر اسلام، پس از تأمین مصارف خاص، مازاد بیت المال بین عموم مسلمانان تقسیم می‌گردید. در متون روایی از این نوع مصرف، به عنوان حقّ عام افراد در بیت المال، یاد گردیده است.»[2]

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲. دانش نامه امیر المومنین علیه‌السلام، ج۴، ص۱۳۹

بنابراین برای از کار افتادگان که مصداق جانبازان مجاهد هستند و خانواده شهدای عزیز، باید از بیت المال نصیبی قرار داد، زیرا این افراد و خانواده شهدا، اگر حمایت حکومت اسلامی نباشد، باید در فقر زندگی کنند، چنانچه که در همان عهد نامه مالک اشتر می‌خوانیم که امام علی علیه‌السلام فرمود:

«خدا را، خدا را، در مورد طبقه پایین اجتماع، همان‌ها که راه چاره‌ای ندارند از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، زیرا در این قشر کسانی هستند که روی سؤال دارند و نیز افرادی هستند که باید بدون سؤال و تقاضا به آنها کمک کنی. آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده است عمل کن؛ در بخشی از بیت المال،و قسمتی از درآمد حاصل از کشاورزی را در هر منطقه‌ای به آنها تخصیص ده؛ زیرا آنها که دوراند به مقدار کسانی که نزدیک‌اند سهم دارند، و باید حقّ همه آنها رعایت شود، هرگز نباید سرخوشی و غرور و زمامداری تو را از آنها به خود مشغول سازد، و (بدان) هیچ گاه به خاطر کارهای فراوان و مهمّی که انجام می‌دهی از ترک رسیدگی به کارهای کوچک معذور نیستی؛ هرگز دل از این گروه برمگیر! و چهره خود را در برابر آنها درهم نکش»[1]

و بالخصوص در بیان دیگر امام علی علیه‌السلام خطاب به یکی از کارگزارانش، از لزوم بهره مندی مجاهدین راه حق از بیت المال سخن به میان آورده و می‌فرماید:

«ای مخنف بن سلیم! برای تو در این مالیات‌ها بهره و حقّی معیّن است و تو در آن، شریکانی داری: تنگ‌دستان، تهی‌دستان، بدهکاران، مجاهدان، در راه ماندگان، بردگان، ونیازمندان به الفت و مهربانی. به درستی که ما حقّ تو را کامل ادا کنیم. تو نیز حقوق‌آنان را کامل ادا کن، وگرنه در روز رستاخیز، پُر دشمن‌ترینِ مردم خواهی بود؛ و بدا به حال کسی که دشمنش اینها باشند «إنَّ لَكَ فِي هذِهِ الصَّدَقَةِ نَصيبا وحَقّا مَفروضا، ولَكَ فيهِ شُرَكاءَ: فُقَراءَ، ومَساكينَ، وغارِمينَ،

---

۱. نهج البلاغه نامه ۵۳

ومُجاهِدينَ، و أبناءَ سَبيلٍ، ومَملوكينَ، ومُتَأَلِّفينَ»[۱]

بر همین اساس در پیمان صلحنامه امام حسن علیه‌السلام با معاویه می‌خوانیم که «معاویه موظف است همواره از خراج مبلغ یک میلیون درهم تسلیم امام حسن علیه‌السلام نماید تا میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امام علی علیه‌السلام کشته شده‌اند تقسیم شود» «على أن يفرق في أولاد من قتل مع أبيه يوم الجمل و أولاد من قتل مع أبيه بصفين ألف ألف درهم و أن يجعل ذلك من خراج دارابجرد»[۲]

از سوی دیگر براساس قواعد فقهی، غنایم حاصل از جنگ‌ها اعم از سلاح و... بین رزمندگان توزیع می‌شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره‌ای نیز نداشتند:[۳]

اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شرایط زمانه و تغییر شیوه تأمین امنیت مردم، مدیریت اقتصادی و... دیگر نمی‌توان مثلا سلاح‌های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما، توپ، تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به دست می‌آید را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی‌کند ولی باید حداقل به میزانی که جبران غنیمت‌های گرفته شده را می‌کند، مجاهدان حاضر در میدان نبرد را مورد بهره مندی قرار داد.

در نقلی آمده است:

«امیرمومنان بر پیرمردی نابینا که گدایی می‌کرد، عبور کرد. پرسیدند: «این فرد کیست؟». گفتند: ای امیر مؤمنان! نصرانی است.

امیر مؤمنان فرمود: «او را به کار گرفتید تا آن جا که پیر و ناتوان شد و [اکنون] از

---

۱. دعائم الاسلام، ج۱، ص۲۵۲
۲. علل الشرائع، ج ۱، ص۲۱۲
۳. وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۱۰۳ باب ۳۸

او دریغ می‌کنید؟ بر او از بیت المال، انفاق کنید «أستَعمَلتُموهُ، حَتّی إذا کَبِرَ و عَجَزَ مَنَعتُموهُ؟! أنفِقوا عَلَیهِ مِن بَیتِ المال»[۱]

در وقتی که یک نصرانی به خاطر خدمت به حکومت اسلامی و از کار افتادگی، مستحق دریافتی از بیت المال است، طبیعتا تکلیف ما نسبت به آزادگان و جانبازان و شهدای راه حق روشن است که این افراد و خانواده‌های آنان باید مورد حمایت حکومت اسلامی و بهره مندی از بیت المال باشند آن هم به نحو متعارف چرا که روشن است که افراط در هر چیزی مذموم و ناپسند است، بر همین اساس در فتاوای شیخ طوسی می‌خوانیم:

«اگر مجاهد جبهه نبرد بمیرد یا کشته شود و همسر و فرزندانی از خود باقی بگذارد، مخارج آنان باید از بیت المال تامین شود» «فإذا مات المجاهد أو قتل و ترك ذرية أو امرأة فإنهم يعطون كفايتهم من بيت المال[۲]»

۲۸. چرا حکومت اسلامی از مردم مالیات دریافت می‌کند در حالی که چنین چیزی در زمان پیامبر اسلام نبود؟

پرسش بیست و هشتم:

برخی مدعی هستند که در زمان پیامبر مالیات داده نمی‌شد و فقط خمس بود اما الان هم باید خمس بدهیم و هم روی اجناس ۹ درصد مالیات کشیده می‌شود. لطفا پاسخ بدید؟

پاسخ؛

در زمان پیامبر گرامی و امام علی علیه‌السلام در کنار خمس از مردم خراج نیز گرفته می‌شد و مال خراجی به عنوان مال بیت المال به مصارف عمومی جامعه

---

۱. تهذیب الاحکام، ج۶، ص۲۹۳

۲. المبسوط في فقه الإمامية، ج۲، ص۷۳

می‌رسید، چنانچه که در مورد خراج می‌نویسند:

«خراج مالیاتی است که از سوی دولت اسلامی بر زمینهای خراجی مقرر می‌گردد. منظور از زمینهای خراجی زمینهایی است که به عموم مسلمانان تعلّق دارد و آن دو قسم است:

۱. زمینهای آبادی که با قهر و غلبه بر کفّار از آنان گرفته شده است (و مسلمین از آنها استفاده می‌کنند که باید خراج آن را بدهند).

۲. زمینهای آباد گرفته شده از کفّار از طریق مصالحه بر آنها، بدین گونه که زمینهای مورد مصالحه از آنِ مسلمانان باشد و کفّار تنها حقّ سکونت در آنها را داشته باشند.

خراج از منابع بیت المال به شمار می‌رود؛ از این رو، مصرف آن نیازهای عمومی مسلمانان، اعم از فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است، مانند حراست از مرزها، حقوق کارگزاران دولت، ساختن مدرسه، بیمارستان، پل و مانند آنها»[۱]

جهت آگاهی بیشتر در مورد خراج رجوع کنید:[۲]

در زمان کنونی با توجه به آنکه مصارف عمومی جامعه بسیار زیاد و متنوع بوده و درآمدهای خراجیه برای حکومت اسلامی نیز عملا قابل تحقق نیست، لذا از باب ضرورت و احکام ثانویه و ولایتی که خداوند و ائمه علیهم‌السلام به حاکم اسلامی تفویض کرده‌اند (ولایت مطلقه) که در پاسخهای قبلی در این رابطه مستندات لازم را ارائه دادیم.

حاکم اسلامی می‌تواند با رعایت عدالت از افراد جامعه مالیات بگیرد و طبیعتا مالیات اخذ شده به مانند خراج اخذ شده در زمان پیامبر اسلام و امیر

---

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج۳، ص۴۴۰

۲. نهج البلاغه، عهد نامه مالک اشتر (نامه ۵۳) ـ وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۱۴۹ باب ۶۸؛ ص۱۵۸ باب ۷۲؛ جواهر الکلام، ج۲۱، ص۱۵۷ به بعد

مومنان علیهم‌السلام، جایگزین پرداخت خمس یا زکات نمی‌گردد، چنانچه که فقیه بزرگ، آیت الله مکارم شیرازی به روشنی متذکر نکات مورد اشاره شده و در پاسخ سوالی که پرسیده بودند:

«آیا حاکم اسلامی می‌تواند غیر از خمس و زکات واجب، پرداخت وجوه دیگری مانند مالیات را بر مردم مقرّر سازد؟

پاسخ دادند:

در صورتی که ضرورتی برای جامعه اسلامی پیش آید و هیچ راهی برای حلّ آن جز مالیات‌های جدید نباشد، حکومت اسلامی می‌تواند به مقدار لازم مالیات وضع کند، و رعایت عدالت دینی در این امر واجب است.»[۱]

و ادامه دادند:

«مالیات جهت هزینه تأمین امنیّت و حفظ کشور از داخل و خارج است تا مردم، کشور، ناموس و اموالشان در امنیّت کامل باشند و همچنین برای کشیدن جادّه‌ها، ساختن مدارس و بیمارستانها و سایر نیازهای اجتماع می‌باشد و همان گونه که در سابق گفته شد، مالیات را نمی‌توان به جای خمس محسوب داشت، بلکه مانند سایز هزینه‌های کسب و کار است.»[۲]

«مسأله مهمّ این است که مالیات نوعی هزینه کار اقتصادی است. یعنی کسی که فعّالیّت اقتصادی دارد، از جادّه‌ها استفاده می‌کند، از امنیّت بهره می‌گیرد، از رسانه‌های جمعی کمک می‌گیرد، و از دیگر امکانات بهره‌مند می‌گردد. اگر این امکانات نبود، کار اقتصادی ممکن نمی‌شد، یا بهره کمی داشت. بنابراین وظیفه دارد سهمی از هزینه‌های کارهای عمومی دولت، که در انجام امور اقتصادی او مؤثّر است را بپردازد، و این یک امر طبیعی است. حال

---

۱. استفتاءات جدید، ج ۲، ص۱۹۰

۲. استفتاءات جدید، ج۱، ص۵۳۷

اگر بعد از پرداختن مالیات، چیز اضافه‌ای برای او باقی نماند، خمس به او تعلّق نمی‌گیرد، و اگر اضافه بماند ۸۰ درصد آن مال خود اوست، و ۲۰ درصد دیگر که خمس است در حال حاضر عمدتاً صرف مسائل فرهنگ اسلامی، و حفظ عقاید و ارزشها می‌گردد، که سود آن عائد مردم می‌شود. چون اگر حوزه‌ها نباشد، نسل آینده از اسلام دور و جدا می‌گردد. بنابراین، اساساً نباید قلمرو مالیاتها را با وجوه شرعیّه مخلوط کرد.»[1]

۲۹. آیا سربازگیری از مردم که امروزه حکومت اسلامی انجام می‌دهد مورد تایید اسلام است؟

پرسش بیست و نهم:

انقلاب اسلامی و حکومتی دینی و اسلامی در کشور ما حاکم است فلذا باید تمام قوانین آن مبتنی بر شریعت اسلام باشد.

یکی از قوانین کشور ما قانون نظام وظیفه عمومی است این قانون چه جایگاهی در قرآن و سنت و سیره اهل بیت علیهم‌السلام دارد؟

اینکه باید عده‌ای باشند تا از مرزها و قلمرو محافظت کنند ضروری است و کسی با آن مخالفت نیست اما اینکه تمام مردان یک کشور حتما باید مدتی از عمرشان را در نظام بگذرانند و گرنه از برخی خدمات عمومی محروم می‌شوند چه جایگاهی در قرآن و سنت دارد؟ آیا پیامبر اسلام یا امیرالمومنین در طول مدت حکومتشان جوانان را مجبور به حضور در ارتش میکردند و اگر نمی‌آمدند آنها را از خدمات اجتماعی محروم می‌کردند؟ آیا در قرآن یا احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مدرکی دال بر اجباری بودن خدمت نظامی برای همه افراد داریم؟

پاسخ؛

---

۱. استفتاءات جدید، ج ۳، ص۱۱۵

جهاد و لزوم آمادگی در برابر دشمن و مهاجم، امری لازم و ضروری بر همه مسلمین است که مورد تاکید قرآن واقع شده و می‌فرماید؛

«در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد» (انفال ۶۰)

در روایات اسلامی نیز، آمادگی در برابر دشمن و جهاد در برابر آنان مورد تاکید قرار گرفته است و به عنوان یک وظیفه ثابت مسلمین، مورد بیان قرار گرفته است.

امیر مومنان علی علیه‌السلام، جهاد و مقابله با دشمن را وظیفه همه مسلمین می‌دانست و می‌فرمود:

«جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان (خاص خود) گشوده است، و آن لباس تقوی، زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است. هر کس آن را از روی بی‌اعتنایی ترک کند خدا لباس ذلّت و خواری در اندام او می‌پوشاند، بلا از هر سو او را احاطه می‌کند و گرفتار حقارت و پستی می‌شود، عقل و فهم او تباه می‌گردد و به خاطر تضییع جهاد حق از او گرفته می‌شود، در راه نابودی پیش می‌رود و از عدالت محروم می‌گردد»[۱]

و باز فرمود:

«و الجهاد عزّا للاسلام» «خداوند، جهاد را، سبب عزت و سربلندی اسلام و (مسلمانان) قرار داده است.»[۲]

دلیل این بیان علی علیه‌السلام روشن است، اگر مسلمانان در برابر حیله‌ها و حملات و تهاجمات دشمنان خاموش بنشینند و به جهاد برنخیزند چیزی

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۵۲.

نمی‌گذرد که عظمت آن‌ها پایمال دشمنان می‌شود و عزت و سربلندی تبدیل به ذلت و سر به زیری می‌گردد.[۱]

و باز در نقل دیگری، علی علیه‌السلام فرمود:

«كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ ... فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَذْلُ مَالِهِ وَ نَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّه» «خداوند جهاد را بر مردان واجب کرده است، جهاد مرد، بذل مال و جانش است تا آنکه در راه خدا کشته شود»[۲]

در نقل دیگری، امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مجاهده و برخورد با دشمن، بر جمیع امت واجب است، که اگر جهاد را ترک کنند،گرفتار عذاب می‌شوند» «فَإِنَّ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَّةِ وَ لَوْ تَرَكُوا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَاب»[۳]

بنابراین، نبرد و جهاد و مقابله با دشمن و تامین امنیت مملکت اسلامی، وظیفه همه مسلمین است، اما از آنجایی که این مقابله و جهاد، باید تحت نظر امام و رهبر مسلمین باشد، چنان که امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«جهاد واجب است، با امام عادل» «الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ الْإِمَامِ الْعَدْل»[٤]

امام و رهبر مسلمین خط و خطوط و چگونگی جهاد و مقابله با دشمن را ترسیم می‌کند، گاه حکم می‌کند که همگان باید در میدان نبرد حاضر شوند، چون دشمن حمله کرده است، و گاه حکم می‌کند که دشمن اگر چه الان حمله نکرده است، اما منتظر فرصت است تا در زمان مناسب، ضربه خود را بزند، لذا علاوه بر آنکه افرادی باید به صورت دائمی، مشغول مقابله با دشمن باشند،

---

۱. پیام امام امیر المومنین، ج۱۴، ص۸۸

۲. الکافی، ج۵، ص۹

۳. تحف العقول، ص۲۴۳؛ تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۲۴

٤. عیون الاخبار، ج۲، ص۱۲۴

افرادی هم واجب است در برهه‌ای از عمر خود (مثلا دو سال خدمت سربازی)، وارد عرصه مستقیم مقابله با دشمن شوند، تا هم با خلاء نیرو در برابر دشمن مواجه نشویم و هم افراد مذکور در این مدت دو سال، آموزشهای لازم را ببینند تا اگر زمانی دشمن به مرزهای مسلمین حمله همه جانبه کرد، آنان بتوانند در برابر دشمن، امدادهای لازم را برسانند.

بر همین اساس، چون خدمت سربازی، مصداق جهاد فی سبیل الله و عمل به فرامین الهی است، مرحوم امام خمینی می‌فرمود:

«خدمت سربازی از عبادات است»[1]

۳۰. حکم شرعی برائت جویی از نظام اسلامی و رهبری در شرایط اضطراری چگونه است؟

پرسش سی ام:

این پیام را برخی از دوستان انقلابی در فضای مجازی منتشر می‌کنند: «شنیدم به آرمان گفتند به رهبر ناسزا بگو رهایت میکنیم، و گرنه بیشتر میزنیمت. آرمان هم گفته اون نورچشم منه، شما بزنید..»

سوالم آن بود که اگر ما هم در وضعیت مشابه قرار بگیریم، حق ناسزا گفتن به رهبری را نداریم حتی اگر کشته شویم!!!؟

پاسخ؛

این که جریان مذکور پیرامون ناسزا گویی به رهبری در مورد شهید بزرگوار طلبه آرمان علی وردی، اتفاق افتاده است یا خیر مورد اطلاع دقیق نیست، اما به هر حال آیات و روایات تقیه حکم به وجوب تقیه و عدم اظهار عقیده و حتی برائت جویی در مباحث مرتبط با نظام اسلامی و رهبری می‌کند، چنان که دانشمندان

---

۱. صحیفه امام، ج۱۰، ص۲۴۰

شیعه در بیان عقیده شیعه چنین می‌گویند:

«ما معتقدیم: هرگاه انسانی در میان افراد متعصّب و لجوج و بی‌منطق گرفتار شود که اظهار عقیده در میان آنان، سبب خطر جانی یا مانند آن گردد و از این اظهار عقیده فایده مهمّی حاصل نشود، در چنین موردی موظّف است عقیده خود را مکتوم دارد، و جان خود را بیهوده بر باد ندهد، و نام این کار را «تقیّه» می‌گذاریم و این مسأله را از دو آیه در قرآن مجید و دلیل عقل آموخته‌ایم.

قرآن درباره مؤمن آل‌فرعون می‌فرماید: «﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ مرد با ایمانی از آل‌فرعون که ایمان خود را کتمان می‌کرد (در مقام دفاع از موسی بر آمد و) گفت: آیا می‌خواهید کسی را به قتل برسانید که می‌گوید: پروردگار من خداست، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است!». (سوره غافر آیه ۲۸)

جمله «يَكْتُمُ ايمانَهُ» صراحت در مسأله تقیّه دارد، آیا سزاوار بود مؤمن آل‌فرعون ایمان خود را آشکار کند و جان خود را از دست بدهد و کاری از پیش نبرد؟

و درباره بعضی از مؤمنان مبارز و مجاهد صدر اسلام که در چنگال مشرکان لجوج گرفتار شدند دستور تقیّه می‌دهد و می‌فرماید: «﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾؛ افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان، کسی را از کافران، دوست و ولیّ خود قرار دهند، هر کس چنین کند رابطه خود را از خدا بریده است مگر این‌که (شما در خطر باشید و) از آنها تقیّه کنید». (سوره آل عمران آیه ۲۸)

بنابراین «تقیّه» یعنی کتمان عقیده، مخصوص جایی است که جان و مال و عِرض انسان در برابر دشمنان متعصّب و لجوج به خطر می‌افتد، بی‌آن‌که

نتیجه‌ای داشته باشد، در چنین مواردی نباید بیهوده افراد را به خطر انداخت و نیروها را از دست داد؛ بلکه باید آن را برای مواقع لزوم حفظ کرد، به همین دلیل در حدیث معروف امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ؛ تقیّه سپر دفاعی مؤمن است».[1]

تعبیر به «تُرس» (سپر) تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد تقیّه یک وسیله دفاعی در مقابل دشمنان است.

داستان تقیّه کردن «عمّار یاسر» در برابر مشرکان و صحّه نهادن بر آن از سوی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله معروف است.»[2]

البته در مورد برائت جویی و سب کردن امامان علیهم‌السلام از روی تقیه این اجازه داده شده است که انسان اختیار دارد که از روی تقیه سب کند یا تقیه را کنار بگذارد و سب نکند و کشته شود!!![3]

روشن است که مورد این اجازه در مورد امامان علیهم‌السلام است و شامل مباحث مربوط به نظام اسلامی و رهبری نمی‌شود، بلکه در مورد نظام و رهبری ادله تقیه حاکم است مگر موارد خاصی که مصلحت مهمتری در کار باشد.

عبدالله بن عطا می‌گوید:

«به امام باقر علیه‌السلام گفتم: دو مرد را در کوفه گرفتند و به آنها گفتند: از امیر مؤمنان بیزاری بجویید. یکی بیزاری جست و یکی نجست. آن را که بیزاری جست آزاد کردند و آن دیگری را کشتند. فرمود: آن کس که بیزاری جست، در دینش مسئله دان و فقیه بود، و آن کس که نجست، شتاب کرد برای بهشت

---

۱. الکافی، ج۲، ص۲۲۱

۲. اعتقاد ما، آیت الله مکارم شیرازی ص۱۰۱

۳. وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۲۵ باب ۲۹ بَابُ جَوَازِ التَّقِيَّةِ فِي إِظْهَارِ كَلِمَةِ الْكُفْرِ كَسَبِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ علیهم‌السلام وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ عَدَمِ وُجُوبِ التَّقِيَّةِ فِي ذَلِكَ وَ إِنْ تَيَقَّنَ الْقَتْلَ

«...أَمَّا الَّذِی بَرِئَ فَرَجُلٌ فَقِیهٌ فِی دِینِهِ وَ أَمَّا الَّذِی لَمْ یَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ»[۱]

۳۱. چرا در حکومت اسلامی، زنان نمی‌توانند رئیس جمهور شوند؟

پرسش سی و یکم:

چرا زنان نمی‌توانند رئیس جمهور شوند؟ برخی به این موضوع اعتراض می‌کنند؟

پاسخ:

اسلام در حاکم و قاضی مرد بودن را شرط می‌داند و این از آن جهت نیست که می‌خواهد از مقام زنان بکاهد و یا او را تحقیر کند بلکه این کار به خاطر رعایت شرایط طبیعی و خصائص آفرینش زن است.

اصل تقسیم کار ایجاب می‌کند که هر کاری به اهل و شایسته آن سپرده شود.

از آنجا که زن یک موجود عاطفی است کارهایی که به صلابت و خشونت نیاز دارد به مرد واگذار شده است و ولایت و زعامت یکی از این کارهاست.

ادله اسلامی حاکی از آن است که زن نباید متصدی مقام قضاء و داوری باشد چنانچه که در ذیل توضیح داده‌ایم:[۲]

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«قضاوت کردن برای زن نمی‌باشد»[۳]

مقام قضاوت شعبه کوچکی از حکومت است و وقتی زن نتواند قاضی باشد به طریق اولی حق زعامت و حکومت را نیز نخواهد داشت و این برای آن است که زن در مقابل صحنه‌های تاثر آور که معمولا قضات با آنها سر و کار دارند نمی‌تواند استقامت و ثبات خود را حفظ کند و جانب حق را که چه بسا از تاثیرات عاطفی

---

۱. الکافی، ج۲، ص۲۲۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6093

۳. من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۶۴

به دور است بگیرد.

علی علیه‌السلام در وصیت خود نسبت به زنان چنین فرمود:

«زنان را برای انجام کاری که توانایی و قدرت ندارند ناچار مکن زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن»[۱]

پیامبر گرامی فرمود:

«رستگار نمی‌شوند قومی که زنی بر آنها حکومت کند»[۲]

و فرمود:

«گروهی که تصمیم گیرنده آنها زن باشد روی رستگاری را نخواهند دید»[۳]

و فرمود:

«اگر زمامداران شما بدترین شما و ثروتمندان شما بخیلان شما و اداره‌کننده جامعه شما به دست زنهای شما باشد در این صورت مرگ بر شما از زندگی در روی زمین بهتر است»[٤]

چنان که گفتیم چون زنان موجودات عاطفی هستند و سریعتر تحت تاثیر عواطف قرار می‌گیرند لذا کارهایی که بیشتر به عقل و صلابت نیاز دارد به زنان واگذار نشده است و قضاوت و حکومت از این نوع کارهاست که اسلام زن را از عهده داری آنها معاف کرده است و در عوض کارهایی را به او تفویض کرده که با شرائط و خصائص خلقت او مناسب است مانند خانه داری و تربیت نسل‌های پاک و پاکیزه و تحویل آنها به اجتماع که این وظیفه نیازمند به عاطفه و دلسوزی بسیار است.

---

۱. نهج البلاغه نامه ۳۱

۲. الخلاف شیخ طوسی، ج۲، ص۲۳

۳. بحار الانوار، ج۷۴، ص۱۳۸

٤. سنن ترمذی، ج۴، ص۵۲۹؛ تحف العقول، ص۲۹

۳۲. مسئولین در حکومت اسلامی باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟

پرسش سی و دوم:

نظر دین در مورد یک رئیس جمهور یا نماینده مجلس شایسته چیست؟ آیا حدیث انتخاباتی داریم که بگوید به چه افرادی باید رای بدهیم؟

پاسخ؛

در احادیث اسلامی شرایطی برای کارگزاران بیان شده است که باید در انتخاب افراد مورد توجه قرار گیرد؛

۱. علم و آگاهی در بالاترین سطح؛

پیامبر گرامی فرمود:

«کسی که امامت و پیشوایی جمعیتی را بر عهده می‌گیرد در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد پیوسته کار آنها رو به انحطاط می‌رود تا روز قیامت»[1]

وفرمود:

«کسی که مردم را به خویشتن دعوت کند در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد او بدعت گذار گمراه است»[2]

۲. سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوداث مختلف؛

علی علیه‌السلام فرمود:

«ابزار ریاست و مدیریت، سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمل فراوان است»[3]

۳. آگاهی بر مسائل زمان؛

---

۱. وسائل الشیعه، ج۵، ص۴۱۵

۲. سفینه البحار، ج۶، ص۳۴۸

۳. نهج البلاغه کلمات قصار ۱۷۶

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«آن کس که آگاه از وضع زمان خود باشد مسائل پیچیده و گمراه‌کننده به او هجوم نمی‌آورد»[۱]

۴. منافع مردم و خویش را یکسان دیدن؛

علی علیه‌السلام زمانی که محمد بن ابی بکر را به زمامداری مصر برگزید چنین به او دستور داد:

«برای عموم مردم چیزی را دوست بدار که برای خود و خانواده خود دوست می‌داری و برای آنها چیزی را ناخوش بدار که برای خود و خانواده خود ناخوش داری چرا که این کار منطق تو را قوی می‌کند و مردم را به اصلاح و صلاح نزدیکتر می‌سازد»[۲]

۵. پیوند عاطفی با مردم؛

در برخی روایات سلطان عادل به منزله پدر شمرده شده است و به مردم توصیه شده است که همانند پدر او را گرامی بدارند. مفهوم این سخن آن است که او هم باید با چشم فرزندی به مردم نگاه کند و به این ترتیب باید یک رابطه عاطفی آن گونه که میان پدر و فرزندان است میان او و مردم برقرار باشد.

امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

«سلطان عادل به منزله پدر مهربان است پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خود دوست می‌دارید و ناخوش دارید برای او آنچه را که برای خود ناخوش دارید»[۳]

۶. دوری از بخل و جهل و نادانی و جفا و ستم؛

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۷

۲. بحار الانوار، ج۷۲، ص۲۷

۳. وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۴۷۲

علی علیه‌السلام فرمود:

«شما می‌دانید کسی که بر نوامیس و خون‌ها و غنائم، احکام و پیشوایی مسلمین حکومت می‌کند نباید بخیل باشد مبادا در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص بورزد و نباید جاهل و نادان باشد که با جهلش آنها را گمراه سازد و نه جفا کار که پیوندهای آنها را از هم بگسلد و نه ستمکار که گروهی را بی‌دلیل به گروهی دیگر مقدم دارد و نه رشوه خوار در قضاوت که حقوق آنها را پایمال کند و در رساندن حق به صاحبش کوتاهی ورزد و نه تعطیل‌کننده سنت پیامبر که امت را به هلاکت بیفکند»[1]

۷. دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل؛

علی علیه‌السلام فرمود:

«فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند بر پا دارد که (با دشمنان خدا) سازشکار نباشد و به روش اهل باطل عمب نکند و پیرو فرمان طمع نگردد»[2]

۸. نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد نه وسیله برتری جویی و استفاده شخصی و حزبی؛

علی علیه‌السلام به قاضی اهواز چنین نوشت:

«بدان ای رفاعه این حکومت (و پستهای مختلف آن) امانت الهی است. هرکس در آن خیانت کند لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد و هر کس خائنی را به کار گیرد پیامبر در دنیا و آخرت از او بیزار است»[3]

و به فرماندار آذربایجان چنین نوشت:

«کار تو (فرمانداری) برای تو وسیله نان و آب نیست بلکه امانتی است در

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۳۱

۲. نهج البلاغه حکمت ۱۲۰

۳. دعائم الاسلام، ج۲، ص۵۳۱

گردنت»[۱]

۹. از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که زمامدار باید علم و توانایی در انجام مسئولیت‌ها را دارا بوده و در ادای مسئولیت نیز امین و درستکار باشد.[۲]

۳۳. چرا در حکومت اسلامی، انتخابات برگزار می‌شود؟

پرسش سی و سوم:

سوالم در مورد انتخابات و اینکه مردم رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند است که آیا از لحاظ آیات و روایات این حق به مردم داده شده است که خودشان حاکمشان را انتخاب کنند؟

پاسخ:

در جهان بینی اسلامی حکومت از آن خدا است و سرچشمه مشروعیت آن در جوامع انسانی با استناد به اجازه و تفویض الهی است.

بنابراین طبیعی است که در تمام سلسله مراتب؛ نظامات اجرائی باید از ناحیه پیامبر و امامان معصوم معرفی شوند و در عصر غیبت توسط جانشینان آن یعنی فقهای جامع الشرایط.

پیامبر گرامی بدون آن که از تمام مردم نظر خواهی کند فرماندهان و امراء لشکر و قضات و سفیران را تعیین می‌کرد و حضرت علی نیز در اکثر موارد چنین رفتار می‌کرد.

بی‌شک زمانی که خدا و پیامبر و امامان چیزی را اراده کنند مردم موظف به اطاعت هستند چنان که می‌فرماید:

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم

---

۱. نهج البلاغه نامه ۵

۲. سوره بقره ۲۴۷؛ یوسف ۵۵؛ قصص ۲۶

بدانند اختیاری از خود داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» (سوره احزاب ۳۶)

و می‌فرماید:

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولی الامر را (امامان)» (سوره نساء ۵۹)

در عصر غیبت هم که فقیه قائم مقام امامان است می‌تواند بدون نظر خواهی و مشورت از مردم ترتیبات نظام اجرائی را تدوین و اجرایی کنند و شرعا مردم هیچ حقی برای انتخاب ندارند این از جهت حکم اولیه اسلام است.

اما از جهت حکم ثانویه و این که در عصر و زمان ما مشارکت مردم در امر حکومت از بدیهیات است چرا که بدون مشارکت مردم، انگیزه کافی برای همکاری آنان با حکومت وجود نخواهد داشت و اگر ولی فقیه به این موضوع بی‌توجه باشد مصالح مسلمین را به خطر انداخته و نظام اسلامی را متزلزل می‌کند.

در زمان کنونی ولی فقیه نمی‌تواند بگوید که من جانشین امام معصوم هستم و مانند عصر پیامبر تمام مدیران اجرائی و نخست وزیر و وزیران و رئیس جمهور را در نظام اسلامی خودم تعیین می‌کنم چرا که این امر هماهنگ با مصالح مردم و مسلمین و شرائط امر به معروف و نهی از منکر نیست و پایه‌های حکومت را سست و اساس آن را متزلزل و ریشه‌های آن را بسیار ضعیف و کم قدرت خواهد کرد و به زودی چنین حکومتی از صفحه اجتماع برچیده می‌شود.

لذا فقیه طبق احکام ثانویه و مصلحت اهم که حفظ نظام اسلامی است باید به گزینش مردم اهمیت دهد و آنها را در این امر سهیم کند و در مرتبه نهایی فرد گزینش شده مردم را مورد تایید و تنفیذ قرار دهد تا از یک سو جنبه مردمی آن تثبیت شود و از سوی دیگر جنبه الهی که اساس این گزینش را تشکیل می‌دهد

تامین گردد.

مگر آنکه که مردم کسی را انتخاب کنند که مصالح اسلام و کشور را با خطر مواجهه می‌کند که در این صورت ولی فقیه از تنفیذ باید خودداری کند و با ارائه اسناد و مدارک مردم را متوجه این اشتباه کند که این مساله نشان می‌دهد که رای مردم بالاصاله اعتبار ندارد.

بنابراین طبق احکام اولیه اسلامی، مردم در انتخابات هیچ گونه نقش شرعی نخواهند داشت اما طبق احکام ثانویه این حق از باب تقدیم مصلحت اهم و دفع ضرر به مردم داده شده است البته تا زمانی که انتخاب آنان خلاف و مخالف مصلحت مسلمین نباشد.[1]

در پاسخ‌های قبلی و در بحث ولایت مطلقه فقیه(پرسش سیزدهم)، ادله فقهی لازم را ذکر کردیم که فقیه مامور است بر اساس مصلحت مهمتر جامعه و احکام ثانویه، تصمیم‌گیری و عمل کند.

۳۴. پاسخی به رئیس جمهور سابق در مورد جایگاه رای مردم در حکومت اسلامی!؟

پرسش سی و چهارم:

اخیرا یکی از روحانیون که رئیس جمهور مملکتی است ادعا کرده که انتخابات هدیه غرب نیست بلکه رای مردم در اسلام مورد توجه است تا آنجایی که این رای به امامت امامان هم مشروعیت می‌دهد و حضرت علی فرمود هر کس را که شما به عنوان امام و راهنما معرفی کنید من هم اطاعتش را می‌کنم؟

پاسخ؛

به عقیده شیعه انتخاب امام و تعیین امام تنها به نص خداوند ممکن است

---

۱. جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج۱۰، ص۱۱۹

و رای مردم هیچ گونه نقشی در مشروعیت امامت امام ندارد؛ چرا که امام باید دارای دو ویژگی وخصلت مهم باشد:

۱. علم وافر و کافی به تمام دستورات خداوند وشریعت که طبیعتا این علم جز با تعلیم الهی ممکن نیست.

۲. امام باید عصمت داشته باشد تا در تبلیغ شریعت وپاسبانی از آن دچار خطا واشتباه نشود.

از آنجایی که جز خداوند کسی نمی‌داند این صفات در وجود چه افرادی است ثابت می‌شود که تنها باید خداوند امام را تعیین و انتخاب کند و مردم هیچ گونه نقشی در انتخاب امام ندارند.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«انتخاب امام وظیفه‌ای لازم است که بر عهده خداوند است (و مردم نقشی ندارند)»[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«امامت عهدی الهی است و انتخاب آن تنها به عهده خدا است (و مردم نقشی ندارند)»[2]

پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند من و اهل بیتم را بر تمام مردم (به عنوان رهبر) برگزیده است و مردم در این انتخاب هیچ نقشی ندارند»[3]

خداوند نیز می‌فرماید؛

«پرودگارت هر چه را بخواهد بر می‌گزیند آنها (مردم) در برابر او اختیاری

---

۱. قرب الاسناد، ص۳۷۷

۲. الکافی، ج۱، ص۲۷۷

۳. بحار الانوار، ج۲۳، ص۷۴

ندارند»[۱]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«خداوند محمد و اهل بیتش را (به عنوان رهبر و پیشوا) برگزیده است (و مردم در انتخاب نقشی ندارند)»[۲]

علمای اهل سنت نقل می‌کنند؛

«هنگامی که پیامبر برخی شخصیت‌های برجسته قبایل عرب را به اسلام دعوت میکرد، آنان پذیرش دعوت آن حضرت را مشروط به ریاست وجانشینی پس از وی می‌دانستند اما آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:

«جانشینی پس از من موضوعی الهی وخارج از اختیار من است وخداوند آن را به صلاحدید خود در جایگاه واقعی خود قرار میدهد»

«الامر الی الله یضعه حیث یشاء»[۳]

بنابراین مردم هیچ نقشی در مشروعیت امامت امام ندارند و مشروعیت امام تنها به نص الهی ثابت می‌شود.

بله اگر مردم در صحنه باشند، امام می‌تواند اعمال حکومت و حکمرانی که یکی از شاخه‌های امامت است در جامعه کند و اگر مردم در صحنه نباشند امام وظیفه‌ای ندارد چنان که پیامبر گرامی خطاب به حضرت علی فرمود:

«ای پسر ابوطالب، سرپرستی امت من حق تو و از آن توست، اگر مردم با سلامت و خوبی بر تو اتفاق نظر داشتند، زمام امور آنها را به دست بگیر و حکومت را عهده‌دار شو. اگر درباره تو اختلاف کردند آنها را رها کن با هر چیزی

---

۱. قصص ۶۸

۲. بحار الانوار، ج۲۳، ص۷۴

۳. الکامل فی التاریخ، ج۱، ص۶۰۹؛ تاریخ الطبری، ج۱، ص۵۵۶

که خودشان می‌خواهند، خداوند برای تو گشایشی قرار خواهد داد.»[۱]

اما چنین نیست که حضور مردم به امامت امام مشروعیت بدهد و امام، حق حکومت و اعمال ولایت دارد اگر چه مردم او را نخواهند و اگر شرایط فراهم باشد امام حکومت بر مردم می‌کند اگر چه اکثر مردم مخالف او باشند اما زمینه را برای حکومت کردن امام فراهم کرده‌اند.

چگونه می‌توان گفت که اسلام به نظر اکثر مردم اهمیت داده است در حالی که اکثریت بارها و بارها مورد مذمت قرآن قرار گرفته و می‌فرماید؛

«بیشتر آنها نمی‌فهمند و تعقل نمی‌کنند»[۲]

و می‌فرماید؛

«اکثر آنها شاکر نیستند»[۳]

اگر ما در کشور انتخابات برگزار می‌کنیم از این جهت نیست که رای و نظر مردم برای انتخاب والی مهم و مورد اهتمام است و اسلام این حق را به مردم داده است بلکه از این جهت است که اگر مردم در صحنه نباشند به تدریج حکومت اسلامی، رو به زوال پیش می‌رود زیرا حضور مردم به حکومت قدرت و شوکت می‌بخشد لذا از باب احکام ثانویه اسلام، به حضور مردم توجه می‌شود چنانچه که در پاسخهای قبلی در این رابطه توضیح دادیم.

و اگر علی علیه‌السلام در نهج البلاغه فرمود:

«مرا رها کنید و دیگری را بطلبید ...اگر مرا رها کنید همچون یکی از شما خواهم بود (و مسئولیتی نخواهم داشت) بلکه شاید از شما شنواتر و مطیع تر

۱. مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۷۸؛ بحار الانوار، ج۳۰، ص۱۵

۲. مائده ۱۰۳

۳. نمل ۷۳

نسبت به رئیس حکومت که شما انتخابش کرده‌اید بوده باشم»[۱]

که سخن مذکور مورد استناد برخی برای مشروعیت بخشیدن به رای مردم قرار گرفته است در حالی که منظور امام علیه‌السلام از جمله فوق اهمیت دادن به رای و نظر مردم نمی‌باشد بلکه تفسیر دیگری دارد که ذیلا بیان می‌شود.

آیت الله مکارم شیرازی در شرح کلام مذکور از امام علی علیه‌السلام چنین می‌نویسد:

«شارحان «نهج البلاغه» و دیگر اندیشمندان اسلام درباره این کلام امیرمؤمنان سخنان بسیاری گفته‌اند. گروهی آن را دلیل بر عدم وجود نصّ بر مسئله امامت و ولایت پنداشته‌اند و گروهی در مقابل به دفاع برخاسته‌اند و جمعی از به اصطلاح روشنفکران عصر ما، آن را دلیل بر اصالت رأی مردم در حکومت گرفته‌اند و همچنین...

ولی برای اینکه در اینجا بیراهه نرویم بهتر است قبل از قضاوت درباره متن خطبه، به شرایط زمانی و مکانی و سایر مقدّماتی که فضای اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد، توجّه کنیم. از جمله:

۱. این سخن در زمانی از امام صادر شد که «عثمان» بر اثر حیف و میل در بیت المال و مسلّط ساختن بنی امیّه بر جان و مال مردم و بروز اغتشاش در مناطق مختلف، به قتل رسیده بود و مردم برای بیعت، به سوی امام هجوم آورده بودند.

مردمی که سران آنها به امتیازات بی‌دلیل زمان عثمان خو گرفته بودند، انتظار داشتند امام هم بیت المال مسلمین را مطابق میل آنها تقسیم کند و سیاستمدارانشان انتظار داشتند که در برابر بیعت با امیرمؤمنان پست‌های مهمّ فرمانداری و استانداری کشور وسیع اسلام، در اختیار آنها گذاشته شود.

بسیاری از توده مردم نیز از ارزش‌های اسلامی فاصله گرفته و به خاطر وفور

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۹۲

غنایم جنگی، آلوده زرق و برق دنیا شده بودند. افکار جاهلی در میان آنها خودنمایی می‌کرد و زندگی عصر پیامبر به خاطر بی‌توجّهی خلفا به فراموشی سپرده شده بود. به همین دلیل، امام خود را بر سر دو راهی می‌دید:

تسلیم نشدن در برابر بیعت مردم در آن شرایط بحرانی، یا تن دادن به بیعت و استقبال از طوفانها و بحرانها و امواج سهمگین اجتماعی.

۲. امام علیه‌السلام کسی نبود که مانند سیاستمداران دنیاطلب، طرح واقعی خود را برای حکومت اسلام پنهان سازد و با نشان درِ باغ سبز و فریبکاری، آنها را به بیعت بشکاند و بعد از نشستن بر تخت قدرت، طرح اصلی خود را آشکار سازد.

او هرگز به این گونه فریبکاری‌ها تن درنمی داد و مایل بود همه چیز را قبلا به طور آشکار با مردم در میان بگذارد و مشکلات بیعتشان را برای آنها بیان کند. بدیهی است برای کسی که از دیدگاه ارزش‌های الهی به حکومت می‌نگرد، دلیلی ندارد که خود را با فریبکاری و به هر قیمت ممکن، به قدرت برساند.

۳. بی‌شک امام لایق‌ترین فرد، نه تنها در آن زمان، بلکه در زمان‌های قبل از آن نیز برای حکومت بود. نه تنها امام چنین عقیده‌ای را درباره خود داشت و می‌فرمود:

«رقیب من هم به یقین می‌داند که جایگاه من از خلافت جایگاه محور سنگ آسیا نسبت به آن است، (که هرگز ممکن نیست سنگ بدون آن گردش کند)»[۱]

و نیز هنگامی که به مسئله شورای شش نفری عمر اشاره می‌کند که او را در کنار پنج نفر قرار داده بودند؛ می‌فرماید:

«کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به اینکه مرا هم سنگ امثال اینها قرار دهند».[۲]

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۳

۲. همان مدرک

و در جای دیگر هنگامی که مردم می‌خواستند بعد از عثمان با او بیعت کنند، با صراحت می‌گوید:

«همه شما به خوبی می‌دانید من از همه کس به خلافت شایسته ترم».[۱]

حتّی رقبای او، با صراحت شایسته تر بودن او را قبول داشتند هر چند در عالم سیاست این شایستگی‌ها از طرف رقیبان در عمل فراموش می‌شود. از جمله «عُمر» به هنگام انتخاب شورای شش نفری به علی علیه السلام گفت: «تو از همه شایسته تری اگر شوخ طبع نبودی!» سپس افزود: «به خدا سوگند! اگر زمام حکومت را تو در دست بگیری مردم را در مسیر حقّ واضح، و راه روشن قرار خواهی داد».[۲]

«ابوبکر» هنگامی که به خلافت رسید طبق نقل بسیاری از روایات عدم صلاحیّت خویش را برای خلافت بیان کرد. به گفته «طبری» چنین گفت: «مردم من والی شما شده‌ام در حالی که بهترین شما نیستم».[۳]

و حتّی در بعضی از این روایات آمده است که ابوبکر گفت: «مرا رها سازید، من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست».[٤]

با توجه به آنچه در بالا آمد که همه از محکمات تاریخ و حدیث محسوب می‌شود و طبعاً جمله‌های متشابهی مانند خطبه بالا را باید در پرتو آن تفسیر کرد شکّی باقی نمی‌ماند که امام علیه السلام در این خطبه می‌خواهد، عدم علاقه خود را به مسأله خلافت روشن سازد و نهایت تواضع خویش را در این امر نشان دهد و هم به مردمی که اصرار در بیعت با او داشتند، بگوید که اگر من قدرت را بدست گیرم برنامه‌ام دنبال روی از روش‌های نادرست پیشین نیست.بلکه چاره‌ای جز این

---

۱. نهج البلاغه خطبه۷۴

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸۶

۳. تاریخ طبری، ج۲، ص۴۰۵

٤. احقاق الحق، ج۸، ص۲۴۰

ندارم که شما را به راه حق باز گردانم و ارزش‌های عصر پیامبر را زنده کنم. هر چند خوشایند گروه زیادی نباشد و عَلَم مخالفت بر پا دارند و طوفان‌هایی بپا کنند.

امام اتمام حجت می‌کند که اگر من زمام امور را بدست گیرم جز حق و عدالت و سنت پیامبر و رضای خدا را به رسمیت نمی‌شناسم و این بر شما سخت و ناگوار است و در برابر من شورش می‌کنید بنا براین بهتر است که من را رها کنید و دیگری را برگزینید زیرا شما من را در این مسیر همراهی نمی‌کنید و من نیز تا زمانی که همراهان واقعی نداشته باشم وظیفه‌ای در قبال خلافت شما ندارم.

با توجّه به این نکات، نوبتی برای این باقی نمی‌ماند که بحث کنیم، آیا این خطبه دلیل بر آن نیست که امامت منصوص نبوده. و یا اینکه معیار برای امامت و خلافت تنها آرای مردم است و بس! زیرا این سخن را کسی می‌گوید که تنها ظاهر این خطبه را مورد توجّه قرار دهد و از تمام قراین تاریخی و سخنان دیگر امام در نهج البلاغه و غیر آن، چشم بپوشد»[۱]

۳۵. آیا در حکومت اسلامی، از ولی فقیه نیز می‌توان انتقاد کرد؟

پرسش سی و پنجم:

آیا در حکومت اسلامی اجازه هست به حاکم اسلامی یا در عصر حاضر به ولی فقیه انتقاد و اعتراض کرد؟

پاسخ:

نظام اسلامی نه تنها انتقاد از ولی فقیه را جایز می‌شمارد بلکه بر اساس تعالیم دینی یکی از حقوق رهبر بر مردم لزوم دلسوزی و خیر خواهی برای او

---

۱. پیام امام امیر المومنین، ج۴، ص۲۰۸

است.

این حقیقت تحت عنوان «النصیحه لائمة المسلمین» در روایات ما به آن پرداخته شده است.[۱]

مرحوم امام خمینی چنین می‌فرمود:

«همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور. نظارت کنند اگر من یک پایم را کنار گذاشتم،کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن»[۲]

البته باید این مساله به گونه‌ای باشد که با پرهیز از هرگونه افراط و تفریط، تقویت رهبری و نظام اسلامی را به دنبال داشته باشد و به نکات ذیل نیز توجه شود:

۱. اشکال و ایراد قطعی باشد نه بر اساس شایعات و بر پایه حدس و گمان.

۲. رعایت اخلاق اسلامی و پرهیز از توهین و جسارت.

۳. انتقاد به منظور اصلاح و سازندگی باشد نه برای عیبجویی و تضعیف.

۴. باید توجه کرد انتقاد از ولی فقیه موجب تضعیف نظام نگردد .[۳]

۳۶. چرا در جلسه تعیین رهبری بعد از وفات امام خمینی، آیت الله خامنه‌ای از پذیرش رهبری امتناع می‌کردند؟

پرسش سی و ششم:

اخیرا کلیپی از جلسه مجلس خبرگان سال ۶۸ منتشر می‌شود که در آن آیت الله خامنه‌ای از تصدی منصب رهبری اجتناب کرده و می‌گوید به حال ملتی که من

---

۱. بحار الانوار، ج۲۷، ص۶۷ باب۳؛ الخصال، ج۱، ص۷۲؛ الکافی، ج۱، ص۱۰۳

۲. صحیفه امام، ج۸، ص۵

۳. پرسش ها و پاسخ ها، مصباح یزدی، ج۱، ص۶۹

رهبریش را بر عهده بگیرم باید خون گریست و رهبری من رهبری صوری است نه حقیقی آیا با این وجود ایشان شایسته تصدی رهبری بودند؟

پاسخ:

کسانی که بر اساس محتوای کلیپ مذکور اشکال می‌کنند که آیت الله خامنه‌ای شایستگی تصدی منصب رهبری را نداشتند، از دو نکته غافل هستند:

۱. در مجامع روایی ما یکی از صفات مذموم و ناپسند برای انسان حب ریاست بیان شده است.

پیامبر گرامی فرمود:

«دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی انها بیشتر از حب مال و مقام در دین مسلمان نیست»[۱]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کسی که طالب مقام و دلباخته ریاست گردد هلاک میشود»[۲]

۲. همینطور در روایات ما یکی از صفات ممدوح و پسندیده برای انسان تواضع و فروتنی بیان شده است.

پیامبر گرامی فرمود:

«تواضع سبب رفعت و برتری صاحبش میشود پس تواضع کنید تا رفعت یابید»[۳]

و فرمود:

«زینت انسان شریف تواضع کردن است»[٤]

---

۱. میزان الحکمه، ج۱، ص۴۹۲

۲. الکافی، ج۲، ص۲۹۷

۳. بحار، ج۷۲، ص۱۱۹

٤. همان مدرک، ص۱۲۰

و فرمود:

«ذلیل کردن نفس سبب عزت خداوند میشود»[1]

خداوند به حضرت موسی وحی کرد:

«چون تو را خوارترین مردم در برابر خود یافتم برگزیدمت»[2]

مرحوم نراقی می‌نویسد:

«تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگران ببیند»[3]

مرحوم فیض کاشانی مینویسد:

«آنچه فضیلت محسوب میشود و قابل ستایش است همان کوچکی کردن بدون پذیرش ذلت است»[4]

آیت الله خامنه‌ای بر اساس محتوای این روایات که عبارت بود از دوری کردن از حب مقام و ریاست و تواضع و فروتنی با بیان تعابیری از تصدی منصب رهبری اجتناب کردند اما پس از تمام شدن حجت و برهان و اجماع خبرگان ملت بر رهبری ایشان، آن بزرگوار نیز این منصب را پذیرفتند.

چنان که علی علیه‌السلام فرمود:

«به خدا سوگند اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفتند و به یاریم قیام کردند از این جهت حجت تمام شده است. اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند من مهار شتر خلافت را رها می‌کردم و از آن

---

۱. همان مدرک، ص۱۲۴

۲. الکافی، ج۲، ص۱۲۳

۳. معراج السعاده، ص۳۰۰

٤. المحجه البیضاء، ج۶، ص۲۷۱

صرف نظر می‌کردم»[۱]

۳۷. چرا از ایام پیروزی انقلاب با تعبیر دهه‌ی فجر یاد می‌شود در حالی که آیات سوره فجر مربوط به حج است؟

پرسش سی و هفتم:

عبدالفتاح خدمتی:

جناب خمینی ایام ۱۲ تا ۲۲ بهمن را دهه‌ی فجر نامیده در حالیکه دهه‌ی فجر واقعی ۱۰ روز اول ماه ذوالحجه است که خداوند در سوره فجر به آن قسم یاد نموده است: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾؟

پاسخ:

آنچه مورد نقد قرار گرفته است مربوط می‌شود به این آیات شریفه که می‌فرماید؛

﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾ «به سپیده دم سوگند ـ و به شبهای دهگانه ـ و به زوج و فرد ـ و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می‌کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است) ـ آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟» (آیات ابتدایی سوره فجر)

فجر در اصل به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می‌شکافد از آن تعبیر به «فجر» شده است، و می‌دانیم فجر بر دو گونه است «کاذب» و «صادق».

فجر کاذب همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می‌شود و آن را تشبیه به دم روباه می‌کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۳

آن در وسط آسمان.

فجر صادق از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می‌کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می‌گیرد، و بعد در تمام آسمان گسترده می‌شود.

فجر صادق اعلام پایان شب، و آغاز روز است، در این موقع روزه داران باید امساک کنند، و وقت نماز صبح وارد می‌شود.

بعضی فجر را در این آیه به معنی مطلق آن یعنی سپیده صبح تفسیر کرده‌اند که مسلما یکی از نشانه‌های عظمت خداوند است، نقطه عطفی است در زندگی انسانها و تمام موجودات زمینی، و آغاز #حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده، و پایان یافتن خواب و سکوت است، و به خاطر این حیات خداوند به آن سوگند یاد کرده.

ولی بعضی آن را به معنی «فجر آغاز محرم» که آغاز سال جدید است تفسیر کرده‌اند. و بعضی به «فجر روز عید قربان» که مراسم مهم حج در آن انجام می‌گیرد، و متصل به شبهای دهگانه است. و بالآخره بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا «فجر صبح جمعه».

ولی آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می‌شود، هر چند بعضی از مصداقهای آن از بعضی دیگر روشنتر و پراهمیت تر است.

بعضی معنی آیه را از این هم گسترده تر دانسته‌اند، و گفته‌اند منظور از فجر هر روشنایی است که در دل تاریکی می‌درخشد.

بنا بر این درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصادیق فجر است، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم، مصداق دیگری از آن

محسوب می‌شود (همانگونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است)[۱]

و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین کربلا، و شکافتن پرده‌های تاریک ظلم بنی امیه، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصداق دیگر بود.

و همچنین تمام انقلاب‌های راستینی که بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می‌گیرد، (مانند انقلاب اسلامی ایران، دقت کنید)

ولی البته این یک توسعه در مفهوم آیه است در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است.

اما «لیال عشر» (شبهای دهگانه) مشهور همان شبهای دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است.

این معنی در حدیثی از «جابر بن عبد الله انصاری» از پیغمبر اکرم نقل شده است.[۲]

بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شبهای قدر در آن است تفسیر کرده‌اند.و بعضی آن را به شبهای آغاز ماه محرم. جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملا ممکن است.

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می‌کند فجر به وجود حضرت مهدی و لیال عشر به ده امام قبل از او، و «شفع» که در آیه بعد می‌آید به حضرت «علی» و «فاطمه زهرا» تفسیر شده است.[۳]

چنان که گذشت، فجر می‌تواند اشاره به انقلاب‌های راستینی باشد چون انقلاب اسلامی ایران که بر ضد جهل و ظلم و ستم صورت گرفت، و از آنجایی که

---

۱. تفسیر البرهان، ج۴، ص۴۵۷

۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۱۲، ص۷۴

۳. تفسیر نمونه، ج۲۶، ص۴۴۳

قدم‌های پایانی این انقلاب ظرف ده روز برداشته شد، هیچ مانعی ندارد که این ایام را دهه فجر و نور و روشنایی نامید. روشن است که در این نامگذاری از تعبیر «و الفجر» استفاده شده است، نه «لیال عشر» که طبق نظر مشهور، اشاره به شب‌های ده گانه ذی الحجه یا شب‌های ده گانه محرم است.

۳۸. سخن گفتن خداوند به زبان رهبر انقلاب!!!

پرسش سی و هشتم:

رهبری و توهم پیامبری!

«در واقع زبان من بود، حرف خدا بود». رهبری این بار گفت که ۲۳ سال پیش خدا از زبان اوحرف زده است؟

پاسخ:

آنچه مورد اشکال قرار گرفته است، این بخش از بیانات رهبر انقلاب در دیدار با خانواده شهید سلیمانی است که ایشان فرمودند:

«شاید بیست سال پیش یا بیست و سه چهار سال پیش [بود که] اینجا در این حیاط، با بچّه‌های سپاه، فرماندهان سپاه ـ شاید حدود بیست نفر بودند ـ نماز خواندیم، بعد من نشستم روی پلّه، یک صحبت گرم و گیرایی کردم؛ قبلاً هم فکرش را نکرده بودم؛ خدای متعال همین‌طور حرف میزد! در واقع زبان من بود، حرف خدا بود؛ خیلی جلسه‌ی عجیبی بود، خیلی تأثیراتی گذاشت.»[1]

این بیان رهبری اشاره به مساله «الهام» است که مورد اتفاق همه علمای اسلام است.

الهام به معنای افکندن چیزی در دل از سوی خداوند، برای واداشتن به

1. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=54788

انجام دادن یا ترک کاری است.[1]

غیر انبیاء نیز می‌توانند مورد الهام خداوند واقع شوند، چنانچه که قرآن درباره مادر موسی علیه‌السلام می‌گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي﴾

«ما به قلب مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیرده، و هنگامی که بر او (از دشمنان) ترسیدی او را در دریا (نیل) بیفکن، و نترس غمگین مباش» (قصص ۷)

نظیر همین معنا درباره حواریون حضرت مسیح علیه‌السلام نیز آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴾

«و بیاد آور هنگامی را که به حواریون وحی و الهام فرستادم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید، گفتند آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم» (مائده ۱۱۱)

و نیز درباره حضرت یوسف، پیش از آن‌که به مقام نبوت برسد تعبیر به وحی شده است، در آن هنگام که برادران تصمیم گرفتند، او را در چاه بیفکنند، قرآن می‌گوید:

«﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ ما به یوسف در این هنگام وحی فرستادیم که در آینده (هنگامی که بقدرت خواهی رسید) آنها را از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (یوسف ۱۵)

این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره، «وحی نبوت» نبوده، بلکه الهامی بود از سوی خداوند به قلب یوسف، برای این‌که بداند او تنها نیست، و خداوند او را حفظ می‌کند و به قدرت می‌رساند و برادران از این عمل خود پشیمان خواهند شد، و همین وحی بود که در آن شرایط دردناک، نور امیدی بر قلب یوسف

---

۱. فرهنگ قرآن، ج۴، ص۲۰۶

باشید.»[۱]

در روایات شیعه و سنی هم تصریح شده است که الهام اختصاص به انبیاء ندارد و غیر انبیاء نیز می‌توانند طرف الهام خداوند قرار گیرند، چنانچه که در حدیث قدسی مشهور، خداوند فرمود:

«بنده‌ای به من با بهتر از انجام دادن واجباتش تقرّب نجسته است و او با انجام دادن مستحب به من تقرّب می‌جوید تا دوستدارش شوم و چون دوستدارش می‌شوم، گوشِ شنیدن او و دیده دیدن او و زبانِ گفتن و دستِ فعالیت او می‌گردم. اگر مرا بخوانَد، اجابتش می‌کنم و اگر از من بخواهد، عطایش می‌نمایم.» «إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...»[۲]

می‌بینیم در این حدیث شریف با صراحت بیان شده که خداوند از زبان بنده خود سخن می‌گوید و مطالبی را به زبان بنده الهام می‌کند.

در روایت دیگری پیامبر گرامی فرمود:

«هر گاه خداوند خیر بنده‌ای بخواهد، او را در دین آگاه می‌کند و راه راست را به او الهام می‌کند» «إذا أرادَ اللّهُ بِعَبدٍ خَيرا فَقَّهَهُ فِي الدّينِ وأَلهَمَهُ رُشدَه»[۳]

در این حدیث نیز تصریح شده که بنده مورد الهام و عنایت الهی قرار می‌گیرد و مستقیما مسیر حق و سخنان حق به او الهام می‌شود.

همینطور خداوند می‌فرماید:»

بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود» ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ

---

۱. پیام قرآن، ج۱، ص۲۳۵

۲. الکافي ج۲، ص۳۵۲؛ صحیح بخاری، ج۱۰، ص۱۶۴ طبع مصر

۳. الترغیب والترهیب، ج۱، ص۲۹۲؛ میزان الحکمه، ج۲، ص۴۳۸

الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (انفال ۲۴)

علامه مجلسی تصریح می‌کند که مقصود از آیه الهاماتی است که از طرف خداوند به بنده صورت می‌گیرد و حق بر زبان و افعال بنده جاری می‌شود، چنانچه که روایتی نیز در تفسیر آیه اشاره به همین مطلب دارد:

«بيان أي يهديه إلى الحق.» (بحار الأنوار، ج۵، ص: ۲۰۵)»

«الإمام الصادق علیه‌السلام ـ في قَولِ اللهِ عز و جل: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَـرْءِ وَ قَلْبِهِ» ـ يَحولُ بَينَهُ وبَينَ أن يَعلَمَ أنَّ الباطِلَ حَقٌّ.»[1]

شاهد روایی دیگری که تصریح دارد که خداوند بر سخن و فعل بنده تصرف می‌کند تعبیری از نهج البلاغه است که امام علی علیه‌السلام فرمود:

«خداوند را به‌وسیله بَرهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم» «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ العَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهِمَمِ.»[2]

در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«اشاره به این‌که، بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی به انجام کاری می‌گیرد، اما ناگهان اراده او تغییر پیدا می‌کند بی‌آن‌که عاملی برای آن تغییر بشناسد! این نشان می‌دهد که اراده‌ای از بیرون به آن تعلّق گرفته بود که اراده این شخص فسخ شود وگرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی بر کاری ناگهان منصرف شود.»[3]

بنابراین کلام رهبر انقلاب هم اشاره به همین گونه از الهامات فوق الذکر است که شامل بندگان راستین خداوند شده و خداوند بر پایه این الهامات و افاضه مطلب به قلب یک بنده خود، تمام امت اسلامی را مورد عنایت خود قرار

۱. التوحید صدوق، ص۳۵۸؛ المحاسن، ج۱، ص۳۷۰

۲. نهج البلاغه حکمت ۲۵۰

۳. پیام امام امیر المومنین علیه‌السلام، ج۱۴، ص۷۳

می دهد.

۳۹. رئیس جمهور روحانی: بر اساس سیره پیامبر اسلام، حکومت اسلامی موظف است که حتی با دولتهای پیمان شکن هم مکررا پیمان ببندد!!!

پرسش سی و نهم:

رئیس جمهور روحانی:

پیامبر با کفار پیمان می‌بست و وقتی کفار پیمان را می‌شکستند دوباره با آنها پیمان می‌بست. کسی که پیمان می‌شکند ضرر می‌کند نه کسی که پای پیمان می‌ایستد؟

پاسخ:

به راستی انسان از این سخنان دروغین و نسبت‌های ناروا تعجب می‌کند.

اسلام وفای به عهد در برابر عهد شکنان را روا ندانسته و اساسا بستن عهد و پیمان مجدد با عهد شکنان بی‌تعهد را جایز نمی‌داند.

علی علیه‌السلام فرمود:

«وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است»[1]

امام علیه‌السلام در این گفتار آموزنده می‌فرماید که انسان نباید در برابر پیمان شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن‌ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن‌ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن‌ها به عهد خود وفا کنیم، نشانه ضعف و ذلت ما در برابر آن‌هاست و آن را حمل بر ترس ما می‌کنند و سبب جسارت آن‌ها در وقایع مشابه می‌شود، ازاین رو دستور داده شده که در برابر آن‌ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۹

در پیشگاه خدا محسوب می‌شود.

قرآن مجید نیز دراین باره دستور قاطعی داده است و می‌فرماید؛

«و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی،) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد!». (انفال ۵۸)

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به اقوام یهود مدینه است که آن‌ها با پیامبر اکرم پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، ازاین‌رو می‌فرماید: اگر از خیانت و پیمان‌شکنی آن‌ها بترسی، پیمانت را با آن‌ها قطع کن.[1]

و در آیه دیگر، درباره پیمان شکنان تأکید به مقابله به مثل کرده می‌فرماید؛

«و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید، چراکه آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدّت عمل) دست بردارند!». (توبه ۱۲)

بنابراین عهد بستن مجدد در برابر عهد شکنان نه تنها جایز نیست، بلکه باید همانطور که آنان به عهد و پیمان خود پشت کردند، ما هم پشت کنیم، به خلاف آنچه از آقای رییس جمهور می‌بینیم که نه تنها تن به یک معاهده یک طرفه به نام (برجام نافرجام) داده است، بلکه با سخنان اخیر خود، گویی در صدد تحمیل معاهده‌های جدیدی بر ملت است و برای این هدف حتی از دروغ بستن بر پیامبر گرامی نیز ابایی ندارد.

چنان که گفتیم، عهد بستن مجدد با پیمان شکنان عهد شکن امری مذموم و جایز نیست، چنان که علی علیه‌السلام فرمود:

---

۱. پیام امام امیر المومنین، ج۱۴، ص۱۵۲

«به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند»[۱]

ابن ابی الحدید می‌گوید که این کلام حکمت آمیز را امام ﷺ بعد از پایان جنگ جمل و حضور گروهی از طلقاء (آزاد شدگان بعد از فتح مکه) از جمله مروان بن حکم بیان فرمود. او برای بیعت آمده بود. امام ﷺ فرمود: بیعت تو چه سودی دارد مگر دیروز بیعت نکردی؟ (و بیعت خود را شکستی. منظور امام ﷺ بیعت بعد از قتل عثمان است) سپس حضرت دستور دارد آنها را اخراج کنند و افزود: کسی که دین نداشته باشد پیمان او نیز اعتباری ندارد آن‌گاه در ضمن کلام خود فرمود: «فَاعْتَصِمُوا بِالذِّمَمِ فِي أَوْتَادِها»[۲]

امام ﷺ می‌گوید که هرگاه می‌خواهید پیمان ببندید به سراغ افراد بی‌اعتبار و پیمان شکن و غیر قابل اطمینان نروید، بلکه با کسانی عهد ببندید که دارای دین و شخصیت و تعهدند، لذا در حدیثی دیگر از امام امیرمؤمنان ﷺ می‌خوانیم؛

«به عهد و پیمان کسی که دین ندارد اطمنیان نکن (و از آن چشم بپوش)».[۳]

آقای روحانی در سخنرانی خود به آیه ۵۶ سوره انفال اشاره کرده و استدلال می‌کند که پیامبر گرامی پی در پی بعد از عهد شکنی کفار، باز با آنان عهد و پیمان می‌بست، برای روشن شدن این نسبت دروغ، آیات مذکور را بررسی می‌کنیم. خداوند می‌فرماید؛

«بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی‌آورند. ـ کسانی که با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد خود را می‌شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.ـ اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی آن چنان به آنها حمله کن که جمعیتهایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند،

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۵

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۳۷۲

۳. غرر الحکم، ح۱۴۴۰

شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند). و هر گاه (با ظهور نشانه‌هایی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته حمله غافلگیرانه کنند) به طور عادلانه به آنها اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست نمی‌دارد.ـ و آنهاکه راه کفر پیش گرفتند تصور نکنند (با این اعمال) پیروز می‌شوند (و از قلمرو کیفر ما بیرون می‌روند) آنها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد.» (انفال ۵۵-۵۹)

بعد از آنکه رسول خدا به مدینه تشریف آورد و یهودیان را به اسلام دعوت کرد، آنان از پذیرفتن دعوتش سرباز زدند، ناگزیر رسول خدا با ایشان که سه طایفه بودند بنام «بنی قینقاع»، «بنی النضیر» و «بنی قریظه» و در اطراف مدینه سکونت داشتند معاهده کرد و لیکن هر سه طایفه عهد خود را شکستند، آیات فوق اشاره به عهد شکنی این سه قبیله است که یکی پس از دیگری عهد خود را شکستند و بلکه هر قبیله‌ای چندین مرتبه عهد و پیمان خود را می‌شکست، نه آنکه پیامبر پس از هر بار پیمان شکنی با آنان پیمان مجددی امضا کند، آنان به همان پیمان نخستین پشت کرده و بارها، همان پیمان نخستین را شکستند مانند برجام که بارها توسط طرف‌های غربی، نقض شد و آنان به معاهدات خود، مندرج در برجام پشت کردند.

در تفسیر بیضاوی در ذیل آیه ﴿الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ﴾ گفته است منظور یهودیان بنی قریظه است که رسول خدا با ایشان معاهده بست به اینکه دشمنانش را کمک نکنند، و آنان این معاهده را نقض کرده و مشرکین را با دادن اسلحه کمک کردند، و وقتی به ایشان اعتراض شد گفتند: ما این معاهده را فراموش کرده بودیم. و آن گاه چیزی نگذشت که باز در جنگ خندق مشرکین را یاری کردند و کعب بن اشرف از میان بنی قریظه به مکه رفت و

با مشرکین معاهده بست.[۱]

بنابراین یک عهد و پیمان بود که بارها توسط یهودیان نقض شد، نه آنکه پیامبر پس از هر بار پیمان شکنی با آنان پیمان مجددی ببندد، بلکه بالعکس پیامبر گرامی پس از پیمان شکنی آنان، طبق دستور خداوند پیمانشان را ملغی می‌کرد و مجددا به پیمان نخستین باز نمی‌گشت.

بنی قینقاع در جنگ بدر عهد خود را نقض کردند، و رسول خدا در نیمه شوال سال دوم هجرت بعد از بیست و چند روز از واقعه بدر بسوی آنان لشکر کشید و ایشان به قلعه‌های خود پناهنده شدند، و هم چنان تا پانزده روز در محاصره بودند تا آنکه ناچار شدند به حکم آن حضرت تن در دهند. رسول خدا دستور داد تا مدینه و اطراف آن را تخلیه کنند، بنی قینقاع به حکم آن حضرت بیرون شده و با زن و فرزندان خود به سرزمین «اذرعات» شام کوچ کردند، و پیامبر گرامی اموالشان را به عنوان غنیمت جنگی گرفت.

بنی النضیر نیز با آن حضرت خدعه کردند و آن جناب بعد از چند ماه که از جنگ بدر گذشت با عده‌ای از یارانش به میان آنان رفت، و فرمود: باید او را در گرفتن خون بهای یک و یا دو نفر از کلابی‌ها که بدست عمرو بن امیه ضمری کشته شده بودند یاریش کنند. گفتند: یاریت می‌کنیم ای ابو القاسم اینجا باش تا حاجتت را برآریم. آن گاه با یکدیگر خلوت کرده و قرار گذاشتند که آن حضرت را به قتل برسانند، و برای این کار عمرو بن حجاش را انتخاب کردند، که او یک سنگ آسیاب برداشته و آن را از بلندی به سر آن حضرت بیندازد و او را خرد کند. سلام بن مشکم ایشان را ترساند و گفت: چنین کاری نکنید که به خدا سوگند او از آنچه تصمیم بگیرید آگاه است، علاوه بر اینکه این کار، شکستن عهدی است که میان ما و او استوار شده است.

---

۱. تفسیر بیضاوی، ج۳، ص۵۹

در این میان از آسمان وحی رسید و رسول خدا از آنچه بنی النضیر تصمیم گرفته بودند خبردار شده از آنجا برخاسته به سرعت به طرف مدینه رفت، اصحابش از دنبال به او رسیده و از سبب برخاستن و رهسپار شدنش بسوی مدینه پرسیدند، و آن حضرت جریان تصمیم بنی النضیر را برایشان گفت. آن گاه از مدینه برای آنها پیغام فرستاد که باید تا چند روز دیگر از سرزمین مدینه کوچ کنید و در آنجا سکونت نکنید، و من این چند روزه را به شما مهلت دادم اگر بعد از این چند روز کسی از شما را در آنجا ببینم گردنش را می‌زنم.

آنان گفتند ما از دیار خود کوچ نمی‌کنیم تو نیز هر چه از دستت می‌آید بکن. رسول خدا تکبیر گفت و اصحابش همه تکبیر گفتند. آن گاه علی را مامور کرد تا پرچم برافراشته و با اصحاب خیمه بیرون زده بنی النضیر را محاصره کنند، علی قلعه‌های بنی النضیر را محاصره کرد، در نهایت گفتند ما حاضریم از دیار خود کوچ کنیم به شرطی که تو اموال ما را بما بدهی. حضرت فرمود: نه، بلکه بیرون بروید و هر یک بقدر یک بار شتر از اموال خود ببرید. بنی النضیر قبول نکردند، و چند روز دیگر ماندند تا سرانجام راضی شده و همان پیشنهاد آن حضرت را درخواست نمودند. حضرت فرمود: نه، دیگر حق ندارید چیزی با خود بردارید و اگر ما با یکی از شما چیزی ببینیم او را خواهیم کشت، لذا به ناچار بیرون رفته عده‌ای از ایشان به فدک و وادی القری رفتند و عده‌ای دیگر به سرزمین شام کوچ کردند.

بنی قریظه هم در آغاز با اسلام در صلح و صفا بودند تا آنکه جنگ خندق روی داد، و حی بن اخطب سوار شده به مکه رفت و قریش را علیه رسول خدا تحریک کرد و طوائف عرب را برانگیخت، از آن جمله به میان بنی قریظه رفت، و مرتب افراد را وسوسه و تحریک کرده پافشاری می‌نمود، و با رئیسشان کعب بن اسد در این باره صحبت کرد تا سرانجام آنها را راضی کرد که نقض عهد کرده و با

پیغمبر بجنگند بشرطی که او نیز به یاریشان آمده و به قلعه شان درآید و با ایشان کشته شود. حی بن اخطب قبول کرد و به قلعه درآمد، بنی قریظه عهد خود را شکسته و با کمک احزابی که مدینه را محاصره کرده بودند به راه افتادند، و شروع کردند به دشنام دادن رسول خدا و شکاف دیگری ایجاد کردن.

از آن سو بعد از آنکه رسول خدا از جنگ احزاب فارغ شد جبرئیل با وحیی از خدا نازل شد که در آن پیامبر مامور شده بود که بر بنی قریظه لشکر بکشد. رسول خدا لشکری ترتیب داد. و پرچم لشکر به علی سپرد، و تا قلعه‌های بنی قریظه براند و آنها را بیست و پنج روز محاصره کرد. کار بنی قریظه با حکم سعد معاذ یک سره شد.

رسول خدا بعد از آنکه از کار یهودیان بنی قریظه فراغ یافت هر چه یهودی در مدینه بود بیرون کرد و سپس به جانب خیبر لشکر کشید، چون یهودیان خیبر در مقام دشمنی برآمده و در تحریک احزاب و جمع آوری قبایل عرب علیه آن حضرت فعالیتها کرده بودند. رسول خدا در اطراف قلعه‌های خیبر بار بینداخت، در نهایت

علی علیه‌السلام برابر لشکر دشمن رفت و «مرحب» را که جنگجوی معروفی بود به قتل رسانیده و لشکر دشمن را شکست داد. لشکر کفار به درون قلعه گریخته و در را بروی خود بستند، علی علیه‌السلام در قلعه را از جای کند و خداوند قلعه خیبر را به دست او به روی لشکر اسلام گشود، و این واقعه بعد از داستان صلح حدیبیه در محرم سال هفتم هجرت اتفاق افتاد.

آن گاه رسول خدا یهودیانی را که باقی مانده بودند نیز از مدینه و از اطراف آن بیرون کرد، و هر قبیله‌ای را که بیرون می‌کرد، قبلا از در خیرخواهی می‌فرمود اموالشان را بفروشند و بهای آنها را دریافت نموده (سبک بار روانه شوند) این بود

خلاصه داستان یهود با رسول خدا.[۱]

می‌بینیم پیامبر گرامی هیچگاه در برابر پیمان شکنی‌های قبائل یهودیان، پیمان مجددی نبستند، بلکه به حکم قرآن پس از پیمان شکنی آنان، پیمان اول را ملغی می‌کردند و از اینجا نسبت دروغی که رییس جمهور به پیامبر گرامی دادند، روشن می‌شود.

پیمان پیامبر گرامی با مشرکین مکه هم (پیمان حدیبیه) توسط مشرکین نقض شد و پیامبر گرامی پس از نقض عهد آنان، دو مرتبه پیمان مجدد نبستند، بلکه به طرف مکه لشکر کشی کردند، و مکه را به تصرف خود در آوردند.

در سال ششم هجرت، قراردادی میان سران قریش و پیامبر اسلام بسته شد که به امضای طرفین رسید. ماده سوم آن حاکی از این بود که مسلمانان و قریش می‌توانند با هر قبیله‌ای پیمان ببندند. بر اساس این ماده قبیله «خزاعه» با مسلمانان هم‌پیمان شدند و پیامبر اسلام دفاع از آب و خاک و جان و مال آنان را به عهده گرفت و قبیله «بنی کنانه» که از دشمنان دیرینه قبیله «خزاعه» و هم مرز آنان بودند، با قریش هم‌پیمان گشتند. این جریان، با بستن یک قرارداد صلح ده ساله که حافظ امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان بود، پایان پذیرفت.

طبق این قرارداد، طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه نمایند و یا هم‌پیمانان خود را بر ضد هم‌پیمان طرف مقابل، تحریک کنند. دو سال از آغاز این قرارداد گذشت، طرفین در صلح و رفاه و امنیت به سر می‌بردند؛ تا آنجا که مسلمانان در سال بعد با کمال آزادی، به زیارت خانه خدا رفته و مراسم مذهبی و وظایف اسلامی خود را در برابر دیدگان هزاران دشمن بت پرست انجام دادند.

پیامبر در ماه «جمادی الاولی» سال هشتم، یک هنگ سه هزار نفری را به

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج۹، ص۱۶۶

فرماندهی سه تن از افسران ارشد اسلام، به کرانه‌های شام برای سرکوبی عمّال روم ـ که مبلغان بی‌پناه اسلام را ناجوان‌مردانه کشته بودند ـ اعزام کرد. سپاه اسلام در این مأموریت جان به سلامت بردند و فقط سه افسر و بیش از چند سرباز کشته ندادند، ولی با پیروزی چشم‌گیری که از مجاهدان اسلام انتظار می‌رفت، بازنگشتند و عملیات آن‌ها بیشتر به حالت «جنگ و گریز» شباهت داشت. انتشار این خبر در میان سران قریش، موجب جرأت و جسارت آنان گردید. آنان تصور کردند که نیروی نظامی اسلام به ضعف و ناتوانی گراییده و مسلمانان روح سلحشوری و سربازی را از دست داده‌اند.

از این‌رو، تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش را به هم بزنند. نخست در میان قبیله «بنو بکر» اسلحه پخش کرده و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله «خزاعه» ـ که با مسلمانان هم‌پیمان بودند ـ حمله ببرند و گروهی را کشته و دسته‌ای را اسیر سازند. حتی به این نیز اکتفا نکرده، دسته‌ای از قریش شبانه در جنگ بر ضد «خزاعه» شرکت کردند و از این طریق پیمان «حدیبیه» را زیر پا نهاده، صلح و آرامش دوساله را به نبرد و خون‌ریزی تبدیل کردند.

قریش از کار خویش سخت پشیمان شدند و به زودی دریافتند که عملی بر خلاف پیمان حدیبیّه انجام داده و بدین سان، قرارداد صلح را زیر پا گذاشته‌اند. از این‌رو، برای فرونشانیدن خشم پیامبر و تأیید و تحکیم پیمان ده ساله و بنا به نقلی برای تمدید آن، پیشوای خود ابو سفیان را روانه «مدینه» کردند تا به هر شکلی سرپوشی بر گناهان و تعدیات خود بگذارند. او راه مدینه را در پیش گرفت.

خدمت پیامبر رسید و با او درباره تمدید پیمان و تحکیم آن سخن گفت، ولی با سکوت پیامبر اسلام ـ که حاکی از بی‌اعتنایی او بود ـ روبه رو شد. ابو سفیان با تنی چند از یاران پیامبر تماس گرفت تا از طریق آنان بتواند بار دیگر با

پیامبر تماس بگیرد و به هدف خود نائل آید، ولی این تماس‌ها سودی نبخشید.

پیامبر گرامی پس از این عهد شکنی، برای فتح مکه و گشودن محکم‌ترین دژهای بت پرستی و برانداختن حکومت ظالمانه قریش ـ که بزرگ‌ترین سد در راه پیشرفت آیین توحید بود ـ بسیج عمومی اعلام کرد و نهایتا هم با امداد الهی، مکه را به تصرف خود در آورد.[۱]

می‌بینیم پیامبر گرامی پس از عهد شکنی قریش، مجددا با قریشیان و ابوسفیان به مذاکره ننشست، و پیمان مجدد امضا نکرد، بلکه پیمان نخستین را ملغی کرد و به مکه لشکر کشی کرد.

به آقای رییس جمهور توصیه می‌کنیم که تن به حکم اسلام دهد و عهد و پیمان ملغی شده کفار را ملغی کند و فکر مذاکره مجدد با آن پیمان شکنان را از سر بیرون کند و به پیامبر گرامی دروغ نبندد که پیامبر گرامی فرمود:

«دروغ بستن بر من، چون دروغ بستن بر دیگری نیست. هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، باید جایگاهی از آتش برای خود برگیرد.»[۲]

۴۰. توضیحی در مورد سخنان رهبر انقلاب در مورد دشمنی اجنه با نظام اسلامی!؟

پرسش چهلم:

آیت الله خامنه‌ای تاکید کرد: «حمله اجنّه به جمهوری اسلامی»!!! لطفا در این رابطه توضیح دهید؟

پاسخ:

اعتقاد به وجود موجودات ناپیدایی به نام جن از عقاید اختصاصی شیعه و

---

۱. فروغ ابدیت، ص۷۸۶

۲. کنزالعمال، ج۳، ص۶۲۵؛ المحاسن، ج۱، ص۱۱۸

مسلمین نیست، بلکه پیروان سایر ادیان هم چنین اعتقادی دارند، رهبری گرامی هم سخن از دشمنی اجنه در کنار دشمنان انسی به میان آورده‌اند، نه حمله اجنه به ایران اسلامی که تفصیل پاسخ را در ادامه بخوانید؛

«جن چنانکه از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید موجودی است نا پیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده، از جمله اینکه ؛

۱. موجودی است که از شعله آتش آفریده شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است (الرحمن ۱۵)

۲. دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (آیات مختلف سوره جن)

۳. دارای تکلیف و مسؤولیت است (آیات سوره جن و سوره الرحمن)

۴. گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند ﴿وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾ (جن ۱۱)

۵. آنها دارای حشر و نشر و معادند ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ (جن ۱۵)

۶. آنها قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، و بعدا ممنوع شدند (و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا) (جن ۹)

۷. آنها با بعضی انسانها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند به اغوای انسانها می‌پرداختند ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ (جن ۶)

۸. در میان آنها افرادی یافت می‌شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾ (یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه

سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می‌آورم)! (نمل ۳۹)

۹. آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان دارند (و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه. .. یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب): (گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند، و برای او معبدها، تمثالها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می‌کردند) (سبا ۱۲-۱۳)

۱۰. خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است (و الجان خلقناه من قبل) (حجر ۲۷) و ویژگیهای دیگر.

چنان که گفته شد، در میان اجنه، مومن و کافر وجود دارد، اجنه مومن از پیروان پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان هستند.

معتب می‌گوید؛

«من روز ترویه بیرون مدینه بودم و مردی نزد من آمد و نامه‌ای بمن داد که مهرش تر بود و نامه از امام ششم علیه‌السلام بود که در مکه بحج رفته بود، من نامه را باز کردم و خواندم و در آن نوشته بود که فردا چنین و چنان کن و خواستم از آن مرد بپرسم چه زمانی نزد امام بودی کسی را ندیدم، و چون آن حضرت برگشت از او پرسیدم فرمود: او یکی از شیعیان جنی ما بود که مؤمن است و چون کار مهمی برایش پیش آید آنها را بدنبالش میفرستیم»[۱]

توضیحات بیشتر در مورد اجنه مومن را در ذیل بخوانید؛[۲]

در مقابل، اجنه شرور و کافری هم وجود دارد که شیطان نامیده می‌شوند و از فرمانبرداران ابلیس هستند و در راه دشمنی با آیین حق قدم بر می‌دارند، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که

---

۱. دلائل الامامه، ص۲۷۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5530

سخنان فریبنده و بی‌اساس (برای اغفال مردم) به طور سری (و درگوشی) به یکدیگر می‌گفتند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند (و اجبارا می‌توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد) بنا بر این آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار! ـ و نتیجه (وسوسه‌های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل می‌گردد و به آن راضی می‌شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می‌دهند.» (انعام ۱۱۲-۱۱۳)

در نقلی از امام صادق علیه‌السلام آمده است؛

«ما دشمنانی از جن داریم که حدیث ما را به گوش دشمنان آدمی رسانند، دیوارها مانند آدمیان گوش دارند»[۱]

یا در نقل دیگری آمده است؛

«چون پیغمبر برای نبرد با بنی المصطلق بیرون شد، از راه کناری گرفت و شب رسید و نزدیک دره سختی منزل کرد، و در پایان شب جبرئیل فرود آمد و به او گزارش داد که گروهی از کفار جن در درون دره جا گرفتند و میخواهند نیرنگی زنند و بیارانش ضرر رسانند هنگام گذشتن از آن. پیغمبر امیر المؤمنین علیه‌السلام را خواست و فرمود: بدین دره برو و دشمنان جن خدا آهنگ تو کنند آنها را با نیروی خدا داد خود دفع کن...»[۲]

بنابراین اجنه کافری هم هستند که با مومنین دشمنی می‌کنند و جزء اعوان ابلیس هستند چرا که خود ابلیس هم از اجنه است چنان که خداوند می‌فرماید؛

«ابلیس از طائفه جن بود» (کهف ۵۰)

ابلیس و پیروان او از اجنه کافر، شیطان نامیده می‌شوند چرا که شیطان به

---

۱. بحار الانوار، ج۶۰، ص۶۹

۲. الارشاد، ج۱، ص۳۳۹

معنای موجود سرکش و متمرد است و به هر موجود موذی و منحرف‌کننده و طاغی و سرکش خطاب می‌شود و ابلیس نام آن شیطان بزرگی است که بر آدم سجده نکرد و هم اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین تمام آدمیان است.[۱]

ابلیس شیطان بزرگ دارای اعوان و فرزندان و جنودی از اجنه است که با کمک آنان جهانیان را می‌فریبد و با مومنین دشمنی می‌کند.

قرآن به جنود و فرزندان شیطان اشاره می‌کند و می‌فرماید؛

«آیا ابلیس و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید در حالی که دشمن من هستند» (کهف ۵۰)

ومی فرماید؛

«ابلیس (شیطان بزرگ) و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید»[۲]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هنگامی که آیه «کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان استغفار می‌کنند» (ال عمران ۳۵) نازل شد ابلیس بالای کوهی در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید و سران لشکرش را جمع کرد. گفتند ای آقای ما چه شده است که ما را فرا خواندی؟ گفت این آیه نازل شده است چه کسی می‌تواند با آن مقابله کند...وسواس خناس یکی از شیاطین گفت من آنها را با وعده‌ها و آرزوها سرگرم می‌کنم تا آلوده گناه شوند و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می‌برم. ابلیس گفت تو می‌توانی از عهده این کار بر آیی و این ماموریت را تا روز قیامت به او سپرد»[۳]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۱، ص۱۹۱

۲. اعراف ۲۷

۳. امالی صدوق، ص۴۶۵؛ وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۶۷

این روایت نشان‌دهنده لشگر عظیم شیاطین جنی است، بنابراین دشمنی شیاطین جنی با مومنین و نظام اسلامی که در کلام رهبری مورد اشاره قرار گرفت از دو جهت است؛

۱. از طریق اغواء و فریب و فریفتن سران کفر و ظالم برای دشمنی شدیدتر با مومنین

۲. از طریق ارتباط‌گیری مستقیم سران کفر با اجنه کافر و شیاطین برای ضربه زدن به مومنین، چرا که در مباحث بالا امکان این ارتباط ثابت شد و این که اجنه قدرت سیر دارند و با توانایی‌هایی که دارا هستند می‌توانند مقاصد پلید سران کفر را اجرایی کنند، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القاء می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند» (انعام ۱۲۱)

و یا می‌توانند به لباس انسان در آیند و همنشین دوستان انسی خود شوند و آنان را برای ضربه زدن مومنین ارشاد کنند.

خداوند در مورد جنگ بدر می‌فرماید؛

«(وبه یاد آور) هنگامی را که شیطان اعمال آنها (مشرکان) را در نظرشان جلوه داد و گفت هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی‌گردد و من همسایه (و پناه‌دهنده) شما هستم. اما هنگامی که دو گروه (جنگجویان و حمایت فرشتگان از مومنان) را دید به عقب بازگشت و گفت من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» (انفال ۴۸)

نقل است؛

«هنگامی که قریش تصمیم برای جنگ بدر گرفت از حمله طائفه بنی کنانه بیمناک بود زیرا قبلا با هم خصومت داشتند. در این موقع ابلیس در چهره «سراقه بن مالک» که از سرشناسهای قبیله بنی کنانه بود به سراغ آنها آمد و به آنها

اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کنید. اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده و فرار کرد لشکر نیز به دنبال ضربت‌های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به مکه باز می‌گشتند گفتند سراقه بن مالک سبب فرار قریش شد. این سخن به گوش سراقه رسید و سوگند یاد کرد که من از این موضوع آگاهی ندارم و به هنگامی که نشانه‌های مختلف وضع او را در بدر یاد آوری کردند همه را انکار کرد و سوگند یاد کرد که چنین چیزی هیچگاه نبوده و از مکه حرکت نکرده است. به این ترتیب معلوم شد که آن شخص سراقه بن مالک نبوده است»[۱]

شیخ طوسی در امالی خود نقل می‌کند؛

«شیطان چهار بار به صورت انسان مجسم شده است؛ در روز بدر که به صورت سراقه در آمد و در روز عقبه به صورت منبه بن حجاج در آمد و مردم را بر ضد پیامبر شوراند و در روز اجتماع قریش در دار الندوه به صورت شیخ نجدی در آمد و نقشه قتل پیامبر را کشید و در روز سقیفه به صورت مغیره بن شعبه در آمد و آنان را به غصب خلافت علی تشویق کرد»[۲]

بنابراین وجود اجنه و دشمنی اجنه و شیاطین با راه مومنین مساله‌ای قطعی است و ما هیچ دلیلی برای انکار چنین موجوداتی نداریم، چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می‌بینیم، نیست، بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می‌گویند موجوداتی را که انسان با حواس خود می‌تواند درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است.

تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود، کسی باور نمی‌کرد

---

۱. بحار الانوار، ج۱۹، ص۲۲۶ ـ تفسیر نمونه، ج۷، ص۲۰۲

۲. امالی طوسی، ص۱۷۶ ـ بحار الانوار، ج۶۰، ص۲۳۳

که در یک قطره آب، یا یک قطره خون، هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آنها را نداشته باشد.و نیز دانشمندان می‌گویند: چشم ما رنگهای محدودی را می‌بیند، و گوش ما امواج صوتی محدودی را می‌شنود، رنگها و صداهایی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست بسیار بیش از آن است که قابل درک است. وقتی وضع جهان، چنین باشد چه جای تعجب که انواع موجودات زنده‌ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آنها را درک کنیم، و وقتی فجر صادقی مانند پیامبر اسلام از آن خبر دهد چرا نپذیریم؟

به هر حال از یک سو قرآن کلام ناطق صادق و روایات، خبر از وجود جن با ویژگیهایی که در بالا ذکر شد داده است، و از سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد، بنا بر این باید آن را پذیرفت.[۱]

چنان که گفته شد، اعتقاد به وجود داشتن موجوداتی که در حالت عادی دیده نمی‌شوند و جن نامیده می‌شوند، اختصاصی اسلام نیست، تورات نیز از ابلیس نام می‌برد که جزء اجنه بود و خودش را به شکل ماری درآورد و وارد بهشت شد و آدم و حواء را فریفت؛[۲]

و نیز از کسانی نام می‌برد که می‌توانستند با اجنه (کافر) ارتباط گیرند و آنان را احضار کنند؛[۳]

انجیل هم از اجنه‌ای سخن به میان می‌آورد که وارد بر افراد می‌شدند و آنان را مجنون و جن زده می‌کردند که عیسی مسیح با آنان مقابله می‌کرد؛[٤]

در رابطه با ابزارهای خاص سرویس‌های جاسوسی و استفاده از اجنه علیه

۱. تفسیر نمونه، ج۲۵، ص۱۵۵

۲. تورات، سفر پیدایش، باب ۳

۳. لاویان، باب ۱۹ بند ۳۱؛ اول اسموئیل، باب ۲۸

٤. متی، باب ۸ بند ۲۸-۳۴؛ مرقس، باب ۵، بند ۱_۱۷؛ لوقا باب ۸ بند ۲۶-۳۷

دیگر کشورها حتی هالیوود هم بی‌تفاوت نبوده است.سکانس سرقت اسناد محرمانه‌ی ایران با استفاده از جن در فیلم suicide squad محصول ۲۰۱۶ نمونه‌ای از تایید ضمنی روش‌های عجیب دشمنی با همکاری اجنه علیه کشورمان را به نمایش می‌گذارد که می‌تواند فراز مذکور را در نمایه ذیل ببینید؛[1]

با توجه به موارد فوق مفهوم سخن رهبری از دشمنی اجنه و همکاری دشمنان جنی با دشمنان انسی برای ضربه زدن به نظام اسلامی روشن می‌شود.

۴۱. از زمان تولد پیغمبر، انقلاب اسلامی ایران دیده شده است!!!

پرسش چهل و یکم:

صحبت‌های کارشناس صداوسیما روی آنتن زنده: از زمان تولد پیغمبر انقلاب اسلامی ایران دیده شده است. جبرئیل با اخبار انقلاب اسلامی، حضرت زهرا علیها السلام را آرام می‌کرد؟

پاسخ:

کارشناس شبکه قرآن با استناد به سخن مرحوم امام خمینی رحمه الله مدعی دو امر شده است؛

۱. از زمان تولد پیامبر گرامی، انقلاب اسلامی ایران دیده شده است.

۲. جبرئیل با اخبار انقلاب اسلامی ایران، فاطمه صدیقه علیها السلام را آرام می‌کرد.

اگر چه مرحوم امام خمینی هر دو مساله مورد بیان را به نحو احتمال مطرح می‌کنند ولی کارشناس مدعی شده است که امام خمینی به صورت یقینی مطرح کرده‌اند، با این وجود، می‌توان سخن کارشناس و احتمالات مطرح شده توسط امام خمینی را تصدیق کنیم و چنین می‌گوییم؛

۱. شیخ صدوق روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

---

1. https://b2n.ir/904414

«در صبح روز ولادت پیامبر همه بت‌ها سرنگون شدند و بر خاک افتادند. در آن شب طاق کسری شکست برداشت و چهارده کنگره از آن فرو ریخت و دریاچه ساوه خشک شد و وادی ساوه پر از آب شد و آتشکده فارس که از هزار سال فروزان بود، خاموش گردید»[1]

تاریخ نگاران اهل سنت نیز نقل می‌کنند؛

«در شب میلاد پیامبر ایوان کسری به لرزه درآمد و شکست برداشت و چهارده کنگره آن فرو ریخت، آتشکده فارس که هزار سال پیوسته روشن بود خاموش شد دریاچه ساوه خشکید و مؤبد بزرگ در خواب دید که شتران تنومند همراه اسب‌های عربی از دجله گذشتند و در سرزمین ایران پراکنده شدند.انوشیروان سخت به وحشت افتاد و هر چند خواست شکیبایی کند نتوانست و مصلحت در این دید که موضوع را با وزیران و فرماندهان نظامی و مرزبانان در میان نهد، ایشان را فرا خواند و در حالی که تاج بر سر نهاده و بر تخت نشسته بود به ایشان گفت: می‌دانید برای چه شما را خواسته‌ام؟ گفتند: نه در همین هنگام از فارس خبر خاموشی آتشکده هم رسید و مایه افزونی غم و اندوه انوشیروان گشت...»[2]

مرحوم امام خمینی از فرو ریختن چهارده کنگره طاق کسری، فال نیک زیبایی زده و می‌گوید؛

«اینکه چهارده کنگره از کنگره‌های قصر ظلم خراب شد، به نظر شما نمی‌آید که یعنی در قرن چهاردهم این کار می‌شود، یا چهارده قرن بعد این کار می‌شود؟ به نظر شاید بیاید این، محتمل هست که این بنای ظلم شاهنشاهی بعد از چهارده

---

۱. امالی صدوق، ص۲۸۵؛ کمال الدین، ج۱، ص۱۹۲؛ بحار الانوار، ج۱۵، ص۲۵۷

۲. تاریخ طبری، ج۲، ص۱۶۶؛ تاریخ الاسلام، ج۱، ص۳۵؛ المنتظم، ج۲، ص۲۵۰؛ اسد الغابه، ج۴، ص۶۰۶

قرن از بین می‌رود و بحمد الله رفت از بین. بتها همه به رو افتادند، این بتها هم خواهند از بین رفت، حالا چه بتهایی که تراشیده بودند از سنگ یا بتهایی که خود ملتها یا بعض از ملتها می‌تراشند با آدم. اینها هم رفتنی هست، منتها ما حوصله مان کم است. تمام دنیا از اول تا آخرش پیش حق تعالی یک جور پیداست، این ور و آن ور ندارد که یک راه دوری باشد. پیش ما این طور است که خیلی راه دور است که هزار سال طول می‌کشد، دو هزار سال طول می‌کشد. نخیر اینها قریب است، نزدیک است و می‌شود، و بتها شکسته خواهد شد ان شاء الله. و آتش افروزی‌ها و بت پرستی‌ها و آتش پرستی‌ها هم ان شاء الله از بین خواهد رفت»[1]

با توجه به آنکه در روایات متعددی، به انقلاب اسلامی ایران، بشارات روشنی داده شده است که در پاسخهای قبلی در مورد آن توضیح داده‌ایم و با توجه به آنکه فال نیک زدن در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد تا جایی که پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند فال نیک را دوست دارد»[2]

و در روایات متعددی نیز وارد شده است که فال نیک زدن برای انسان، پیروزی و تحقق فال نیک را به ارمغان می‌آورد، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم؛[3]

امام خمینی با فال نیک زدن، و بیان یک احتمال قوی، فرو ریختن چهارده کنگره طاق کسری را، به ظهور انقلاب اسلامی در چهارده قرن بعد تطبیق می‌دهد که به حق، فال نیکی صحیح و مطابق واقع بوده است.

۲. در رابطه با مصحف فاطمه علیها السلام نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز زنده ماند و نسبت به فقدان پدرش

---

۱. صحیفه امام، ج۱۹، ص۴۳۵

۲. بحار الانوار، ج۷۴، ص۱۶۵

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6312

بسیار اندوهگین بود. جبرئیل نزد او می‌آمد و در سوگ پدرش او را دلداری می‌داد و از پدرش و جایگاه او و از آن چه پس از فاطمه در مورد ذریه او پیش خواهد آمد به او خبر می‌داد و علی آن‌ها را می‌نوشت. این مصحف فاطمه است»[۱]

همینطور تصریح شده است که در مصحف فاطمه، اتفاقات آینده و اسامی پادشاهان و فرمانروایان بر روی زمین، تا روز قیامت ثبت شده بود؛[۲]

توضیحات بیشتر را در ذیل بخوانید؛[۳]

بر این اساس، با توجه به آنکه احوالات ذریه فاطمه صدیقه علیها السلام و کسانی که از ذریه او در روی زمین به حکومت می‌رسند، به ایشان گفته شده است، طبیعتا آنچه در ایران تحت عنوان انقلاب اسلامی به رهبری یکی از ذریه و فرزندان فاطمه سلام الله علیها واقع شده است نیز به ایشان گفته شده و بشارت آن به ایشان داده شده است، لذا می‌بینیم که امام خمینی این مساله را به صورت احتمال قوی مطرح کرده و می‌گوید؛

«من راجع به حضرت صدیقه ـ سلام اللّٰه علیها ـ خودم را قاصر می‌دانم که ذکری بکنم، فقط اکتفا می‌کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: فاطمه علیها السلام بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند در این دنیا، بودند و حزن و شدت برایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می‌آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می‌کرد و مسائلی از آینده نقل می‌کرد. ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراوده‌ای بوده است؛ یعنی، رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است ... و مسائل را در آتیه‌ای که واقع می‌شده است، مسائل را ذکر کرده است و آنچه که به ذریه او

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۴۱

۲. الکافی، ج۱، ص۲۴۲؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص۱۸

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6137

می‌رسیده است در آتیه، ذکر کرده است و حضرت امیر هم آنها را نوشته است، کاتب وحی بوده است ... شاید یکی از مسائلی که گفته است، راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلندپایه او حضرت صاحب ـ سلام الله علیه ـ است، برای او ذکر کرده است که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی‌دانیم، ممکن است»[۱]

بنابراین امام خمینی، هر دو مساله مورد اشاره کارشناس را مطرح کرده و بیان امام خمینی نیز به واقع نزدیک است، اما مرحوم امام، این دو مساله را به صورت یک احتمال قوی مطرح کرده که کارشناس مذکور، از این نکته غفلت کرده و مدعی شده است که امام خمینی به صورت یقینی، دو مساله مورد بحث را مطرح کرده‌اند.

۴۲. دلیل شرعی بر لزوم شرکت در انتخابات حکومت اسلامی چیست؟

پرسش چهل و دوم:

عده‌ای از مومنین قصد شرکت در انتخابات را ندارند! دلیل شرعی بر لزوم شرکت در انتخابات است؟ مراجع بر چه اساسی شرکت در انتخابات را لازم می‌دانند؟

پاسخ:

۱. چنان که در پاسخهای قبلی توضیح دادیم، برقراری حکومت اسلامی بر اساس دستورات صریح قرآنی و روایی و عقلی است. اجرایی کردن تمام و کمال دستورات اسلامی، مبتنی بر برقراری حکومت اسلامی است.

عقل می‌گوید انجام هر آنچه که سبب تقویت حکومت اسلامی شود لازم و هر آنچه که موجب تضعیف حکومت اسلامی شود ممنوع است، حکم عقل هم لازم

---

۱. صحیفه امام، ج۲۰، ص۴

التبعیت است چرا که عقل حجت خدا بر بندگان است.

پیامبر گرامی خطاب به علی علیه‌السلام فرمود:

«ای علی! با حقّ باش، هرجا که باشد و کارهای شبه ه‌ناک را با عقلت جدا ساز؛ زیرا خرد، حجّت خدا بر تو و امانت او نزد تو و برکت الهی در پیش توست»[۱]

امام کاظم علیه‌السلام به هشام بن حکم فرمود:

«ای هشام! خداوند، دو حجّت بر مردم دارد: حجّت آشکار و حجّت پنهان. حجّت آشکار، رسولان، پیامبران و امامان‌اند، و حجّت پنهانْ عقل هایند»[۲]

ابن سکّیت به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد: «...به خدا سوگند، مانند شما کسی را نیافتم؛ امروزه حجّت خداوند بر مردم چیست؟». فرمود:

«خرد؛ با آن راستگویان بر خداوند شناخته شده، تصدیق می‌شوند و دروغگویان، شناسایی شده، تکذیب می‌شوند»[۳]

بنابراین عقل حجت خدا است که اگر انسان مطابق آن رفتار نکند، گناهکار است و خداوند او را مجازات می‌کند. عقل می‌گوید اگر در انتخابات شرکت لازم صورت نگیرد، حکومت اسلامی تضعیف و سست می‌شود، و چون تضعیف حکومت اسلامی که به حکم قرآن و روایات تشکیل شده است، ممنوع است، شرکت نکردن در انتخابات هم ممنوع است، لذا طبق قاعده مسلّم اصولی «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» «هر چیزی که عقل قطعی به آن حکم کند، شرع هم به آن حکم خواهد کرد» می‌گوییم شرکت در انتخابات واجب است و عدم شرکت حرام.

۲. برقراری حکومت اسلامی نعمت خداوند است که به بندگان خود افاضه

---

۱. کشف الخفاء، ج۲، ص۱۳۵

۲. الکافی، ج۱، ص۱۶

۳. الاحتجاج، ج۲، ص۴۳۸

می‌کند تا جایی که امام حسین علیه‌السلام، خداوند را به خاطر آنکه در حکومت اسلامی پیامبر گرامی، پا به دنیا گذاشته چنین ستایش می‌کند؛

«(خدایا) از روی مهر و رأفتی که به من داشتی و احسانت نسبت به من مرا به جهان نیاوردی در دوران حکومت پیشوایان کفر آنان که پیمان تو را شکستند و فرستادگانت را تکذیب کردند ولی در زمانی مرا بدنیا آوردی که پیش از آن در علمت گذشته بود از هدایتی که اسبابش را برایم مهیا فرمودی»[1]

شکر خداوند برای نعمت حکومت اسلامی مصادیق مختلفی دارد که نمونه بارز آن تقویت حکومت اسلامی با شرکت در انتخابات است که اگر این شرکت صورت نگیرد، انسان قدم در راه کفر نعمت گذاشته است، چنان که علی علیه‌السلام فرمود:

«هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی آورد ادامه آن را به واسطه کمی شکرگذاری از خود دور نسازید»[2]

این سخن در اصل برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی مجازاتم شدید است». (ابراهیم ۷)

قرآن مجید سرگذشت بسیار عبرت آموزی از قوم سبأ نقل می‌کند که خداوند نعمت بسیار وافری به آنها داد و فرمود: «؛ از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری پاک و پاکیزه در اختیار شماست و پروردگاری آمرزنده». (سبا ۱۵) ولی آنها به کفران پرداختند و سد عظیمی که سبب آبادی کشور آنها شده بود بر اثر سیلاب و عوامل دیگر در هم شکست و تمام آبادی و باغ‌ها و مزارع ویران شد به گونه‌ای که نتوانستند در آنجا بمانند و ناچار در اطراف متفرق شدند.

---

۱. دعای عرفه، کلیات مفاتیح نوین، ص۸۵۹

۲. نهج البلاغه حکمت ۱۳

قرآن در اینجا می‌افزاید؛ این کیفر را بر اثر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران‌کننده را کیفر می‌دهیم». (سبا ۱۷)

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«خداوند متعال به گروهی از مردم نعمت داد، اما آنها شکرش را به جا نیاوردند در نتیجه آن متاع مایه وبالشان شد و گروهی از مردم را به مصائبی گرفتار کرد لکن آنها صبر کردند و (شکرگزار بودند) در نتیجه مصیبت‌ها به نعمت‌ها تبدیل شد»[1]

بنابراین لزوم شکر گزاری از خداوند بابت نعمت حکومت اسلامی، اقتضاء دارد که در انتخابات شرکت کنیم و الا گرفتار کفران نعمت شده‌ایم.

۳. در آیات و روایات متعددی، تاکید بر استحکام و مقاومت در برابر دشمنان شده است و از سستی و ضعف در برابر دشمن و تقویت ظالمین و کفار نهی شده است.

خداوند می‌فرماید؛

«(در برابر دشمن) سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید» (آل عمران ۱۳۹) و می‌فرماید؛ «هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است» (نساء ۱۴۱) و می‌فرماید؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید.» (آل عمران ۲۰۰) و می‌فرماید؛ «(موسی) عرض کرد پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» (قصص ۱۷) و می‌فرماید؛ «در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید» (انفال ۶۰)

---

۱. بحار الانوار، ج۶۸، ص۴۱

پیامبر گرامی فرمود:

چون روز قیامت شود، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: «کجایند ستمگران و یاران آنها؟ هر کسی که دواتی برای آنان لیقه کرده، یا سرِ کیسه‌ای را برای آنان بسته، یا قلمی برای آنان در مرکّب فرو برده است، اینان را نیز با ستمگران محشور کنید!».[۱]

و فرمود:

«هر که به ستمگری در ستمش یاری رسانَد، روز قیامت در حالی می‌آید که بر پیشانی اش نوشته شده است: «نومید از رحمت خدا!».[۲]

روشن است که تحریم انتخابات و عدم شرکت در آن موجب سستی و تضعیف حکومت اسلامی در برابر کفار و دشمنان و قدرتمند شدن کفار در برابر حکومت اسلامی می‌شود که به حسب آیات و روایات فوق، سستی و ضعف در برابر دشمنان ممنوع و استقامت و قدرتمندی در برابر آنان لازم است، عدم شرکت در انتخابات موجب تقویت کفار و ظالمین بر دشمنی کردن با خداوند و دینش و حکومت اسلامی می‌شود.

۴۳. آیا پس از خروج آمریکا از برجام، فرمان قرآن بر رهاکردن این تعهد بوده و دولت وقت برخلاف آن عمل کرده است؟

پرسش چهل و سوم:

محمد سروش محلاتی نوشت:

«وقتی در یک قرارداد، طرف مقابل از آن بیرون می‌رود و تعهدات خود را لغو می‌کند، ما چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا قرآن به ما امر کرده که متقابلا از آن قرارداد بیرون بیاییم؟ مثلا آیا پس از خروج آمریکا از برجام، فرمان قرآن بر رهاکردن این تعهد بوده و

---

۱. ثواب الاعمال، ص۳۰۹

۲. حکمت نامه پیامبر اعظم، ج۹، ص۵۶

دولت برخلاف آن عمل کرده است؟

در سخنان اخیر رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس خبرگان، این موضوع مورد توجه قرار گرفته و خبرگزاریها اینگونه گزارش کردند:

«وقتی آمریکا از برجام خارج شد دستور قرآن این است که تو هم تعهد را رها کن، با این حال باز هم دولت محترم ما تعهدات را رها نکرد» (خبرگزاری تسنیم، خبرگزاری رسا)

در سایت رهبری هم اینگونه نقل شده است: «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ، این هم قرآن است. می‌گوید تو هم رها کن. حالا در عین حال دولت محترم ما رها نکردند»

پس از این بیانات، برخی گروههای سیاسی، چنین نتیجه گرفتند که: اعلام عدم تعهد نسبت به چنین قراردادی که از طرف مقابل نقض شده، شرعا لازم بوده است و دولت برخلاف «نص قرآن» عمل کرده است. این جماعت، علمای حوزه را مورد هجوم و ملامت قرار دادند که: «اگر آب شوید رواست ... حتما باید رهبری ورود می‌کرد که این دولت حتی خلاف متن صریح قرآن عمل کرده؟!» با صرف نظر از ماجرای برجام و مسائل پیرامون آن، آیا بطور کلی قرآن در این باره «دستوری» دارد؟ این دستور در کجای قرآن است و به چه معناست؟

مقصود از آن «دستور قرآن» آیه ۵۸ سوره انفال است که به پیامبر می‌گوید: وقتی دشمنان به مکر و فریب روی آوردند و نشانه‌های خیانت‌شان آشکار شد، عهد و پیمانشان را بطرف آنها بینداز و اعلام کن که به آن متعهد و پایبند نیستی ﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾

پس منظور از دستور، همان صیغه امر در آیه است: فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ... ولی آیا این صیغه امر مثل موارد دیگر یک دستور و فرمان است و آیه می‌خواهد «تکلیفی» را در لزوم رها کردن تعهدات بیان کند؟

این صیغه امر هرچند در ظاهر و از نظر شکلی دستور است ولی از نظر مضمون

و محتوا بمعنی دستور و فرمان نبوده و دلالت بر لزوم و تکلیف ندارد. امر (فَانْبِذْ) در اینجا در مقام «دفع توهّم حظر» و برای زائل کردن این پندار است که نقض عهد حتی پس از خیانت طرف مقابل، ممنوع است. و در علم اصول ثابت شده که امر در چنین موقعیتی به معنی وجوب نیست و صرفا جواز و اباحه را می‌فهماند. پس معنی آیه آن است که با نقض عهد از سوی دشمنان، نقض تعهد از طرف مسلمانان «جایز» است، نه اینکه به آنها دستور داده شود که باید تعهد خود را کنار بگذارید! مشابه این ترکیب در قرآن زیاد است مثل امر به صید پس از پایان احرام، که صید را واجب نمی‌کند: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ (مائده ۲) و مثل امر به کسب و تجارت پس از نماز جمعه: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (جمعه ۱۰) و مثل امر در آیه: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ﴾ (بقره ۲۲۲) و در این موارد، امر و دستور بمعنی الزام و اجبار بر عمل نیست. پس نه برای لزوم ماندن در برجام به قرآن می‌توان استناد کرد و نه برای خروج از آن!؟

پاسخ:

به راستی انسان متعجب می‌شود از آنچه هم اینک مشاهده می‌کند که افرادی دین خداوند را به رای و نظر شخصی گرفته‌اند و بدون توجه به آیات صریح قرآن و بیانات اهل‌بیت علیهم‌السلام، احکام مسلم قرآن و روایی را به دست فراموشی سپرده‌اند.

حکم صریح و روشن قرآنی و روایی است که اگر دشمن و طرف مقابل عهد شکنی کرد و قدم در مسیر ظلم و ستم برداشت، ما نیز باید عهدی که با او بسته‌ایم را به دست فراموشی بسپاریم و با او به مانند خودش رفتار کنیم، چنان که رهبر عزیز متذکر این نکته شدند.

خداوند می‌فرماید؛

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾؛ «و هرگاه

(با ظهور نشانه‌هایی،) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، و دست به ستم زنند)، به طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد!». (انفال ۵۸)

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به قوم یهود مدینه است که آن‌ها با پیامبر اکرم پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، ازاین‌رو می‌فرماید: اگر از خیانت و پیمان شکنی آن‌ها بترسی، پیمانت را با آن‌ها قطع کن، پس از این حکم بود که پیامبر گرامی آماده نبرد با یهود بنی قینقاع شد؛ «بهذه الآية سار النبي صلی الله علیه و آله إليهم»[1]

در مقابل قرآن تأکید می‌کند نسبت به آن‌هایی که به عهد خود وفادارند، وفادار بمانید. در چهارمین آیه از سوره «توبه» بعد از اعلان جنگ با مشرکان پیمان شکن می‌فرماید؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ «مگر کسانی از مشرکان که با آن‌ها عهد بستید و چیزی از آن را در حقّ شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضدّ شما تقویت ننمودند؛ پیمان آن‌ها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!».

اما درباره پیمان شکنان در آیه ۱۲ توبه تأکید به مقابله به مثل کرده می‌فرماید؛ ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ «و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید، چراکه آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدّت عمل) دست بردارند!».

همان‌گونه که در آیه ۷ سوره «توبه» می‌خوانیم؛ ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾؛ «تا زمانی که به پیمان شما پایبند باشند، شما نیز به پیمان آنها پایبند

---

۱. مجمع البیان، ج۴، ص، ۸۵۰

باشید»

کسی بدون هیچ گونه پیش داوری به این آیات نظر اندازد، به روشنی متوجه می‌شود که حکم قرآن بر آن است که اگر طرف مقابل به عهد و پیمان خود پایبند بود، ما هم باید پایبند باشیم و اگر طرف مقابل عهد و پیمان خود را شکست، ما نیز باید پیمان خود را با او نادیده می‌گیریم و با زیاده خواهی او، مقابله کنیم، چنان که علی(ع) معتقد بود که مطابق با آیات فوق که حکم می‌دهد که باید با پیمان شکنان برخورد شود و از پیمانشان خارج شد، ایشان هم از پیمان با اهالی جمل خارج شد و با آنان به مقابله پرداخت، چنان که در روایتی ابو عثمان بجلی، اذان گوی بنی افصی می‌گوید؛

«شنیدم که علی(ع) در جنگ جمل می‌گوید: «و اگر سوگندهایشان را پس از پیمان شکستند و بر دین شما خُرده گرفتند، با پیشوایان کفر، کارزار کنید چرا که آنان، حرمت سوگند [و پیمان] را رعایت نمی‌کنند. باشد که دست بردارند»

وقتی این آیه را تلاوت می‌کرد، سوگند یاد نمود که با مصادیق این آیه، از هنگام نزول تا امروز، پیکار نشده است. بُکَیر می‌گوید: درباره این سخن، از امام باقر(ع) پرسیدم. فرمود: «آن پیرمرد [بجلی] راست گفت. علی(ع) چنین گفت و چنین هم بود». «سَمِعتُ عَلِيّا(ع) يَقولُ يَومَ الجَمَلِ: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» ثُمَّ حَلَفَ حينَ قَرَأَها أنَّهُ ما قوتِلَ أهلُها مُنذُ نَزَلَت حَتَّى اليَومَ. قالَ بُكَيرٌ: فَسَأَلتُ عَنها أبا جَعفرٍ(ع)، فَقالَ: صَدَقَ الشَّيخُ، هكَذا قالَ عَلِيٌّ(ع)، وهكَذا كان»[1]

در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که وفاداری به عهد و پیمان در برابر پیمان شکن از شنیع‌ترین کارها است.

علی(ع) فرمود:

---

۱. امالی طوسی، ص۱۳۱؛ بشاره المصطفی، ص۲۶۷

«أَلْوَفَا لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَاللَّهِ» «وفاداری در برابر پیمان‌شکنان، پیمان‌شکنی در پیشگاه خداست و پیمان‌شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است»[1]

امام علیه‌السلام در این گفتار آموزنده می‌فرماید، انسان نباید در برابر پیمان‌شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن‌ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن‌ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن‌ها به عهد خود وفا کنیم، نشانه ضعف و ذلت ما در برابر آن‌هاست و آن را حمل بر ترس ما می‌کنند و سبب جسارت آن‌ها در وقایع مشابه می‌شود، ازاین‌رو دستور داده شده که در برابر آن‌ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا در پیشگاه خدا محسوب می‌شود.[2]

همینطور امام علیه‌السلام فرمود:

«اعْتَصِمُوا بِالذِّمَمِ فِي أَوْتَادِهَا» «به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند»[3]

ابن ابی الحدید می‌گوید که این کلام حکمت آمیز را امام علیه‌السلام بعد از پایان جنگ جمل و حضور گروهی از طلقاء (آزاد شدگان بعد از فتح مکه) از جمله مروان بن حکم بیان فرمود. او برای بیعت آمده بود. امام علیه‌السلام فرمود: بیعت تو چه سودی دارد مگر دیروز بیعت نکردی؟ سپس حضرت دستور دارد آنها را اخراج کنند و افزود: کسی که دین نداشته باشد پیمان او نیز اعتباری ندارد آن‌گاه در ضمن کلام خود فرمود: «فَاعْتَصِمُوا بِالذِّمَمِ في أوْتادِها»[4]

---

۱. نهج البلاغه حکمت ۲۵۹

۲. پیام امام امیر المومنین، ج۱۴، ص۱۵۱

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۵

٤. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۳۷۲

بنابراین مطابق نصوص صریح و روشن قرآن و روایات، وظیفه مسلم در برابر پیمان شکنی دشمن خارج شدن از پیمان و مقابله به مثل است و اگر کسی جز این نظر، نظری دهد، اجتهاد بالرای و تفسیر به رای کرده است.

آقای محلاتی، حکم مسلم قرآن بر لزوم خارج شدن از پیمان در هنگام پیمان شکنی دشمن را حمل بر جواز کرده است، چنان که امر الهی در مورد «صید پس از احرام»، «تجارت پس از نماز جمعه»، و «نزدیکی با زنان پس از پاک شدن آنها از حیض»، به معنای جواز است و نه حکم الزامی و از باب «امر عقیب حظر» است که تنها دلالت بر جواز می‌کند و می‌خواهد حکم حرمت را بردارد.

به ایشان می‌گوییم که اگر امر الهی در موارد فوق برای بیان اصل جواز پس از ممنوعیت است، چون از روایات اسلامی دلیل و قرینه داریم که مثلا صید کردن، پس از احرام و در حالت عادی جایز است، نه واجب؛[1]

و تجارت و داد و ستد پس از نماز جمعه مثلا، مستحب و جایز است، نه واجب؛[2]

و همبستری با زنان، مطلقا پس از هر حیضی واجب نیست، و تنها اصل وجوب، در هر چهار ماه یکبار است؛[3]

اما در مورد خارج شدن از پیمان در برابر پیمان شکنان، هیچ قرینه‌ای نیست که امر الهی از باب «امر عقیب حظر» و برای بیان اصل جواز است، وقتی که قرینه‌ای بر خلاف نیست، امر بر همان معنای خود یعنی لزوم و وجوب می‌باشد.

خصوصا آنکه، روایات اسلامی، مطابق با نص آیه شریفه، دلالت بر لزوم خارج شدن از پیمان، در برابر پیمان شکنان را دارد.

---

۱. وسائل الشیعه، ج۲۳، ص۳۶۲ باب ۱۶ «باب جواز الصید بالسلاح ...»

۲. وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۹ باب ۱ «باب استحبابها و اختیارها علی اسباب الرزق»

۳. وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۱۴۰ باب ۷۱

۴۴. توضیحی در مورد دیدگاه رهبر انقلاب پیرامون ترور!!!

پرسش چهل و چهارم:

اعتراف آیت الله خامنه‌ای: «پیامبر اسلام دستور می‌داد افراد را ترور کنند»

آیت الله خامنه‌ای در سخنرانی مربوط به سال ۱۳۷۹ می‌گوید: «خشونت یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن. خشونت قانونی خوب است. آن‌جایی که حکومت اسلامی در مقابل اغتشاش قرار میگیرد بایستی با خشونت رفتار کند. از اسم خشونت نباید ترسید، پیغمبر دستور داد افراد را ترور کنند. امروز هم رهبری تکلیفش اقتضا کند علنی خواهد گفت!؟»

پاسخ:

ما در ذیل و جلد دوم از کتاب شبهات فقهی، پیرامون دیدگاه اسلام در مورد ترور توضیحات کافی را ارائه داده‌ایم:[۱]

هم اینک توضیحی پیرامون دیدگاه رهبر انقلاب می‌دهیم که طبق دیدگاه ایشان، تروری که مقصودشان از بیان فوق بوده است، تروری نیست که جوامع بشری آن را ناپسند می‌دانند و تنها تشابه در نامگذاری موجب اشتباه شده است.

ترور در لغت به ترساندن و ارعاب و وحشت میان مردم معنا شده است که مناسب است با قتلی که به صورت پنهانی و بدون اطلاع قبلی صورت می‌گیرد.[۲]

همینطور «ولف» فیلسوف آمریکایی ترور را عبارت از به کار بردن غیر مشروع خشونت می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص، لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در مفهوم ترور

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9681

۲. فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی؛ دکتر عباس آریان پور، ج۵، ص۵۷۰۹؛ فرهنگ علوم سیاسی، احمد شاملو، ص۵۶۳

نیست»[۱]

سایت ویکی پدیا نیز ترور را استفاده غیر قانونی از خشونت و ترساندن می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا ارعاب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است»[۲]

بنابراین ترور‌ی که ناپسند افراد و جوامع است دو رکن اساسی دارد:

۱. به صورت پنهانی و ارعاب باشد چرا که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است ۲. به صورت استفاده غیر قانونی از خشونت و قدرت باشد.

حال اگر قتلی صورت گیرد که به صورت قانونی و مشروع بوده باشد و از قبل هم به صورت عمومی اعلام شده باشد که مثلا دیگر جان فلانی که مجرم است، حرمتی ندارد، چون دو رکن ترور مذکور در آن نیست، ناپسند محسوب نمی‌شود.

مقصود رهبری از تعبیر «ترور»، ترور مذموم در نزد جوامع بشری نیست که دو ملاک مذکور را دارا باشد، بلکه ایشان ترور‌ی را جایز می‌دانند و به پیامبر گرامی نسبت می‌دهند که مصداق ترور مذموم نیست و دو ملاک مذکور را ندارد، بیان کامل ایشان به این صورت است:

«خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بداخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، یک امر واضح و یک معنای بدیهی است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعاتِ ما دائم دنبال میشود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این‌قدر مهم و مشکل است!؟ یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیّتهای دیگری

---

۱. الارهاب، مصطفی مصباح، ص۴۴

۲. https://b2n.ir/q29817

است!؟

اسلام درباره‌ی مسأله خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: یک خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونتی را اعمال میکند؛ مینویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدمِ بیقانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این‌جا خشونت لازم است. یک خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً یک نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت میکند؛ یک سیلی به گوش کسی میزند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شکّی نیست.

یکی از بزرگترین مظاهر استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه میگوید؛ ببینید منطق صحیح چه میگوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این‌گونه مطالب را به صورت یک مسأله روز درآورده‌اند. مسأله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتّب از این نقل میکنند، از آن نقل میکنند؛ حرفهای بعضی از بزرگان را تحریف میکنند، برای این‌که بتوانند جو متشنّجی در کشور درست کنند. جوانی میگوید خشونت خوب است، جوان دیگر میگوید خشونت بد است. این او را به خشونت متّهم میکند، او این را به خشونت متّهم میکند! چرا این کار را میکنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل

خشونت نیستند؛ متدیّنین ما هم اهل خشونت نیستند. آن‌جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیستآن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، درِ گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان‌بن‌فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان‌الله‌علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و درِ گوشی نیست»[1]

می‌بینیم ایشان تروری را به پیامبر نسبت می‌دهند و خود نیز جایز می‌دانند که مصداق خشونت مشروع و قانونی باشد و پنهان کاری نیز در آن رخ نداده باشد، یعنی دو ملاک ترور مذموم در نزد جوامع بشری در آن نیست.

۴۵. چرا در حکومت اسلامی ایران، رئیس جمهور نمی‌تواند از اهل‌سنت باشد؟

پرسش چهل و پنجم:

مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه اهل سنت زاهدان در نامه‌ای به رهبری پرسیده است: «مگر شیعه و سنی با هم برابر نیستند؟ چرا اهل‌سنت در ایران اسلامی نتواند رئیس‌جمهور شود؟ این سؤالی است که بنده مطمئنم کسی پاسخی برای آن ندارد!!!

پاسخ:

۱. این که اهل سنت در ایران نمی‌توانند رئیس جمهور شوند، خواست خداوند است، زیرا مطابق اعتقاد اهل سنت، مردم از خود اختیاری ندارند و هر آنچه که اتفاق می‌افتد، مستقیما تقدیر و فعل خداوند است. بر این اساس

---

1. https://farsi.khamenei.ir/speech-content؟id=3002

خداوند در ایران مقدر کرده است که رئیس جمهور شیعه بر روی کار باشد و اهل سنت هم حق اعتراض ندارند!!!

احمد بن حنبل رییس حنابله چنین می‌گوید؛

«قضا و قدر خوب و بد، کم و زیاد، ظاهر و باطن، شیرین و تلخ، خوشایند و نا خوشایند، زیبا و نازیبا و آغاز و پایان از جانب خدا است. همه مردم به سوی آنچه برای آنان مقدر شده قرار می‌گیرند. زنا و سرقت و میگساری و آدم‌کشی و حرام‌خواری و شرک به خدا و کلیه گناهان به تقدیر الهی است» «کلها بقضاء و قدر»[1]

واقدی از زنی به نام ام حارث نقل می‌کند؛

«در نبرد حنین دیدم عمر بن خطاب پا به فرار گذاشته است و از میدان می‌گریزد. به او گفتم این کار چیست گفت تقدیر الهی است (و من در فرار کردن اختیاری ندارم)»[2]

بخاری از ابوقتاده نقل می‌کند؛

«عمر را (میان فراریان دیدم)، گفتم چرا مردم فرار می‌کنند، گفت امر خداست (و اختیاری از خود نداریم)» «فلحقت عمر بن الخطاب فقلت ما بال الناس، قال امر الله»[3]

عبدالله بن عمر می‌گوید؛

«مردی پیش ابوبکر آمد و گفت آیا زنا به تقدیر الهی صورت می‌گیرد. او گفت بله. مرد گفت چگونه می‌توان گفت خدا عملی را بر من تقدیر کرده است آنگاه مرا کیفر می‌دهد. ابوبکر گفت چنین است ای فرزند زن بد بو به خدا سوگند اگر

---

۱. طبقات الحنابله، ج۱، ص۱۵؛ السنه، احمد بن حنبل، ص۴۴

۲. مغازی واقدی، ج۳، ص۹۰۴

۳. صحیح بخاری، ج۴، ص۵۷

کسی پیش من بود می‌گفتم با مشت بر بینی تو بکوبد»[۱]

از پیامبر نقل می‌کنند که فرمود:

«برخی از شما کار بهشتیان را انجام می‌دهد تا آنجا که میان او و بهشت تنها یک ذراع فاصل می‌ماند. ناگهان سرنوشت بر او پیشی می‌گیرد و او کار دوزخیان را انجام می‌دهد و به جهنم می‌رود و برخی از شما کار دوزخیان را انجام می‌دهد تا آنجا که میان او و دوزخ جز یک ذراع باقی نمی‌ماند در این هنگام سرنوشت بر او پیشی می‌گیرد و او کار بهشتیان را انجام می‌دهد و به بهشت می‌رود»[۲]

در روایت دیگر عمر می‌گوید؛

«من به پیامبر گفتم کارهایی که انجام می‌دهیم دستاورد خودمان است یا از پیش مقدر شده است. پیامبر فرمود همگی قبلا مقدر شده و قلم از نوشتن آن فارغ گشته است. هرکس اهل سعادت باشد برای خوشبختی عمل می‌کند و آن کس که شقی و بدبخت باشد برای آن سعی می‌کند»[۳]

ابوهریره از پیامبر نقل می‌کند؛

«موسی به آدم گفت تو پدر بشر هستی که خدا به دست خود تو را آفریده است ... چرا ما و خودت را از بهشت بیرون کردی آدم در پاسخ گفت تو موسایی که خدا با تو سخن گفته و تورات را بر تو نوشته بنگر که خدا چند سال قبل از آفرینش من عصیان و گمراهی من را نوشته است؟ موسی در پاسخ گفت چهل سال، پس آدم به این طریق بر موسی احتجاج کرد و گفت مرا بر امری که خداوند تقدیر کرده بود ملامت می‌کنی؟» «تلومونی علی امر کتبه الله»[٤]

---

۱. تاریخ الخلفاء، ص۹۵

۲. صحیح مسلم، ج۸، ص۴۴؛ صحیح بخاری، ج۴، ص۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۹

۳. صحیح مسلم، ج۸، ص۴۸؛ جامع الاصول، ج۱، ص۵۱۶

٤. جامع الاصول، ج۱۰، ص۵۲۳؛ صحیح بخاری، ج۴، ص۱۵۸ و، ج۶، ص۹۶

۲. گذشته از آنکه بر اساس اعتقاد اهل‌سنت، بالخصوص، حکومت‌ها به جبر الهی دست بندگان می‌رسد و بندگان از خودشان اختیاری ندارند، لذا اهل‌سنت بر این عقیده خود، به این آیه شریفه استدلال می‌کنند که فرمود:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ بگو، بارالها! مالک حکومتها تویی، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست توست، تو بر هر چیزی قادری» (آل عمران ۲۶)

چنان که سیوطی نقل می‌کند؛

«یعنی ملک و حکومت دست خداوند است نه دست غیر خدا و به سلطان و قدرت تو به افراد می‌رسد نه به غیر تو» «ای ان ذلك بیدك لا الی غیرك»[۱]

بر همین اساس، معاویه که اهل‌سنت او را امیر معاویه و خال المومنین می‌دانند و نقل می‌کنند که پیامبر در حق او دعا می‌کرد که خداوند او را هدایت‌کننده و هدایت شونده قرار دهد؛ «و اجعله هادیا مهدیا»[۲]

معتقد بود که حکومت خودش و یزید به تقدیر خداوند است و کسی حق اعتراض ندارد، چنان که ابوهلال عسکری می‌گوید؛

«معاویه اولین کسی بود که گمان می‌کرد که تمام افعال بندگان از سوی خداست» «اول من زعم ان الله یرید افعال العباد کلها»[۳]

بر این اساس، وقتی عایشه از او پرسید که چرا یزید را جانشین خود کرده‌ای در پاسخ او گفت؛

---

۱. الدر المنثور، ج۲، ص۱۵
۲. سنن ترمذی، ج۵، ص۵۰۱
۳. الاوائل، ج۲، ص۱۲۵

«امر حکومت یزید قضائی از قضاء الهی است و بندگان اختیاری در آن ندارند» «ان امر یزید قد کان قضاء من القضاء و لیس للعباد خیره»[1]

و مطابق نقل دیگر، همین پاسخ را به ابن عمر داد؛[2]

با گفته‌های معاویه، عایشه نیز معتقد به قدر و قضاء الهی در حکومت‌ها شده بود و می‌گفت؛ «امر الهی است که مورد تقدیر خداوند است» «کان امر الله، قدرا مقدورا»[3]

بر این اساس و بر اساس اعتقاد اهل‌سنت، ما نیز در برابر آقای عبدالحمید استدلال می‌کنیم که امر حکومت ایران و ریاست جمهوری شیعی، امر و تقدیر الهی است و شما حق اعتراض ندارید، و اگر اعتراض کنید، گرفتار گمراهی شده‌اید، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسول را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» (احزاب ۳۸)

۳. رهبری و حاکمیت سرزمین اسلامی ایران، تصمیم گرفته است که رئیس جمهور شیعه باشد، اهل‌سنت موظفند که از حاکم اسلامی اطلاعت کنند و اعتراض و نافرمانی نکنند، حتی اگر حاکم به آنان ظلم کند، وظیفه آنان اطاعت و فرمانبرداری است

از پیامبر اسلام، نقل می‌کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

---

۱. الامامه و السیاسه، ج۱، ص۱۶۷

۲. همان، ص۱۷۱

۳. تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۶۰

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»[۱]

و نقل می‌کنند که فرمود:

«پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره نبرده‌اند و به سنت من عمل نکرده و در میان آنها افرادی خواهند بود که در شکل و پوست آدمیزاد اما قلب آنها قلب شیطان است. به سخنان آنان گوش ده و از فرمانشان اطاعت کن اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار داده و اموال شما را غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری آنهاست»[۲]

احمد بن حنبل می‌گوید؛

«شنیدن و اطاعت کردن برای امیر و حاکم مومنین واجب است، چه حاکم نیکوکار باشد و چه بدکار و فاجر و هرکس بر امام مسلمین خروج کند و در حال خروج بر او بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است»[۳]

یا در کتاب شرح عقیده الطحاویه که از کتب مشهور در حوزه‌های اهل‌سنت است آمده است؛

«جایز نمی‌دانیم خروج بر حاکمان و ولاه امرمان را، اگرچه آنان اهل جور و ستم باشند»[٤]

شیخ اشعری نیز به این نکته تصریح می‌کند؛[۵]

---

۱. صحیح بخاری، ج۸، ص۸۷؛ صحیح مسلم، ج۶، ص۲۱
۲. صحیح مسلم، ج۶، ص۲۰؛ سنن بیهقی، ج۸، ص۱۵۹؛ کنزالعمال، ج۵، ص۳۰۹
۳. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابی زهره، ج۲، ص۳۲۲
٤. شرح العقیده الطحاویه، ص۱۱۰
۵. مقالات الاسلامیین، ص۳۲۳

۴. در قانون اساسی ایران و در اصل ۱۱۵ آن، تصریح شده است که رئیس جمهور باید مطابق با مذهب رسمی کشور، شیعه باشد، چنان که می‌نویسند؛

«رئیس جمهور باید از میان رجال سیاسی و مذهبی انتخاب شود و دارای این ویژگی‌ها باشد؛ ایرانی الأصل (تبعه ایران و دارای نسب ایرانی)، مدیر، مدبر، داشتن حسن سابقه و امانت و تقوا، معتقد به مبانی جمهوری اسلامی و پایبندی به مذهب رسمی کشور»[۱]

این قانون اساسی مورد اجماع و تایید مردم ایران قرار گرفته است و آقای عبدالحمید، حق ندارد که در برابر اجماع مسلمین، ساز مخالف بزند و از اجماع مسلمین جدا شود، زیرا خودشان از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود:

«دست خدا بر سر جماعت است، و شیطان همراه کسی است که با جماعت مسلمانان ناسازگاری کند.، کسی که از جماعت مسلمین جدا شود را بکشید» «یفرق امر امه محمد من کان فاقتلوه»[۲]

طبق این حدیث، اقای عبدالحمید با شیطان همراه شده است!!!

در نقل دیگر از پیامبر خدا نقل می‌کنند؛

«دست خدا بر سر جماعت است؛ هرگاه فردی از جماعت جدا شود شیطان او را می‌رباید، همچنان که گرگ گوسفند جدا مانده از گله را»[۳]

و فرمود:

«هر کس یک وجب از جماعت جدا شود، حلقه اسلام را از گردن خود گشوده است.» «فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه»[٤]

---

۱. آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص۲۳۵

۲. سنن نسائی، ج۷، ص۹۲؛ المعجم الکبیر، ج۱۷، ص۱۴۶

۳. کنزالعمال، ج۱، ص۲۰۶

٤. مسند احمد، ج۴، ص۱۳۰؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۲۲۶

طبق این حدیث هم آقای عبدالحمید، از اسلام خارج شده و در مسیر کفر و شرک حرکت می‌کند.

و در نقل دیگر فرمود:

«امّت من هرگز بر گمراهی فراهم نمی‌آیند. هرگاه اختلافی را مشاهده کردید جانب توده امّت را بگیرید.» «فعلیکم بالسواد الاعظم»[۱]

و فرمود:

«جماعت است. هر کس از جامعه جدا شود، تنها درون آتش برده می‌شود.» «من شذ، شذ الی النار»[۲]

طبق این حدیث هم آقای عبدالحمید با جدایی از جماعت مسلمین به تنهایی به سوی آتش دوزخ برده خواهد شد.

۵. اهل‌سنت اعتقاد دارند که منکر خلافت ابوبکر و عمر و منتقد صحابه، کافر و مشرک و مهدور الدم هستند و باید کشته شوند، در حالی که حدود هشتاد میلیون جامعه شیعه ایران، منکر خلافت ابوبکر و عمر و منتقد صحابه هستند با این اعتقاد، آقای عبدالحمید چگونه توقع دارد که ما رئیس جمهوری سنی انتخاب کنیم تا همه ما را از دم تیغ بگذرانند یا موجبات زوال جامعه شیعی را فراهم کند؟ آیا چنین چیزی معقول است؟

علمایشان صراحتا فتوا می‌دهند؛

«کسی که خلافت ابوبکر یا عمر را انکار کند، کافر است»[۳]

یا می‌گویند؛

---

۱. سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۰۳؛ الجامع الصغیر، ج۱، ص۳۳۹

۲. کنزالعمال، ج۱۲، ص۱۵۶؛ فیض القدیر، ج۲، ص۴۴۳

۳. شرح فتح القدیر، محمد بن عبدالواحد السیواسی، ج۱، ص۳۵۰؛ فتاوی السبکی، ج۲، ص۵۸۷؛ الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۳۸

«هرکس منکر امامت ابوبکر و عمر شود، کافر است»[۱]

یا می‌گویند ؛

«ابوبکر و عمر، اصل (دین) پس از پیامبر هستند، و همین علت تکفیر رافضه (شیعیان) است، زیرا ابوبکر و عمر را دشمن داشته و آنها را دشنام می‌دهند»[۲]

یا می‌گویند؛

«کسی که ابوبکر و عمر را دو امام هدایت نداند، هم بدعت گذار است و هم باید کشته شود»[۳]

ابن نجیم حنفی گوید؛

«رافضه (شیعیان) اگر به شیخین (ابوبکر و عمر) دشنام دهد، یا بر آنها طعنه وارد کند، کافر است و باید کشته شود»[٤]

ابن اثیر می‌نویسد؛

«از حوادث سال ۴۰۷ هجری کشتن شیعیان در آفریقا بود، هر چه از شیعیان باقی مانده بود تحت تعقیب قرار گرفته و کشته شدند ...به این جرم که آنان رافضی بوده و به ابوبکر و عمر دشنام می‌دادند ...به همین علت مردم بر آنان شوریده، فتنه‌ای به پا کرده و آنان را به #طمع غارت اموال کشتند»[۵]

ذهبی از بزرگان اهل سنت می‌نویسد؛

---

۱. فتاوی السبکی، ج۲، ص۵۷۶؛ الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۳۸؛ الفتاوی الهندیه فی مذهب ابی حنیفه، ج۲، ص۲۶۴

۲. فتاوی السبکی، ج۲، ص۵۷۶

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج۵۲، ص۲۰۰

٤. البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج۵، ص۱۳۶

۵. الکامل فی التاریخ، ج۸، ص۱۱۴

«کسی که کوچکترین اهانتی به صحابه بکند یا آنها را مورد دشنام قرار دهد، از دین و ملت اسلام خارج شده است»[1]

سرخسی از فقهای مشهور حنفیه می‌نویسد؛

«هر کس به یکی از صحابه اشکال بگیرد کافر است و اگر توبه نکند از اسلام بیرون رفته و چاره او #شمشیر است»[2]

۶. خطاب به آقای عبدالحمید می‌گوییم که در کشورهایی چون عربستان و امارات و بحرین و مصر و... که دست اهل‌سنت و رهبری اهل‌سنت هستند، چه خدمتی به اسلام و مسلمین و جامعه بشری کرده‌اید که ایران را هم دست شما بدهیم؟ جز خیانت به اسلام و مسلمین و ظلم و جنایت کاری کرده‌اید؟

یا در مناطقی چون سیستان و بلوچستان که شورای شهر و فرمانداری‌ها با افراد اهل‌سنت است، چه خدمت چشمگیری کرده‌اید که توقع دارید که رئیس جمهور هم شوید؟

شما اساسا فرد شایسته‌ای برای ریاست جمهوری دارید؟ افراد نخبه شما، کسانی چون آقای درازهی هستند که نماینده مجلس شده‌اند، در کلیپ ذیل ببینید که فرد مذکور در برابر یک کارمند که وظیفه قانونی خود را اجرایی می‌کرد، چگونه شروع به فحاشی و بدگویی کرد و اخلاق خود را به رخ ما کشید؛[3]

در انتخابات دوره اخیر مجلس هم دیدیم که مردم سنی زاهدان، هر دو نماینده خود را از نمایندگان شیعه انتخاب کردند و افراد سنی پیشنهادی آقای عبدالحمید را انتخاب نکردند، چرا که برای آنان هم روشن شده است که شما افراد شایسته‌ای که متصدی مناصب مهم و کلیدی شوند را در اختیار ندارید.

---

۱. الکبائر، ج۱، ص۲۳۷

۲. اصول السرخسی، ج۲، ص۱۳۴

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13340

۷. شیعه و سنی برادرانه در ایران عزیز کنار هم زندگی می‌کنند و اهل‌سنت مطابق با اصل ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی با آزادی تمام، مراسم دینی و برنامه‌های مذهبی خود را اجرایی می‌کنند و دولت اسلامی نیز موظف است با آنان مطابق با حق و عدالت و رفتار اسلامی رفتار کنند. در کتاب آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی این مضمون را می‌خوانیم؛

«اقلیت را چنین تعریف کرده‌اند: گروهی از اتباع یک کشور که از لحاظ نژادی، زبانی و یا مذهبی از دیگر قشارها متمایز بوده و از نظر تعداد نیز کمترند و قدرت حکومت را در دست ندارند. در اصل ۱۳ قانون اساسی حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شده است ... اصل ۱۴ نیز دولت و ملت مسلمان ایران را موظف نموده است که اخلاق اسلامی، رفتار عادلانه و حقوق انسانی را در قبال آنها رعایت کنند»[1]

حال که اهل‌سنت در ایران چنین آزادی دارند، جای سوال است که آقای عبدالحمید پاسخ دهند که آیا شیعیان نیز در کشورهای سنی نشین چون عربستان و بحرین و امارات و مصر و... چنین اختیار و آزادی دارند؟

۴۶. برگزاری رفراندوم برای مشروعیت جمهوری اسلامی ایران با استناد به سخنان امام خمینی!!!

پرسش چهل و ششم:

آیت الله خمینی می‌گوید:

«اینکه پنجاه سال پیش پدران ما کسی را حاکم کردند برای خودشان بوده الان ما باید خودمان تصمیم بگیریم زیرا سرنوشت ما بدست خودمان است. وی افزود مردم پنجاه سال پیش نمیتوانند در مورد سرنوشت ما تصمیم بگیرند.» (۱۲ بهمن

---

۱. آشنایی با قانون اساسی، ص۹۵

۱۳۵۷)

پاسخ:

سخن مرحوم امام خمینی سخن حقی است که ناظر به نظام‌های سیاسی است که مشروعیت خود را بر پایه رای مردم می‌دانند!!!

چرا در آمریکا و انگلیس و سایر کشورهای غربی رفراندوم برگزار نمی‌شود تا معلوم شود که آیا مردم کنونی آن کشورهای هم انتخاب مردمی که در صدها سال قبل یک نظام سیاسی را برگزیده‌اند، می‌پذیرند یا خیر!!!

بنابراین اشکال مرحوم امام خمینی در مورد نظامهای سیاسی غربی که مدعی‌اند بر پایه رای مردم شکل گرفته‌اند کاملا به جا است!!!

اگر قرار بر رفراندم است در درجه اول باید کشورهای غربی این رفراندوم را برگزار کنند و افراد مخالف با ایران اسلامی و طرفداران نظام‌های سیاسی غربی که طالب برگزاری رفراندوم در ایران هستند، باید نخست به این اشکال پاسخ دهند که چرا کشورهای غربی برای نظام سیاسی حاکم در کشورشان رفراندوم برگزار نمی‌کنند!!!

اما در مورد نظام مقدس اسلامی ایران، سخن از برگزاری رفراندوم کاملا بی‌پایه و اساس است، زیرا مشروعیت نظام اسلامی بر پایه رای مردم نیست تا بخواهیم بعد از هر چند سالی رفراندوم برقرار کنیم که آیا مردم این نظام را می‌خواهند یا خیر!!!

مشروعیت نظام اسلامی ایران بر پایه حکم و تنفیذ خداوند است، زیرا تنها خداوندی که خالق همگان است، حق حکومت و حکمرانی بر مردم را دارد، چنان که در آیات متعددی فرمود:

««و آنها که به آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند»- «و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، ستمکار است» - «و کسانی که بر طبق آنچه خدا

نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسق‌اند»ـ «حکم و فرمان، تنها ازآن خداست» (مائده ۴۴ و ۴۵ و ۴۷؛ انعام ۵۷؛ یوسف ۴۰-۶۷)

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

«در اسلام و بینش توحیدی حکومت از طرف بالا تعیین می‌شود، نه از سوی پایین، از سوی خداوند است و نه از سوی مردم ... .

یکی از تفاوت‌های روشن میان بینش توحیدی و شرک‌آلود در امر حکومت این است که انسان موحّد حکومت را در تمام ابعادش (بعد قانونی، اجرایی و قضایی) از خدا می‌داند که به پیامبران الهی و اوصیای آنها و سپس صالحان و آگاهان امت‌ها رسیده است.»[1]

بنابراین حق حکومت برای خداوند است که خداوند این حق را به پیامبر اسلام و امامان علیهم‌السلام واگذار کرده است و امامان علیهم‌السلام هم در عصر غیبت این حق را به فقهاء شیعه واگذار کرده‌اند، چنان که پاسخهای قبلی مفصلا در این رابطه توضیح دادیم.

بر این اساس مشروعیت نظام اسلامی ایران به تنفیذ الهی بازگشت می‌کند نه به رای مردم، چنان که مشروعیت ولایت امامان علیهم هم به تنفیذ الهی است نه جعل مردم چنان که در ذیل گفته‌ایم:[2]

لذا نیازی به رفراندوم و رای مردم نیست تا بخواهیم مشروعیت نظامی اسلامی را بر پایه آن ثابت کنیم، به خلاف کشورهای غربی که مدعی‌اند مشروعیت نظام سیاسی شان وابسته به رای مردم است، آنان باید برای اصل موجودیت نظام سیاسی شان رفراندوم برقرار کنند تا ببینند مردم نسلهای مختلف طرفدار نظام سیاسی حاکم هستند یا خیر!!!

---

۱. پیام قرآن، ج۳، ص۴۳۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6726

بله همراهی مردم در نظام اسلامی اگر چه مشروعیت زا نیست، اما موجب می‌شود که حکومت اسلامی مستقر شده و بهتر بتواند حکمرانی داشته و دستورات خداوند را در جامعه پیاده کند، لذا امام خمینی در سال ۵۸ رفراندوم عمومی برگزار کرد تا همراهی مردم با نظام را به همگان نشان دهد.

ما در نظام اسلامی ایران در طول سالیان متمادی همراهی مردم را داشته‌ایم، شاهد آن هم حضور میلیونی مردم در راهپیمایی‌ها و مراسم‌های مذهبی و تشییع جنازه شخصیت‌هایی به مانند شهید سلیمانی و... است.

یا شاهد دیگر حضور میلیونی مردم در پایه صندوق‌های رای است که در انتخابات ریاست جمهوری در دوره‌های مختلف این حضور به مشارکت بیش از هفتاد و هشتاد درصدی رسیده است، چنان که در ذیل می‌توانید این آمار را مشاهده فرمایید:[۱]

رهبری در این رابطه می‌گوید:

«هرکس پای صندوق رأی می‌آید، در واقع رأی به جمهوری اسلامی، رأی به قانون اساسی و رأی به مواد غیر قابل تغییر قانون اساسی ـ یعنی اسلام و ارزشهای اسلامی ـ میدهد.»[۲]

بنابراین همراهی اکثریت مردم با نظام اسلامی اظهر من الشمس است و از جنبه مشروعیت هم چون مشروعیت الهی به همراه نظام مقدس ایران اسلامی است، لذا سخن از رفراندوم و این قضایا، موجه نیست.

1. https://b2n.ir/p78417

۲. بیانات در ۱۳۸۴/۰۳/۲۵

۴۷. آیا رهبر انقلاب، حمله روسیه به اکراین را از باب نبرد پیشدستانه موجه می‌دانند؟

پرسش چهل و هفتم:

جنگ مبتکرانه و پیشدستانه!

قال علی علیه‌السلام للخوارج: «لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلاَثُ خِصَالٍ لاَ نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اَللَّهِ أَنْ تُصَلُّوا فِيهَا وَ لاَ نَمْنَعُكُمُ اَلْفَيْءَ مَا كَانَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا وَ لاَ نَبْدَؤُكُمْ بِحَرْبٍ حَتَّى تَبْدَءُونَا بِهِ» «امام علی علیه‌السلام خطاب به خوارج فرمود:

«سه اصل را در برخورد با شما که مخالف ما هستید، رعایت می‌کنیم:

۱. مانع حضور شما در مساجد نمی‌شویم.

۲. حقوقتان را از بیت المال تا وقتی که صفتان را از ما جدا نکرده اید، قطع نمی‌کنیم.

۳. آغازگر هیچ جنگی با شما نخواهیم بود مگر آن که شما جنگی را آغاز کنید.» (دعائم الاسلام، ج۱، ص۳۹۳)

آیت الله خامنه‌ای خطاب به پوتین: «در قضیه اوکراین چنان چه شما ابتکار عمل را به دست نمی‌گرفتید، طرف مقابل با ابتکار خود، موجب وقوع جنگ می‌شد.» مهدی نصیری

پاسخ:

متاسفانه سخنان فوق که در رد جنگ پیشدستانه ایراد شده است خلاف آیات و روایات و سیره پیامبر گرامی اسلام است.

جنگ پیشدستانه اشاره به نبردی است که می‌دانیم دشمن می‌خواهد به ما حمله کند اما ما پیش دستی می‌کنیم و قبل از حمله دشمن و غافلگیری به دشمنان حمله می‌کنیم. چنین جنگی مورد تایید قرآن و موافق با سیره پیامبر گرامی اسلام است.

قرآن دستور به نبرد با کسانی می‌دهد که عهد و پیمان را می‌شکنند و قصد ضربه زدن به مسلمین را دارند و می‌فرماید:

«آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی‌کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار آغاز کردند آیا از آنها می‌ترسید؟ با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید. با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند و آنها را رسوا می‌سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد (و بر قلب آنها مرهم می‌نهد).» ﴿أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه ۱۲ و ۱۳)

می‌بینیم که خداوند دستور به نبرد پیشدستانه با پیمان شکنانی را می‌دهند که در صدد حمله به مسلمین هستند.

پیامبر اسلام نیز در موارد متعددی جنگ پیشدستانه داشتند و قبل از آنکه دشمن به ایشان حمله کند، پیامبر اسلام پیش دستی می‌کرد و به دشمن حمله می‌کرد، چنان که مورخین در مورد جنگ بنی المصطلق می‌نویسند:

«قبیله بنی المصطلق بر سر چاهی منزل داشتند که آن را «مریسیع» می‌گفتند و سرکرده ایشان حارث بن ابی ضرار بود، پس قوم خود را با گروه دیگر جمع کرد که به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاید، چون خبر به حضرت رسید متوجه جنگ او شد ... چون خبر توجه حضرت به ایشان رسید اکثر عربها که با حارث جمع شده بودند ترسیدند و پراکنده شدند و حضرت در مریسیع با ایشان مقاتله نمود»[1]

«بنی المصطلق، تیره‌ای از قبیلهٔ خزاعه‌اند که با قریش هم‌جوار بودند. گزارش‌هایی به مدینه رسید که «حارث بن ابی ضرار» رئیس قبیله، در صدد جمع

---

۱. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۰۷۳

کردن سلاح و سرباز است و می‌خواهد مدینه را محاصره کند. پیامبر گرامی، بسان مواقع دیگر تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند. از این رو یکی از یاران خود به نام «بریده» را برای تحقیق رهسپار سرزمین قبیله یاد شده کرد. وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از جریان آگاه شد. سپس به مدینه برگشت و گزارش را تأیید کرد. در این موقع، پیامبر با یارانش به طرف قبیلهٔ «بنی المصطلق» حرکت کرد و در کنار چاه «مریسیع» با آن‌ها روبه‌رو شد. جنگ میان دو دسته آغاز شد. جانبازی مسلمانان و رعبی که در دل قبایل عرب افتاده بود، سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان، ـ آن هم به طور اشتباهی ـ سپاه دشمن متفرق شوند.»[۱]

جنگ حنین هم نمونه دیگر جنگ پیشگیرانه پیامبر اسلام بوده است چنان که شیخ عباس قمی می‌نویسد:

«قبیله هوازن و ثقیف که مردمی دلاور بودند تنمّر و تکبّر ورزیدند و با هم پیمان نهادند که با پیغمبر جنگ کنند، پس مالک بن عوف نضریّ ـ که قائد هوازن بود ـ به تجهیز لشکر پرداخت و قبایل را با زنان و کودکان و اموال و مواشی کوچ همی‌داد، و چهار هزار مرد جنگی در میان ایشان بود. پس مالک کس به قبیله بنی سعد فرستاد و استمداد کرد، ایشان گفتند: محمّد ﷺ رضیع ما است، و در میان ما بزرگ شده با او رزم ندهیم، مالک به تکریر ارسال رسل و تقریر مکاتیب و رسائل، گروهی را از ایشان بفریفت و با خود کوچ داد.

بالجمله از دور و نزدیک تجهیز لشکر کرد، چندان که سی هزار مرد دلاور بر او گرد آمد. پس طیّ طریق کرد، در پهن دشتی که وادی حنین نام دارد اطراق کرد.

از آن سوی، این خبر به پیغمبر رسید، به اعداد کار پرداخت، عتاب بن اسید را به حکومت مکّه بازداشت، و معاذ بن جبل را برای تعلیم مردم مکّه نزد او

---

۱. فروغ ابدیت، ص۶۵۱

گذاشت، پس با دو هزار نفر از اهل مکّه، و ده هزار مردم خود که مجموع دوازده هزار بود، و به قولی با شانزده هزار مرد جنگی از مکّه خیمه بیرون زد و یک صد زره، و بعضی دیگر از آلات حرب از صفوان بن امیّه به عاریت گرفت و کوچ داده راه با حنین نزدیک کرد.»[1]

می‌بینیم طایفه هوازن و ثقیف در حنین قصد جنگ با پیامبر گرامی و نابودی اسلام را داشتند که پیامبر گرامی از باب جهاد دفاعی و نبرد پیشدستانه به نبرد آنان رفت.

نبرد تبوک نیز نمونه دیگر نبرد پیشدستانه است، چنان که می‌نویسند:

«در سال نهم هجری، یک کاروان بازرگانی که از شام روغن و آرد به مدینه می‌آورد، گزارشی به پیامبر داد که دولت روم سپاه عظیمی را در نوار مرزی سوریه و حجاز گرد آورده و علاوه بر این قبایلی از عرب را برای جنگ با مسلمانان آماده ساخته و مقدمه سپاه را به سرزمین «بلقاء» روانه کرده است.[2]

این گزارش موقعی به پیامبر رسید که هوا به شدت گرم بود و فصل برداشت محصول و چیدن میوه‌ها فرا رسیده بود، امّا ارزش اسلام نزد پیامبر و یاران صمیمی او بالاتر از آن بود که به خاطر منافع مادی از آن صرف‌نظر کنند و اجازه دهند دشمن به خانه آنان هجوم آورد. رسم پیامبر این بود که پیوسته او بر سر دشمن می‌تاخت و به او مهلت حرکت و جنبش و سازماندهی نمی‌داد وهرگز منتظر نمی‌شد که دشمن به خانه اووارد گردد و آنگاه با او روبه رو شود.[3]

مهدی نصیری به سخنی از امیر مومنان علیه‌السلام خطاب به خوارج استناد کرده است که تا خوارج نبرد را آغاز نکنند، امیر مومنان هم چنین نمی‌کند.

---

۱. منتهی الآمال ج۱، ص۲۱۸

۲. مغازی واقدی، ج۳، ص۹۸۹، ۹۹۰؛ طبقات، ج۲، ص۱۱۸، ۱۱۹.

۳. تاریخ اسلام، سبحانی، ص۳۰۷

این روایت با آنچه در مورد نبرد پیشدستانه گفتیم تضادی ندارد، چرا که در نبرد پیشدستانه نیز دشمنان تحرکات جنگی را آغاز کرده است یعنی عملا آغازکننده جنگ است که ما پیش دستی می‌کنیم و قبل از آنکه دشمن بر ما وارد شود، ما بر دشمن وارد می‌شویم.

اتفاقا نبرد امیر مومنان علیه‌السلام با خوارج هم نبرد پیشدستانه بود، چرا که علی علیه‌السلام وقتی دید که خوارج تحرکات جنگی خود را آغاز کرده‌اند، با آنان اعلام جنگ نمود.

مورخین می‌نویسند که جرقه جنگ با خوارج از آن جایی زده شد که خوارج با عبدالله بن وهب به عنوان رهبر جریانشان بیعت کردند.[۱]

و پس از آن ابن خباب از یاران امام را سر بریدند و همسرش را نیز کشتند و جنینش را از شکم در آوردند و به سه زن از قبیله طی تعرض کردند و آنان را کشتند و ام سنان صیداوی را نیز از پای در آوردند.[۲]

طبری می‌نویسد؛

«پس از آن که خوارج ابن خباب و همسرش و سه زن از قبیله طی و ام سنان را کشتند، خبر کشتار آنان و این که راه را بر مردم می‌گیرند، به علی علیه‌السلام و مسلمین همراه او رسید. علی علیه‌السلام حارث بن مره عبدی را به سوی آنها گسیل داشت تا صحت اخبار گزارش شده را دریابد. خوارج به جانب او نیز گسیل یافتند و او را نیز کشتند. خبر به امیر مومنان رسید. جماعت نزد او گفتند ای امیر مومنان چرا اینان را پشت سر ما می‌گذاری (و به جنگ معاویه می‌روی) تا بر اموال و خانواده‌های ما چنگ اندازند؟ ما را به سوی این قوم روان ساز ...علی علیه‌السلام نیز بر

۱. تاریخ طبری، ج۵، ص۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۳۹۷
۲. انساب الاشراف، ج۳، ص۱۴۲

همین نظر استوار شد»[1]

رهبر انقلاب هم منطبق بر همین مباحث مربوط به جنگ پیشدستانه متذکر شدند که اگر روسیه آغازگر جنگ نمی‌بود مدتی بعد باید در برابر جنگی که ناتو آغاز کرده بود، مقاومت کند. رهبر انقلاب چنین فرمود:

«جنگ یک مقوله خشن و سخت است و جمهوری اسلامی از اینکه مردم عادی دچار آن شوند به هیچ وجه خرسند نمی‌شود اما در قضیه اوکراین چنانچه شما ابتکار عمل را به دست نمی‌گرفتید، طرف مقابل با ابتکار خود، موجب وقوع جنگ می‌شد.

اگر راه در مقابل ناتو باز باشد حد و مرزی نمی‌شناسد و اگر جلوی آن در اوکراین گرفته نمی‌شد، مدتی بعد به بهانه کریمه، همین جنگ را به راه می‌انداختند.[2]

۴۸. چرا انقلاب اسلامی به بهائیان آزادی عمل برای زندگی و تبلیغ را نمی‌دهد؟

پرسش چهل و هشتم:

چند هفته‌ای است که مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه مسجد مکی زاهدان در خطبه‌های نماز جمعه از بهائیان دفاع و حمایت کرده و نظام اسلامی را در مورد بهائیان مورد هجوم و تخریب قرار می‌دهد.

کانال رسمی او بخشی از سخنانش در این رابطه را چنین منعکس می‌کند که عبدالحمید می‌گوید:

«حتی غیرمسلمانان هم حقوق انسانی دارند و حتی اگر نسل‌های گذشته

---

۱. تاریخ طبری، ج۵، ص۸۲؛ البدایه و النهایه، ج۷، ص۲۸۸

2. https://eitaa.com/khamenei_ir/14060

مذاهبی مانند بهائیان هم مرتد شمرده می‌شوند، نباید این حکم را به نسل جدید تسری داد و در حق آنان تبعیض قائل شد.». «یکی نوشته بود که فلانی می‌گوید بهایی‌ها مسلمان هستند. ما می‌گوییم بهایی‌ها حقوق انسانی و حقوق شهروندی دارد و اگر کسی خدا را هم قبول نداشته باشد، حقوق انسانی دارد. اینکه در گذشته یکی از اسلام برگشته و به راه دیگری رفته یا ختم نبوت را انکار کرده، آن گذشته است و نسل جدیدی آمده که نمی‌توان آن‌ها را مرتد دانست.»[1]

پاسخ:

متاسفانه مولوی عبدالحمید توجه ندارد که مشکل ما با بهائیان به خاطر مسلمان نبودن یا ارتداد آنان نیست تا مولوی عبدالحمید با استدلال مذکور بخواهد از آنان دفاع کند!!!

ما می‌گوییم بهائیان سربازان آمریکا و اسرائیل برای از بین بردن اسلام هستند و به اصطلاح مصداق کافر حربی هستند که تمام سعی‌شان در از بین بردن اسلام است. روشن است که دفاع کردن از گروه کفار حربی به هیچ عنوان معقول و پسندیده نیست.

مرجع تقلید شیعیان، آیت الله مکارم شیرازی به روشنی متذکر این نکته شده و می‌گوید:

«می‌دانیم مسأله بهائیگری در شرایط کنونی تنها یک مسأله مذهبی نیست بلکه بیشتر جنبه سیاسی دارد و قرائن فراوانی در دست است که آنها به نفع بیگانگان فعالیّت می‌کنند و دفاع شدید مجالس قانون‌گذاری بعضی از کشورهای غربی از آنها از جمله این قرائن است. بنابراین در چنین شرایطی نمی‌توان با آنها به عنوان گروهی که می‌خواهند در این مملکت زندگی

---

1. https://t.me/molanaabdolhamid/5469

مسالمت‌آمیز داشته باشند نگاه کرد و آنها در واقع محارب هستند.»[۱]

و ادامه دادند:

«این گروه جزء کفّار محاربند و در دامان استعمار پرورش یافته‌اند.»[۲]

مرحوم امام خمینی نیز معتقد بود که بهائیان از مصادیق کفار حربی‌اند و در موردشان چنین می‌گفت:

«صهیونیسم و بهاییت به وجود آمده، که مردم را گمراه می‌کند و از احکام و تعالیم اسلام دور می‌سازد. آیا هدم این مراکز که به اسلام لطمه می‌زند وظیفه ما نیست. آیا برای ما کافی است که فقط نجف را داشته باشیم؟ که آن را هم نداریم. آیا باید در قم بنشینیم و عزا بگیریم، یا بعکس باید مردم زنده و فعالی باشیم؟»[۳]

رهبری انقلاب، آیت الله خامنه‌ای نیز در بیانات متعددی متذکر شدند که بهائیان مصداق کافر حربی‌اند، مثلا در موردی فرمودند:

«اسلام و مذهب مقدّس جعفری سدّی است در مقابل اجانب و عمّال دست‌نشانده‌ی آنها ـ چه راستی و چه چپی ـ و روحانیت که حافظ آن است سدّی است که با وجود آن، اجانب نمیتوانند به نحوی که دلخواه آنها است، با کشورهای اسلامی و خصوصْ با کشور ایران رفتار کنند، لهذا قرنها است که با نیرنگهای مختلف برای شکستن این سد نقشه میکشند: گاهی از راه مسلّط کردن عمّال خبیث خود بر کشورهای اسلامی، و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بابیت و بهائیت»[٤]

و فرمودند:

---

۱. استفتاءات جدید، ج۱، ص۳۴۸

۲. استفتاءات جدید، ج۲، ص۵۰۳

۳. ولایت فقیه،حکومت اسلامی، ص۱۲۹

٤. هندسه‌ی انقلاب، ص۲۴۵

«ترویج بهائیت و ترویج شبکه‌ی کلیساهای خانگی؛ برای سست کردن پایه‌های ایمان مردم به‌خصوص نسل جوان توسط دشمنان اسلام تلاش میشود.»[۱]

و در مورد سابقه‌ی نفوذ عمّال اسرائیل در بدنه‌ی رژیم پهلوی فرمودند:

«آقایان باید توجّه فرمایند که بسیاری از پستهای حسّاس به دست این فرقه [بهائیت] است که حقیقتاً عمّال اسرائیل هستند.»[۲]

بر همین اساس در این رابطه برخی می‌نویسند:

«بهائیت به دلیل عدم اقبال در میان توده‌ی مردم مسلمان ایران، همواره سعی کرده است، به نوعی حمایت کشورهای استعمارگر را جلب کرده و از این رهگذر، اهداف خود را پیش بَرَد. تاریخ بهائیت را از این حیث می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: از ابتدای ادعای باب در ۱۸۴۴ تا ۱۹۱۷ یعنی زمان تشکیل اتحاد جماهیر شوری که رهبران بهائی تحت حمایت روسیه تزاری بوده‌اند. دوره دوم از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ زمان تشکیل دولت غاصب اسرائیل که بهائیت تحت‌الحمایه انگلستان قرار گرفته است. از ۱۹۴۸ به بعد که همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت اسراییل را تجربه کرده و عملاً تحت نفوذ محفل ملی آمریکا بوده است.

از مختصات دوره‌ی اول می‌توان به تلاش سفیر روسیه برای جلوگیری از اعدام بهاءالله پس از ماجرای ترور ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ قمری (تلخیص تاریخ، ص۶۴۸؛ الکواکب الدریة، ج۱، ص۳۳۶)، تشکر بهاءالله از امپراطور روسیه و دعا در حق او بابت همکاری سفیر روسیه در ماجرای اخیر (قرن بدیع، ص۲۲۷)، دعای عبدالبهاء برای امپراطور روس (مصابیح هدایت، ج۲، ص۲۸۲)،

---

۱. بیانات ایشان در تاریخ ۲۷/۷/۱۳۸۹ به نقل از مقالاتی از اندیشه نامه‌ی انقلاب اسلامی، ص۱۵۸

۲. هندسه‌ی انقلاب، ص۴۰۵

حضور بهائیان و انتشار کتب متعدد و تبلیغ ایشان در عشق‌آباد اشاره کرد (الکواکب الدریة، ج۲، ص۷۰).

از مختصات دوره‌ی دوم می‌توان به سفر عبدالبهاء به انگلستان، تحصیل شوقی افندی در دانشگاه آکسفورد، اعطای نشان نایت هود و لقب «سِر» به عبدالبهاء (قرن بدیع، ص۶۲۵) بابت کمک به نظامیان انگلستان در نبرد با قوای عثمانی در جنگ اول جهانی و دعای عبدالبهاء برای جرج پنجم پادشاه انگلستان برای گسترش عدالت در سرزمین فلسطین (مکاتیب، ج۳، ص۳۴۷) و پیام تسلیت چرچیل به مناسبت مرگ عبدالبهاء (قرن بدیع، ص۶۳۷) اشاره کرد.

دوره‌ی سوم نیز با مشخصاتی همچون عدم اعتراض تشکیلات بهائی به اقدامات وحشیانه‌ی صهیونیست‌ها در ظلم آشکار به مردم مظلوم فلسطین، تأیید و حمایت از تشکیل دولت اسرائیل توسط شوقی، وعده‌ی الهی دانستن تشکیل دولت اسراییل توسط عبدالبهاء و شوقی، اذعان روحیه ماکسول همسر شوقی به یکی بودن سرنوشت بهائیت و اسرائیل و تعبیر او از «حلقه‌های یک زنجیر» بودن بهائیت و اسرائیل قابل تشخیص است (حلقه‌های یک زنجیر، سراسر کتاب).»[۱]

جهت مطالعه بیشتر در مورد ارتباط بهائیان با دشمنان اسلام برای از بین بردن اسلام می‌توانید به کتب ذیل مراجعه کنید:[۲]

بر این اساس در فتوای مولوی عبدالرحمان سربازی که رکن علمی اهل‌سنت در بلوچستان است، در مورد بهائیان آمده است:

---

۱. دانشنامه کلام اسلامی، ج۲، ص۳۱۷

۲. بهائیت و آمریکا، نوشته احمد رهدار ـ بهائیت و انگلیس، نوشته موسی نجفی ـ بهائیت و صهیونیسم، نوشته جمعی از نویسندگان ـ بهائیت و اسرائیل و حکومت پهلوی، نوشته جمعی از نویسندگان ـ روابط بهائیت با سیا و کاخ سفید، نوشته جمعی از نویسندگان

«در باطل و الحادی بودن مذهب آنان هیچ شکی نیست. موالات و مودت و محبت قبلی به آنان به هیچ صورت جایز نیست، مدارات با بهائیان نباید منجر به تعظیم و توقیر آنان شود»[۱]

البته در کتاب فوق در صفحه ۷۰، مواسات با بهائیان به جهت انسانی را جایز دانسته است مگر آنکه ثابت شود که آنان کفار حربی‌اند که ما روشن کردیم که بهائیان مصداق کفار حربی‌اند.

با این تفاصیل باید از مولوی عبدالحمید سوال کرد که چگونه از گروهی که دشمن اسلام هستند، حمایت و پشتیبانی می‌کنی و بر خلاف حکم صریح خداوند عمل می‌کنی!!!

خداوند در قرآن در این رابطه فرمود:

«هرگز از کافران پشتیبانی مکن.» ﴿فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ﴾ (قصص ۸۶)

و در آیه دیگر خداوند با صراحت از همراهی با کفار حربی که در صدد نابودی اسلام هستند نهی می‌کند و می‌فرماید:

«خداوند تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند از اینکه با آنها دوستی کنید، و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.» ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه ۹)

۴۹. اگر انقلاب ایران مورد تایید اسلام است پس چگونه در روایتی آمده است که امام مهدی علیه‌السلام با اهل تهران می‌جنگد؟

پرسش چهل و نهم:

---

۱. فتاوای جامعه الحرمین الشریفین چابهار، زیر نظر عبدالرحمان سربازی، ص۶۹-۷۰

امام زمان بر طبق روایات با تهران می‌جنگد! (یعنی همان جایی که تحت سلطه انقلاب اسلامی است)

امام صادق فرمود:

«سیزده شهر و طائفه است که قائم با اهل آن شهرها میجنگد و آنان با او میجنگند: اهل مکّه و اهل مدینه و اهل شام و بنی امیّه و اهل بصره و اهل دست میسان و کردها و عربهای بادیه‌نشین و ضبّه و غنی و باهله و ازد و اهل ری (توضیح: تهران در گذشته از توابع ری بوده است).» (الغیبة نعمانی، ترجمه فهری، ج۱، ص۳۵۱)

پاسخ:

استناد معاند به این روایت، از کتاب «الغیبه» مرحوم نعمانی است که مطابق آن امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مردم سیزده شهر و طایفه با قائم علیه‌السلام می‌جنگند. و نیز مردم مکه، مدینه، شام، بصره، دمیان (دشت میشان) و طایفه بنی امیه، کرد، عرب، مردم ضبه، غنی، باهله، أزد بصره و ری با او خواهند جنگید»

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَعْلَمِ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ وَ ابْنِ أُذَيْنَةَ الْعَبْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ مَدِينَةً وَ طَائِفَةً يُحَارِبُ الْقَائِمُ أَهْلَهَا وَ يُحَارِبُونَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الشَّامِ وَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ أَهْلُ دَسْتُمِيسَانَ وَ الْأَكْرَادُ وَ الْأَعْرَابُ وَ ضَبَّةُ وَ غَنِيٌّ وَ بَاهِلَةُ وَ أَزْدٌ وَ أَهْلُ الرَّيِّ»[1]

نکاتی در مورد این روایت؛

۱. این روایت سندا ضعیف است و راویان آن افرادی هستند که یا مجهول

۱. الغیبه نعمانی، ص۲۹۹

بوده و یا کذاب و دروغ گو بوده‌اند.

عبیدالله بن موسی، توثیقی ندارد و مجهول است؛[۱]

احمد بن علی الاعلم هم مجهول است و توثیقی ندارد؛[۲]

محمد بن علی الصیرفی که اهل غلو و تدلیس بوده و از دروغگویان محسوب می‌شده است؛[۳]

محمد بن صدقه که اهل غلو و ضعیف بوده است و علامه مجلسی نیز او را تضعیف کرده است؛[٤]

ابن اذینه العبدی نیز مجهول است و توثیقی ندارد؛[٥]

۲. مطابق روایات مشهور و متواتر، شیعیان ایران از اصحاب امام مهدی علیه‌السلام خواهند بود و یک روایت شاذ که بر خلاف این مطلب، سخن بگوید، نزد ما اعتباری ندارد، زیرا طبق سخن امامان علیهم‌السلام، ما ماموریم که به روایات مشهور، عمل کنیم نه روایت شاذ «خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر»[٦]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هیچ می‌دانی که قم را چرا قم نام نهادند؟ برای آن که اهل آن با قائم خاندان محمد جمع شوند، و با او قائم و مستقیم باشند و او را نصرت دهند»[۷]

و فرمود:

---

۱. مستدرکات رجال الحدیث، ج۵، ص۱۹۵

۲. مستدرکات رجال الحدیث، ج۱، ص۳۷۰

۳. رجال حر عاملی، ص۲۲۹

٤. رجال طوسی، ص۳۶۶؛ حاوی الاقوال، ج۴، ص۲۶۱؛ رجال مجلسی، ص۳۰۴

٥. مستدرکات رجال الحدیث، ج۸، ص۴۸۸

٦. بحار الانوار، ج۲، ص۲۴۵

۷. تاریخ قم، ص۲۷۸؛ بحار الانوار، ج۶۰، ص۲۱۶

«اهل قم انصار و یاوران قائم هستند»[۱]

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«گویی گروهی را می‌بینم که در شرق (منطقه ایران) در پی حق قیام می‌کنند، اما آن را به ایشان نمی‌دهند، دوباره آن را می‌طلبند اما به آنها داده نمی‌شود، پس چون این وضعیت را می‌بینند، شمشیرهایشان را بر گردن خود می‌نهند و آنچه را خواسته بودند به ایشان می‌دهند اما دیگر آن را نمی‌پذیرند تا این که قیام می‌کنند و آن را جز به صاحبتان نمی‌سپرند، کشتگان آنها شهیدند، من اگر آن زمان را درک کنم، خود را برای صاحب این امر نگاه می‌دارم»[۲]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«خراسانیان (ایرانیان) یاوران قائم‌اند»[۳]

در نقل دیگری از علی علیه‌السلام آمده است که فرمود:

«گروه‌هایی از عجم و قبیله‌هایی از #عرب با مهدی الفت می‌گیرند»[٤]

۳. همینطور در روایاتی آمده است که هفت نفر از سیصد و سیزده یار امام مهدی علیه‌السلام، یعنی اصحاب خاص ایشان، از اهالی ری هستند؛

«من الری سبعه رجال»[۵]

۴. یاران عمومی امام مهدی علیه‌السلام تمام حق جویان و آزادگان و پیروان امام علیه‌السلام از همه طوائف‌اند، چه اهل مکه باشند، چه مدینه و بصره و کردها و اعراب و چنان

---

۱. بحار الانوار، ج۵۷، ص۲۱۹

۲. الغیبه نعمانی، ص۲۷۳؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۴۳

۳. الاختصاص، ص۳۲۵؛ دلائل الامامه، ص۴۵۹

٤. کنزالعمال، ج۱۴، ص۵۹۱

۵. دلائل الامامه، ص۵۵۶-۵۶۸؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص۳۷۶؛ ریاض الابرار، ج۳، ص۲۱۰

که راوی می‌گوید؛

«از امام کاظم علیه‌السلام در باره سخن خدا: «هرجا که باشید، خداوند، همه شما را می‌آورد» پرسیدم، امام علیه‌السلام فرمود:

«به خدا سوگند، اگر قائمِ ما قیام کند، خداوند، شیعیان ما را از همه سرزمین‌ها به گِرد او جمع می‌کند»

«...ذلِكَ وَاللّهِ أن لَو قَد قامَ قائِمُنا، يَجمَعُ اللّهُ إلَيهِ شيعَتَنا مِن جَميعِ البُلدانِ.»[1]

بنابراین، در روایت مورد استناد معاند، اگر آمده است که اهل مکه یا مدینه یا بصره و... با امام مهدی علیه‌السلام می‌جنگدند، به این معنا نیست که تمام مکیان و بصریان و اعراب و... با امام علیه‌السلام می‌جنگدند، بلکه تنها تعدادی و اهالی از این مناطق که مخالف امام علیه‌السلام هستند، ساز مخالفت با امام علیه‌السلام می‌زنند و با ایشان می‌جنگدند، از ری و تهران نیز ممکن است کسانی به نبرد امام علیه‌السلام بر خیزند، چرا که تمام کسانی که در تهران هستند، از شیعیان و مخلصین امام علیه‌السلام نیستند، بلکه افراد لا مذهب، یا اهل کتاب، یا سنی مسلک و... هم در ری هستند و مصداق «اهل الری»، محسوب می‌شوند که مطابق روایت مذکور، پرچم مخالفت را با امام علیه‌السلام بلند می‌کنند چرا که قیام امام علیه‌السلام را در تضاد با منافع خود می‌بینند.

۵۰. حسن آقامیری: امیر مومنان، حکومت اسلامی را مامور کرده است که با دشمنانی چون اسرائیل از روی فضل برخورد کند و به دنبال انتقام نباشد!!!

پرسش پنجاه:

در کلیپی که اخیرا از حسن آقامیری منتشر شده است، او در انتقاد از انتقام‌گیری ایران از جنایات اسرائیل متذکر می‌شود که امیر مومنان خطاب به امام حسن علیهماالسلام فرمودند که باید با دشمن از روی فضل برخورد شود، نظر شما در این رابطه

---

۱. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۶۶؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۹۱

چیست؟

پاسخ:

استناد حسن آقامیری به این فراز از نهج البلاغه است که حضرت فرمود:

«با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبّت) شیرین‌ترین را برگزیده‌ای»؛ (وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ)[1]

بر اساس بیان فوق گفتنی است که اصل اولی در برخورد حتی برخورد با دشمن، برخورد با مدارا و فضل و بزرگواری است، چنانچه که در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«این جمله در واقع تاکیدی است بر آنچه در توصیه‌های قبل آمد؛ ولی با تعبیری دلپذیر می‌فرماید: تو ممکن است از طریق شدت و خشونت بر دشمنت پیروز شوی و نیز ممکن است از طریق ابراز محبّت و دوستی؛ به یقین دومی شیرین‌تر است و عاقبت بهتری دارد، چرا که در آینده بیم خشونتی نخواهی داشت در حالی که اگر با خشونت پیروز شوی هر زمان انتظار خشونت جدیدی از سوی دشمن خواهی داشت و به تعبیر دیگر در روش اوّل دشمن همچنان دشمن باقی می‌ماند در حالی که در روش دوم، دشمن مبدل به دوست می‌گردد.

در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی داستان جالبی در این زمینه از موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می‌کند که مردی از خاندان عمر چون حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را می‌دید، به امیر المؤمنین علی علیه‌السلام دشنام می‌داد تا حضرت را ناراحت کند. یکی از دوستان امام علیه‌السلام عرض کرد اجازه دهید آن مرد ناصبی را به قتل برسانیم. امام علیه‌السلام فرمود: نه سپس سوار شد و به سوی مزرعه آن مرد ناصبی رفت و با مرکب خود مقداری از زراعت او را پایمال کرد. مرد ناصبی

---

۱. نهج البلاغه نامه ۳۱

فریاد برآورد: زراعت ما را پایمال نکن. امام علیه السلام (به خاطر مصالحی) گوش به حرف او نداد و همچنان پیش آمد تا نزد او رسید و با او به شوخی و مزاح پرداخت سپس فرمود: چقدر هزینه کشت این زراعت تو شده است عرض کرد: صد دینار.

فرمود: چقدر امید داری که سود کنی؟ عرض کرد: نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: (نگفتم چقدر سود می‌کنی) گفتم: چقدر امید داری سود کنی؟ عرض کرد: صد دینار. امام علیه السلام سیصد دینار در آورد و به او بخشید. آن مرد برخاست و سر امام علیه السلام را بوسید. هنگامی که امام علیه السلام بعد از این ماجرا وارد مسجد شد آن مرد ناصبی برخاست سلام کرد و گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته؛ خدا می‌داند رسالت و نبوّت خود را در چه خاندانی قرار دهد» یاران آن مرد ناصبی برخاستند و او را نهی کردند و گفتند: این چه کاری است که می‌کنی؟ مرد ناصبی به آنها دشنام داد. در اینجا امام علیه السلام به یارانش فرمود: کدام یک بهتر بود آنچه را شما می‌خواستید یا آنچه را من می‌خواستم؟»[1]

بنابراین انسان باید حتی با دشمن هم از روی مدارا و فضل و بزرگواری رفتار کند اما این اصل استثناء هم دارد و استثناء آنجایی است که دشمن از مدارا و رفتار فاضلانه انسان سوء استفاده کند و در دشمنی کردن جسور تر شود، چنانچه که در همان نامه ۳۱ نهج البلاغه، امیر مومنان در چندجا متذکر این استثناء شده است و مثلا در فرازی پیرامون مدارای با دشمن می‌فرماید:

«اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار بندی»؛ (وَ إِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ)[2]

---

۱. مقاتل الطالبیین، ص۳۳۲. مرحوم علامه مجلسی همین داستان را به صورت مشروح‌تر در بحارالانوار، ج۴۸، ص۱۰۲، ح۷ آورده است. (به نقل از پیام امام امیر المومنین، ج۹، ص۶۵۴)

۲. نهج البلاغه نامه ۳۱

در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«تفاوت جمله «وَ إِیَّاكَ أَنْ تَضَعَ...» و جمله «أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ...» در این است که جمله دوم به افراد نااهل و لجوج و کینه‌توز اشاره دارد که نیکی در برابر بدی آنها سبب جرأت و جسارتشان می‌شود و مانند «ترحم بر پلنگ تیز دندان» است؛ ولی جمله اوّل ناظر به کسانی است که چنین حالتی ندارند؛ اما نیکی‌های مکرر در برابر بی‌مهری‌های آنها ای بسا سبب اشتباهشان می‌شود و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند.»[1]

همینطور حضرت در فرازی دیگر هم متذکر استثناء مذکور شده و می‌فرماید:

«در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است» «إِذَا كَانَ الرِّفْقُ خُرْقاً كَانَ الْخُرْقُ رِفْقاً رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَ الدَّاءُ دَوَاءً»[2]

در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را فزون‌تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود   چون تو مرهم نهی ندارد سود

اشاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری و به

---

۱. پیام امام امیر المومنین، ج۹، ص۶۵۰

۲. نهج البلاغه نامه ۳۱

عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.»[۱]

امیر مومنان علیه‌السلام در بیان دیگری فرمود:

«مادام که مدارا کردن بهتر است مدارا کن؛ اما در آنجا که جز شدت عمل تو را بی‌نیاز نمی‌کند تصمیم به شدّت بگیر» «وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَاتُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ»[۲]

باز در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«به این ترتیب اصل و اساس در مناسبات میان حاکمیّت و مردم، بلکه در تمام مدیریت‌ها رفق و مداراست؛ ولی اگر کسانی از مدارا کردن مدیر خواستند سوء استفاده کنند، جز برخورد شدید چیز دیگری کارساز نیست.

امروز هم مشاهده می‌کنیم که بهترین راه برای مبارزه با مفاسد اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر استفاده از برخوردهای محبّت‌آمیز و منطق توأم با ادب و مداراست که اکثریت افراد از این طریق رام می‌شوند؛ ولی گروه اندکی هستند که جز با شدت عمل دست از اعمال خلاف برنمی‌دارند.»[۳]

همینطور امیر مومنان در موارد دیگری نیز متذکر استثناء در مدارا شده‌اند و فرمودند:

«این امر (خروج ناکثین) را تا زمانی که قابل مهار کردن باشد، مهار می‌کنم، و هر گاه ناچار شدم، آخرین چاره، داغ کردن است (و با آنها می‌جنگم) ـ کسی که احترام نهادنْ اصلاحش نکند، بی‌احترامی کردنْ اصلاحش می‌کند ـ کسی که احترام نهادن درستش نکند، بی‌احترامی [به او]، درستش می‌کند ـ هر گاه ارج

---

۱. پیام امام امیر المومنین علیه‌السلام، ج۹، ص۶۳۷

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۶

۳. پیام امام امیر المومنین علیه‌السلام، ج۱۰، ص۲۵۳

نهادن، سود نبخشد، خوار داشتن، کارگرتر است، و هر گاه تازیانه کارگر نباشد، شمشیر، مؤثرّتر است ـ احترام نهادن، به همان اندازه که فرومایه را فاسد می‌کند، بزرگوار را اصلاح می‌کند ـ کسی که زیباییِ مدارا اصلاحش نکند، بدیِ مجازات، اصلاحش می‌کند.»

«سَامسِكُ الأَمرَ مَا استَمسَكَ، وإذا لَم أجِد بُدّاً فَآخِرُ الدَّواءِ الكَيُ ـ مَن لَم تُصلِحهُ الكَرامَةُ، أصلَحَتهُ الإهانَةُ ـ مَن لَم تُقَوِّمهُ الكَرامَةُ، قَوَّمَتهُ الإهانَةُ ـ إذا لَم تَنفَعِ الكَرامَةُ فَالإهانَةُ أحزَمُ، وإذا لم يَنجَعِ السَّوطُ فَالسَّيفُ أحسَمُ. ـ الكَرامَةُ تُفسِدُ مِنَ اللَّئيمِ بِقَدرِ ما تُصلِحُ مِنَ الكَريمِ ـ مَن لَم يُصلِحهُ حُسنُ المُداراةِ أصلَحَهُ سوءُ المُكافاةِ.»[1]

بنابراین اگر چه اصل اولی در برخورد با دشمن، برخورد همراه با فضل و مدارا و خویشتن داری است اما این اصل در برابر دشمنان لجوج که مدارا کردن سبب گستاخ تر شدنشان می‌شود، استثناء خورده است.

ما به حسب تجربه معتقدیم که مدارا و کوتاه آمدن در برابر جنایات اسرائیل سبب گستاخ تر شدن این دشمن خون آشام می‌شود و باید پاسخ جنایات این رژیم جعلی را به گونه‌ای داد که سبب تنبیه او و ایجاد بازدارندگی لازم در برابرش شود (مانند حذف کردن چهره‌های شاخص اطلاعاتی و نظامی رژیم و الا صرف موشک باران کردن نقطه‌ای ممکن است آن انتقام و بازدارندگی مطلوب را حاصل نکند).

---

۱. دانشنامه قرآن و حدیث، ج۲، ص۳۰۱ به نقل از کتابهایی چون نهج البلاغه، تاریخ طبری، بحار الانوار، غرر الحکم و... .

۵۱. چرا حکومت اسلامی اجازه مسجد داشتن اهل‌سنت در تهران را نمی‌دهد؟

پرسش پنجاه و یکم:

آیا می‌دانستید در حکومت اسلامی به اهل سنت که مسلمان هستند رحم نکرده و اجازه ساختن مسجد را در شهرهای بزرگ ایران مانند تهران را نمی‌دهد؟

پاسخ:

در مورد مسجد نداشتن اهل‌سنت در تهران که همواره مورد اشکال مولوی‌های اهل‌سنت است که می‌گویند چرا به ما اجازه نمی‌دهید که در تهران مسجد داشته باشیم!!! در پاسخ به این سخنان گفتنی است:

۱. اهل‌سنت در تهران ۹ مسجد دارند که متاسفانه این افراد چنین وانمود می‌کنند که ما در تهران مسجد نداریم!!!

محدوده این مساجد ۹ گانه عبارت است از: ۱. مسجد صادقیه، واقع در فلکهٔ دوم صادقیه ۲. مسجد تهران پارس، واقع در خیابان دلاوران ۳. مسجد شهر قدس، واقع در کیلومتر ۲۰ جادهٔ قدیم ۴. مسجد خلیج فارس، واقع در بزرگراه فتح ۵. مسجد النبی، واقع در شهرک دانش ۶. مسجد هفت‌جوب، واقع در جادهٔ ملارد ۷. مسجد وحیدیه، واقع در شهریار ۸. مسجد نسیم شهر، واقع در اکبرآباد ۹. مسجد رضی‌آباد، واقع در سه راه شهریار

از سوی دیگر، اهل سنت در ایران، بیش از ۱۵ هزار مسجد دارند که این تعداد بیشتر از مساجد شیعیان است با این که جمعیت اهل‌سنت از شیعیان کمتر است، اما مساجدشان بیشتر است!!!

با بررسی‌های آماری تطبیقی از نشریات اهل سنت ایران و نیز آمارهای مساجد به دست آمده توسط سازمان‌های تبلیغات اسلامی استان‌ها، بیشترین میزان این مساجد به استان سیستان و بلوچستان با ۳۵۴۶ مسجد و پس از آن

کردستان و آذربایجان غربی با ۱۷۶۸ و ۱۴۶۵ مسجد است. استان‌های هرمزگان با ۱۰۳۲، گلستان با ۱۰۱۷، خراسان (مجموعه ۳ استان) با ۷۴۶، کرمانشاه با ۳۴۱، بوشهر با ۱۰۶ و گیلان با ۸۹ مسجد در رتبه‌های بعدی تعداد مساجد قرار دارند و در استانهای کرمان و خوزستان هم هموطنان اهل سنت تعدادی مسجد دارند. تعداد مساجد اهل سنت شهر زاهدان در مقایسه با ۳۲ سال قبل ۱۰ برابر شده است.

نماز جمعه اهل سنت در ۳۰۰ نقطه از سیستان و بلوچستان اقامه می‌شود، تریبون‌های نماز جمعه اهل سنت این استان همچون سایر نقاط کشور آزادانه معارف دینی و مسائل مذهبی را ترویج و تبلیغ می‌کنند که این موضوع فقط منحصر به ایران است.»[۱]

متاسفانه افراد اشکال‌کننده، این همه امکاناتی که جمهوری اسلامی در اختیارشان گزارده است را نمی‌بینند و باز دروغ‌پراکنی می‌کنند که به ما ظلم شده است تا جایی که حتی در تهران هم مسجد نداریم!!!

۲. به فرض که بپذیریم که اهل‌سنت در تهران مسجد ندارند، باز هم طبق مبانی فقهی و اعتقادی خود اهل‌سنت، آنان حق اعتراض و اشکال به این موضوع را ندارند!

حاکمیت تصمیم گرفته است که در تهران که پایتخت سیاسی جهان اسلام است و باید از آنجا یک صدا به جهان مخابره شود، اهل‌سنت که جمعیت چندانی نیز در تهران ندارند، مسجد نداشته باشند و در مصلی و مساجدی که شیعه ساخته است حاضر شوند و نماز بخوانند تا وحدت و تک صدایی از تهران به تمام جهان مخابره شود!!!

در این رابطه سخنانی نیز از رهبری نقل شده است و می‌فرماید:

---

1. https://b2n.ir/p04696

«اینکه می‌گویند اهل‌سنت در تهران مسجد ندارند، درست نیست، شما توجه ندارید اما بنده کاملا مطلعم که اهل‌سنت در تهران مسجد دارند و نماز هم می‌خوانند ولی آنچیزی که از سالها پیش دنبال کرده‌اند، یک مسجد جامع اهل‌سنت برای اقامه نماز جمعه است، این یعنی شق عصای مسلمین (ایجاد اختلاف در بین مسلمین) در مرکز جمهوری اسلامی، به هیچ وجه مصلحت نیست، شما هم نباید این را بخواهید، نماز جمعه‌ی تهران جایی است که از کشورهای مختلف و شهرهای کشور، به اینجا می‌آیند و پشت سر امام جمعه تهران نماز می‌خوانند، اگر یک نماز جمعه دیگر در تهران تشکیل شود، این شق عصای مسلمین است و این را شما هم نباید بخواهید، این به هیچ وجه مصلحت نیست»[1]

مگر مسجد هم شیعه و سنی دارد که عده‌ای در صدد هستند که با این سخنان شیطانی، اجتماع مسلمین را به افتراق تبدیل کنند!!!

وظیفه اهل‌سنت است که از حاکم اسلامی اطاعت کنند و به بهانه مسجد داشتن، وحدت مسلمین را به افتراق و تفرقه تبدیل نکنند!!!

الف) چنان که گفتیم، مطابق اعتقاد اهل‌سنت، اطاعت از حاکم اسلامی، بر همگان واجب است، حتی اگر آن حاکم ظالم و فاسق باشد و به دیگران ظلم بکند!!!

اهل‌سنت از پیامبر اسلام نقل می‌کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا

---

۱. بیانات ۱۳۸۰/۱۰/۲۴ (به نقل از کتاب شاخ شیطان، سید مجتبی عصیری، ص۱۰۸)

شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»[۱]

و نقل می‌کنند که فرمود:

«پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدایت من بهره نبرده‌اند و به سنت من عمل نکرده و در میان آنها افرادی خواهند بود که در شکل و پوست آدمیزاد اما قلب آنها قلب شیطان است. به سخنان آنان گوش ده و از فرمانشان اطاعت کن اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار داده و اموال شما را غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری آنهاست» «يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ، وَ لَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي. وَ سَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ «تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ لِلْأَمِيرِ. وَ إِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ. وَ أُخِذَ مَالُكَ. فَاسْمَعْ وَ أَطِعْ».[۲]

احمد بن حنبل می‌گوید؛

«شنیدن و اطاعت کردن برای امیر و حاکم مومنین واجب است، چه حاکم نیکوکار باشد و چه بدکار و فاجر و هرکس بر امام مسلمین خروج کند و در حال خروج بر او بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است» «السمع والطاعة للأئمّة وأمير المؤمنين البر و الفاجر ومن خرج على إمام من أئمّة المسلمين وكان الناس قد اجتمعوا عليه وأقرّوا له بالخلافة بأي وجه من الوجوه، أكان بالرضا أو بالغلبة فقد شق الخارج عصا المسلمين وخالف الآثار عن رسول اللّه، فإن مات الخارج عليه، مات ميتة جاهلية»[۳]

یا در کتاب شرح عقیده الطحاویه که از کتب مشهور در حوزه‌های اهل‌سنت است آمده است؛

---

۱. صحیح بخاری، ج۸، ص۸۷؛ صحیح مسلم، ج۶، ص۲۱

۲. صحیح مسلم، ج۶، ص۲۰؛ سنن بیهقی، ج۸، ص۱۵۹؛ کنزالعمال، ج۵، ص۳۰۹

۳. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابی زهره، ج۲، ص۳۲۲

«جایز نمی‌دانیم خروج بر حاکمان و ولاه امرمان را، اگرچه آنان اهل جور و ستم باشند» «ولا نری الخروج علی أئمّتنا ولا ولاة أمرنا وإن جاروا»[1]

شیخ اشعری نیز به این نکته تصریح می‌کند؛[2]

بنابراین حاکمیت تصمیم گرفته است که اهل‌سنت در تهران مسجد نداشته باشند، وظیفه سنیان اطاعت و سکوت است حتی اگر معتقد باشند که حاکم دارد به آنان ظلم و ستم می‌کند، حق اعتراض ندارند!!!

ب) مطابق روایات خود اهل‌سنت، سنیان اگر به بهانه مسجد داشتن در تهران، اجتماع مسلمین را به افتراق تبدیل کنند و دوگانگی و کشمکش بین مسلمین ایجاد کنند، از اسلام خارج شده‌اند و قتلشان واجب است!!!

مسلم در صحیح خودش نقل می‌کند که پیامبر گرامی فرمود:

«هرکسی که بخواهد که در امر امت تفرقه بیندازد و اجتماع آنان را به هم بزند، او را با شمشیر بزنید، هرکسی که باشد» «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ هِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ، كَائِنًا مَنْ كَانَ»[3]

در نقل دیگر می‌آورند که فرمود:

«دست خدا بر سر جماعت است، و شیطان همراه کسی است که با جماعت مسلمانان ناسازگاری کند.، کسی که از جماعت مسلمین جدا شود را بکشید» «یرید یفرق امر امه محمد کائنا من کان فاقتلوه»[4]

در نقل دیگر از پیامبر خدا نقل می‌کنند که فرمود:

«هر کس یک وجب از جماعت جدا شود، حلقه اسلام را از گردن خود گشوده

---

۱. شرح العقیده الطحاویه، ص۱۱۰

۲. مقالات الاسلامیین، ص۳۲۳

۳. صحیح مسلم، ج۳، ص۱۴۷۹

٤. سنن نسائی، ج۷، ص۹۲؛ المعجم الکبیر، ج۱۷، ص۱۴۶

است.» «فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه»[۱]

بنابراین:

اولا: اهل‌سنت در تهران مسجد دارند.

ثانیا: اگر مسجد هم نداشته باشند، اراده حاکمیت است و سنیان باید اطاعت کنند.

ثالثا: اگر افرادی از سنیان به بهانه داشتن مسجد، افتراق در امت اسلامی بیندازند، از اسلام خارج شده‌اند!!!

---

۱. مسند احمد، ج۴، ص۱۳۰؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۲۲۶